



تعداد صفحات
۷۳



آخرین بروزرسانی
۲۷ بهمن ۱۴۰۳

جزوه خلاصه

انسان ۲۵۰ ساله (حلقه اول)

✓ حیطة تخصصی


✓ دبیری آمادگی دفاعی

✓ خلاصه و نکات مهم.



لینک های مفید آزمون استخدامی دبیر آمادگی دفاعی

خرید سوالات دبیر آمادگی دفاعی	خرید سوالات انسان ۲۵۰ ساله
خرید گلچین سوالات عمومی و اختصاصی آزمون	خرید پکیج سوالات عمومی و اختصاصی آزمون
منابع عمومی و اختصاصی آزمون	منابع تخصصی آزمون
اخبار آزمون	شبکه های اجتماعی ایران عرضه (فایل های رایگان + تخفیفات هفتگی + اخبار)

(برای مشاهده هر بخش روی آن بزنید )

فهرست مطالب

- ❖ فصل اول: خلاصه انسان ۲۵۰ ساله (حلقه اول) تالیف ایران عرضه صفحه {۴}
- ❖ فصل دوم: نکات مهم انسان ۲۵۰ ساله (حلقه اول) تالیف ایران عرضه صفحه {۶۸}



❖ فصل اول: خلاصه انسان ۲۵۰ ساله (حلقه اول) تالیف ایران عرضه

انسان ۲۵۰ ساله

مقدمه

غربت ائمه علیه السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد بلکه در طول قرن‌ها عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران غربت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقیناً کتابها و نوشته‌ها در طول این قرون از ارزش بی نظیری برخوردارند، زیرا توانسته اند مجموعه ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست برای آیندگان یادگار بگذارند. لکن عنصر «مبارزه سیاسی حاده» که خط ممتد زندگی ائمه علیهم السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل میدهد در لابه لای روایات و احادیث و شرح حالهای ناظر به جنبه های علمی و معنوی گم شده است.

این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند، شک نمیشود کرد که هدف و جهت آنها یکی است، پس ما به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه السلام را جدا تحلیل کنیم- تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری با هم متعارض و مخالفند- باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال دویست و شصت هجری این راه را طی کرده است.

اولاً مبارزه سیاسی یا مبارزه حاد سیاسی که ما به ائمه نسبت میدهیم یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمه معصومین فقط مبارزه علمی و اعتقادی و کلامی نبود؛ چیزی بیش از این بود. همچنین یک مبارزه مسلحانه هم از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران در تاریخ زندگی ائمه می بیند، نداشتند. مبارزه سیاسی نه آن اولی است و نه این دومی، عبارت است از مبارزه ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل "حکومت اسلامی" و به تعبیر ما "حکومت علوی".

ائمه از لحظه وفات رسول الله تا سال دویست و شصت درصدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند این اصل مدعا است. البته نمیتوانیم بگوییم که میخواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان -یعنی هر امامی در زمان خودش- به وجود بیاورند، آینده های میان مدت و بلند مدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت.

هه کارهای ائمه غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلاای نفس یک انسان و قرب او به خدا است - بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تبعید، حمایت از یک گروه و رد یک گروه، در این خط است. برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این، مدعا است.

اینی که می‌گویم ائمه، یعنی همه ائمه، از امیرالمؤمنین تا امام عسکری. بنده بارها گفتم زندگی ائمه را که ۲۵۰ سال طول کشیده، زندگی یک انسان به حساب بیاوریم، یک انسان ۲۵۰ ساله که از هم جدا نیستند (كُلُّهُمْ نَوْرٌ وَاحِدٌ). هر کدام از اینها که یک حرفی زدن، این حرف در حقیقت از زبان آن دیگران هم هست. هر کدام از اینها که یک کاری انجام داده اند، این در

حقیقت کار آن دیگران هم هست. یک انسانی که ۲۵۰ سال عمر کرده است. تمام کارهای ائمه در طول این ۲۵۰ سال کار یک انسان با یک هدف با یک نیت و با تاکتیک های مختلف است.

ائمه علیهم السلام وقتی که احساس کردند که اسلام رو به غربت افتاد و جامعه اسلامی تشکیل نشد، چند هدف را اهداف اصولی خود قرار دادند: یکی تبیین اسلام به شکل درست. اسلام از نظر آن کسانی که در راس قدرت در طول این سالیان طولانی دراز مدت قرار داشتند، یک چیز مزاحم بود. اسلام پیغمبر، اسلام قرآن، اسلام جنگ بدر و حنین، اسلام ضد تجمل پرستی، اسلام ضد تبعیض، اسلام طرفدار مستضعفان، اسلام کوبنده مستکبران به درد آن کسانی نمی خورد که میخواستند با ماهیت فرعونى لباس موسوی بپوشند، با ماهیت نمرودی لباس ابراهیمی بپوشند، امکان نداشت. مجبور بودند اسلام را تحریف کنند، امکان نداشت که اسلام را از دل مردم، از ذهن مردم یکباره دور کنند، چون مردم مؤمن بودند، مجبور بودند اسلام را از روح و محتوا و ماهیت خودش عوض کنند و خالی کنند.

کار مهم دیگر تبیین مسئله "امامت" بود. امامت یعنی زمامداری جامعه اسلامی. مسئله عمده ای که برای مسلمان ها آن روز روشن نبود و عملاً و از لحاظ تئوری دچار تحریف شده بود، مسئله امامت بود. مسئله امامت برای مردم روشن نبود. مردم خیال میکردند که امام مسلمین و حاکم جامعه اسلامی میتواند با این گناهان، با این خلفاها، با این ظلم ها، با این اعمالی که برخلاف صریح قرآن و اسلام هست آمیخته و آلوده باشد، برای مردم مسئله مهمی نبود. این مشکل بزرگی بود که با توجه به اهمیت مسئله حکومت در یک جامعه و تاثیر حاکم در جهت گیری جامعه، بزرگترین خطر برای عالم اسلام است. لذا ائمه لازم میدانستند دو چیز را به مردم بگویند.

یکی اینکه بگویند، امام دارای این شرایط است، حاکم اسلامی دارای این خصوصیات است. این عصمت، این تقوا، این علم، این معنویت، این رفتار با مردم، این عمل در مقابل خدا، خصوصیات امام یعنی حاکم اسلامی را برای مردم بیان کند، این یک؛ و دوم مشخص کنند که آن کسی که دارای این خصوصیات هست امروز کیست؟ که معرفی می کردند و خودشان را بیان می کردند، این هم یک کار بزرگ ائمه و میبینید که این یکی از مهمترین کارهای سیاسی و تبلیغات و تعلیمات سیاسی است. اگر ائمه علیهم السلام غیر از این دو کاری که گفتم هیچ کار دیگری نداشتند، کافی بود که ما بگوییم زندگی ائمه از اول تا به آخر یک زندگی سیاسی است. آنجایی که تفسیر هم می گویند، بیان معارف اسلامی را هم می کنند در حقیقت یک عمل سیاسی انجام می دادند. آنجایی هم که درباره خصوصیات امام حرف می زنند باز یک عمل سیاسی دارند انجام می دهند. یعنی ائمه، تعلیماتشان اگر در همین دو خصوصیت، دو عنوان و دو موضوعی که گفتم خلاصه هم می شد، باز ائمه زندگی شان یک زندگی سیاسی بود، اما به این هم اکتفا نمی کردند. علاوه بر همه اینها، ائمه حداقل از دوران امام حسن جتبی به بعد یک حرکت زیرزمینی همه جانبه سیاسی و انقلابی را به قصد قبضه کردن حکومت، شروع کرده بودند. هیچ شکی باقی نمی ماند برای کاوشگر زندگی ائمه که ائمه علیهم السلام این حرکت را داشتند.

پس این را به طور خلاصه همه برادران و خواهران بدانند که ائمه علیهم السلام همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می کردند یک مبارزه سیاسی بود، یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت.

این تلاش سیاسی مثل همه تلاشهایی است که آن کسانی که می‌خواهند یک نظامی را تشکیل بدهند، انجام می‌دهند و این کار را ائمه علیهم السلام هم می‌کردند.

تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه علیه السلام بین آنها و دستگاه های ظلم و جور مشاهده میکنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می کردند. آنها را مقتول میکردند زندان می انداختند. دعوایشان بر سر داعیه حکومت ائمه علیه السلام بود. اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت میدادند، اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت، لاقبل به این شدت انجام نمی گرفت، اصلاً مسئله این است. لذا شما میبینید در بین دعوتها و تبلیغات ائمه علیهم السلام روی کلمه امامت و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است، یعنی وقتی که امام صادق هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند می گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ» می گوید ای مردم -در اجتماع مردم در عرفات - می ایستد در میان مردم می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ» امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود، «ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ» تا میرسد به خودش، یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه دعوی نداشتند.

فصل اول: پیامبر اعظم

کار مهم پیامبر خدا دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظالمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد. چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صنایع قریش و گردن کشان با اخلاق های خشن و با دستهای قدرتمند قرار گرفته بودند، و یا عامه مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، وحشت نکرد سخن حق خود را گفت، تکرار کرد، تبیین کرد، روشن کرد، اهانتها را تحمل کرد، سختیها و رنج ها را به جان خرید تا توانست جمع کثیری را مسلمان کند؛ و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این حکومت قدرت را به دست گرفت. آنروز هم، دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند؛ چه گروههای مسلح عرب و چه پادشاهان بزرگ دنیای آنروز یعنی ایران و امپراتوری روم. اما پیامبر در این صحنه دعوت و جهاد، یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزت و قدرت رساند.

بعثت خاتم آغاز بیداری

خود آن حضرت بنابر حدیث متواتر و معروف فرمود: « بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.. بعثت با این هدف در عالم پدید آمد که مکرمت های اخلاقی و فضیلت های روحی بشر عمومیت پیدا کند و به کمال برسد. تا کسی خود دارای برترین مکارم اخلاق نباشد خداوند متعال این مأموریت عظیم و خطیر را به او نخواهد داد؛ لذا در اوایل بعثت خداوند متعال خطاب به پیغمبر می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ساخته و پرداخته شدن پیغمبر، تا ظرفی بشود که خدای متعال آن ظرف را مناسب وحی

کیان جامعه اسلامی گسترش دامنه اسلام باز کردن راه برای اینکه گروه های خارج از مدینه به تدریج و یک به یک وارد عرصه نورانی اسلام و معارف اسلامی شوند از طرف دیگر هم تربیت یکایک افراد این دو تا را نمی شود از هم جدا کرد.

سیره نبی اکرم در دوران ده ساله حاکمیت اسلام در مدینه یکی از درخشان ترین و گزافه نیست اگر بگوییم درخشان ترین - دوره های حکومت در طول تاریخ بشری است. باید این دوره کوتاه و پرکار و فوق العاده تاثیر گذار در تاریخ بشر را شناخت دوره مدینه، فصل دوم دوران بیست و سه ساله رسالت پیغمبر است سیزده سال در مکه فصل اول بود که مقدمه فصل دوم محسوب میشود و تقریباً ده سال هم دوران مدینه پیغمبر است که دوران شالوده ریزی نظام اسلامی و ساختن یک الگو و نمونه از حاکمیت اسلام برای همه زمانها و دورانهای تاریخ انسان و همه مکان هاست. البته این الگو یک الگوی کامل است و مثل آن را دیگر در هیچ دورانی سراغ نداریم؛ لیکن با نگاه به این الگوی کامل میشود شاخص ها را شناخت. این شاخص ها برای افراد بشر و مسلمانها علامتهایی است که باید به وسیله آنها نسبت به نظام ها و انسانها قضاوت کنند.

هدف پیغمبر از هجرت به مدینه این بود که با محیط ظالمانه و طاغوتی و فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ای که آن روز در سرتاسر دنیا حاکم بود مبارزه کند و هدف فقط مبارزه با کفار مکه نبود؛ مسئله مسئله جهانی بود پیامبر اکرم این هدف را دنبال میکرد که هر جا زمینه مساعد بود بذر اندیشه و عقیده را بپاشد با این امید که در زمان مساعد، این بذر سبز خواهد شد. هدف این بود که پیام آزادی و بیداری و خوشبختی انسان به همه دلها برسد. این جز با ایجاد یک نظام نمونه و الگو امکان پذیر نبود؛ لذا پیغمبر به مدینه آمد تا این نظام نمونه را به وجود آورد اینکه چقدر بتوانند آن را ادامه دهند و بعدی ها چقدر بتوانند خودشان را به آن نزدیک کنند. بسته به همت آنهاست پیغمبر نمونه را میسازد و به همه بشریت و تاریخ ارائه میکند. نظامی که پیغمبر ساخت شاخصهای گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهمتر و برجسته تر است.

شاخص اول، ایمان و معنویت است. انگیزه و موتور پیش برنده حقیقی در نظام نبوی، آیلانی است که از سرچشمه دل و فکر مردم میجوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت در می آورد.

شاخص دوم قسط و عدل است. اساس کار بر عدالت و قسط و رساندن هر حقی به حق داربدون هیچ ملاحظه - است. شاخص سوم، علم و معرفت است. در نظام نبوی پایه همه چیز دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است. کسی را کورکورانه به سمتی حرکت نمیدهند مردم را با آگاهی و معرفت و قدرت تشخیص به نیروی فعال نه نیروی منفعل - بدل می کنند. شاخص چهارم صفا و اخوت است. در نظام نبوی درگیریهای برخاسته از انگیزه های خرافی شخصی سود طلبی و منفعت طلبی مبعوض است و با آن مبارزه می شود. فضا، فضای صمیمیت و اخوت و برادری و همدلی است.

شاخص پنجم صلاح اخلاقی و رفتاری است. انسانها را تزکیه و از مفسد و رذائل اخلاقی پیراسته و پاک می کند؛ انسان با اخلاق و مزکی می سازد؛ «و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه .. تزکیه یکی از آن پایه های اصلی است؛ یعنی پیغمبر روی یکایک افراد کار تربیتی و انسان سازی می کرد.

شاخص ششم اقتدار و عزت است. جامعه و نظام نبوی توسری خور وابسته دنباله رو و دست حاجت به سوی این و آن دراز کن نیست عزیز و مقتدر و تصمیم گیر است؛ صلاح خود را که شناخت برای تأمین آن تلاش میکند و کار خود را پیش می برد.

شاخص هفتم کار و حرکت و پیشرفت دائمی است توقف در نظام نبوی وجود ندارد؛ به طور مرتب حرکت کار و پیشرفت است اتفاق نمی افتد که یک زمان بگویند دیگر تمام شد، حال بنشینیم استراحت کنیم این وجود ندارد. البته این کار لذت آور و شادی بخشی است؛ کار خستگی آور و کسل کننده و ملول کننده و به تعبیر آورنده ای نیست کاری است که به انسان نشاط و نیرو و شوق میدهد.

پیغمبر وارد مدینه شد تا این نظام را سر یا و کامل کند و آن را برای ابد در تاریخ به عنوان نمونه بگذارد تا هر کسی در هر جای تاریخ از بعد از زمان خودش تا قیامت - توانست مثل آن را به وجود آورد و در دلها شوق ایجاد کند تا انسانها به سوی چنان جامعه ای بروند. البته ایجاد چنین نظامی به پایه های اعتقادی و انسانی احتیاج دارد.

اول باید عقاید و اندیشه های صحیحی وجود داشته باشد تا این نظام بر پایه آن افکار بنا شود. پیغمبر این اندیشه ها و افکار را در قالب کلمه توحید و عزت انسان و بقیه معارف اسلامی در دوران سیزده سال مکه تبیین کرده بود؛ بعد هم در مدینه و در تمام آنات و لحظات تا دم مرگ دائماً این افکار و این معارف بلند را که پایه های این نظامند - به این و آن تفهیم کرد و تعلیم داد.

دوم پایه ها و ستونهای انسانی لازم است تا این بنا بر دوش آنها قرار گیرد چون نظام اسلامی قائم به فرد نیست پیغمبر بسیاری از این ستونها را در مکه به وجود آورده و آماده کرده بود یک عده صحابه بزرگوار پیغمبر بودند با اختلاف مرتبه ای که داشتند - اینها معلول و محصول تلاش و مجاهدت دوران سخت سیزده ساله مکه بودند یک عده هم کسانی بودند که قبل از هجرت پیغمبر در یثرب با پیام پیغمبر به وجود آمده بودند؛ از قبیل سعد بن معاذها و ابی ایوبها و دیگران بعد هم که پیغمبر آمد از لحظه ورود انسان سازی را شروع کرد و روزه روز مدیران لایق انسانهای بزرگ شجاع با گذشت با ایمان قوی و با معرفت به عنوان ستونهای مستحکم این بنای شامخ و رفیع وارد مدینه شدند.

هجرت پیغمبر به مدینه - که قبل از ورود پیامبر به این شهر یثرب نامیده میشد و بعد از آمدن آن حضرت «مدینه النبی» نام گرفت - مثل نسیم خوش بهاری بود که در فضای این شهر پیچید و همه احساس کردند گشایشی به وجود آمده است؛ لذا دلها متوجه و بیدار شد. وقتی که مردم شنیدند پیغمبر وارد قبا شده است. قبا نزدیک مدینه است و آن حضرت پانزده روز در آنجا ماند. شوق دیدن ایشان روز به روز در دل مردم مدینه بیشتر میشد بعضی از مردم به قبا می رفتند و پیغمبر را زیارت میکردند و بر می گشتند؛ عده ای هم در مدینه منتظر بودند تا ایشان بیاید بعد که پیغمبر وارد مدینه شد این شوق و این نسیم لطیف و ملایم به توفانی در دلهای مردم تبدیل شد و دلها را عوض کرد ناگهان احساس کردند که عقاید و عواطف و وابستگیهای قبایلی و تعصبات آنها در چهره و رفتار و سخن این مرد محو شده است و با دروازه جدیدی به سوی حقایق عالم آفرینش و معارف اخلاقی آشنا شده اند. همین توفان بود که اول در دلها انقلاب ایجاد کرد؛ بعد به اطراف مدینه گسترش پیدا کرد؛ سپس در طبیعی مکه را تسخیر کرد و سرانجام به راههای دور قدم گذاشت و تا اعماق دو امپراتوری و کشور بزرگ آن روز پیش رفت و هر جا رفت دلها را تکان داد و در درون انسان ها انقلاب به وجود آورد مسلمانان در صدر اسلام ایران و

روم را با نیروی ایمان فتح کردند ملت های مورد هجوم هم به مجردی که اینها را میدیدند در دلپایشان نیز این ایمان به وجود می آمد.

امروز هم کسانی که بخواهند اوضاع آن ده سال را قدم به قدم دنبال کنند، چیزی نمی فهمند. اگر انسان هر واقعه ای را جداگانه حساب کند، چیزی ملتفت نمی شود. باید نگاه کند و ببیند ترتیب کار چگونه است؛ چطور همه این کارها مدبرانه، هوشیارانه و با محاسبه صحیح انجام گرفته است.

اول، ایجاد وحدت است. همه مردم مدینه که مسلمان نشدند؛ اکثراً مسلمان شدند و تعداد بسیار کمی هم نامسلمان ماندند. دوم اینکه بر مردم مدینه برتری فرهنگی داشتند. چون اهل کتاب بودند و با معارف گوناگون، معارف دینی و مسائلی که از ذهن نیمه وحشیه ای مدینه، بسیار دور بود، آشنا بودند، لذا تسلط فکری داشتند. خصوصیت سوم این بود که با جاهای دوردست هم ارتباط داشتند؛ یعنی محدود به فضای مدینه نبودند. یهودیها واقعیتی در مدینه بودند، بنابراین پیغمبر باید حساب اینها را می کرد. پیغمبر اکرم یک میثاق دست جمعی عمومی ایجاد کرد.

اقدام بعدی بسیار مهم، ایجاد اخوت بود. اشراقگیری و تعصبهای خرافی و غرور قبیله ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر، مهمترین بلای جوامع متعصب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر با ایجاد اخوت، اینها را زیر پای خودش له کرد.

حراست از نظام اسلامی

برای آنکه این کار به سامان برسد سه مرحله وجود داشت مرحله اول شالوده ریزی نظام بود که با این کارها انجام گرفت. مرحله دوم حراست از این نظام بود. موجود زنده رو به رشد و نمو که همه صاحبان قدرت اگر او را بشناسند از او احساس خطر میکنند، قهراً دشمن دارد. اگر پیغمبر نتواند در مقابل دشمن هوشیارانه از این مولود طبیعی مبارک حراست کند، این نظام از بین خواهد رفت و همه زحماتش بی حاصل خواهد بود؛ لذا باید حراست کند. مرحله سوم عبارت از تکمیل و سازندگی بناست شالوده ریزی کافی نیست. شالوده پای قدم اول است. این سه کار در عرض هم انجام میگیرد شالوده ریزی در درجه اول است؛ اما در همین شالوده ریزی هم ملاحظه دشمنان شده است و بعد از این هم حراست ادامه پیدا خواهد کرد. در همین شالوده ریزی به بنای اشخاص و بنیان های اجتماعی نیز توجه شده است و بعد از این هم ادامه پیدا خواهد کرد پیغمبر نگاه میکند و میبیند پنج دشمن اصلی، این جامعه تازه متولد شده را تهدید میکنند.

یک دشمن، کوچک و کم اهمیت است؛ اما درعین حال نباید از او غافل ماند. یک وقت ممکن است یک خطر بزرگ به وجود آورد. او کدام است؟ قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه. به فاصله ده فرسخ، پانزده فرسخ، بیست فرسخ از مدینه، قبایل نیمه وحشی ای وجود دارند که تمام زندگی آنها عبارت از جنگ و خونریزی و غارت و به جان هم افتادن و از همدیگر قاپیدن است. دشمن دوم، مکه است که یک مرکزیت است. درست است که در مکه، حکومت به معنای رایج خودش وجود نداشت؛ اما یک گروه اشراف متکبر قدرتمند متنغذ باهم بر مکه حکومت می کردند. اینها باهم اختلاف داشتند، اما در مقابل این مولود جدید، با یکدیگر همدست بودند. پیغمبر می دانست خطر عمده از ناحیه آنهاست؛

طبق وعده پروردگار بزرگ مسلمانان خبر یافته بودند که بر گروهی از کافران پیروز خواهند شد و این در سال دوم از هجرت بود کاروان حامل امتمه و اموال قریش از شام به مدینه می آمد تا از کنار مدینه خود را به مکه برساند. هنگامی که تهدید دلاوران و رزمندگان عرب و مسلمان برای کفار قریش آشکار شد نیروهای مسلحی را برای دفاع از زر خود و کالای خود به سوی مدینه گسیل کردند مسلمانان بیشتر مایل بودند که کاروان حامل ثروت و متاع را که دفاعی هم چندان نداشت توقیف کنند. اما حکم خدا این بود که به دیدار رزمندگان مسلح کافر قریش بروند. «وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهُمْ لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّرْكَه تَكُونُ لَكُمْ، مسلمان ها میدانستند که در این درگیری پیروز میشوند اما نمی دانستند که این پیروزی بر لشکریان مسلح قریش است خیال میگردند پیروزی بر بزرگان و حاملان کاروان از شام برگشته است ولی پیغمبر راه آنها را عوض کرد آنها را به مقابله با رزمندگان بود. کاروان رفت اما مسلمانان با کفار در محلی به نام پدر درگیر شدند علت اینکه خدای متعال راه مسلمانان را از درگیری با کاروان به درگیری با لشکریان مسلح عوض کرد چه بود؟ علت این بود که مسلمانان نزدیک را میدیدند و اراده و مشیت الهی در تعقیب یک هدف دور بود.

آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند جنگ خندق یکی از آن جنگهای بسیار مهم - بود. همه نیرویشان را جمع کردند و از دیگران هم کمک گرفتند و گفتند میرویم پیغمبر و دویست نفر سیصد نفر پانصد نفر از یاران نزدیک او را قتل عام میکنیم؛ مدینه را هم غارت میکنیم و آسوده بر می گردیم؛ دیگر هیچ اثری از اینها نخواهد ماند قبل از آنکه اینها به مدینه برسند پیغمبر اکرم از قضایا مطلع شد و آن خندق معروف را کند. یک طرف مدینه قابل نفوذ بود؛ لذا در آنجا خندقی تقریباً به عرض چهل متر کردند ماه رمضان بود. طبق بعضی از روایات هوا بسیار سرد بود؛ آن سال بارندگی هم نشده بود و مردم درآمدی نداشتند؛ لذا مشکلات فراوانی وجود داشت سخت تر از همه پیغمبر کار کرد در کندن خندق هر جا دید کسی خسته شده و گیر کرده و نمیتواند پیش برود پیغمبر میرفت کلنگ را از او میگرفت و بنا میکرد به کار کردن یعنی فقط با دستور حضور نداشت؛ با تن خود در وسط جمعیت حضور داشت. کفار مقابل خندق آمدند اما دیدند نمیتوانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله قریش مکه به ماست. از حالا دیگر نوبت ماست؛ ما به طرف مکه و به سراغ آنها میرویم.

سال بعد از آن، پیغمبر گفت ما میخواهیم به زیارت عمره بیاییم ماجرای حدیبیه - که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعناست در این زمان اتفاق افتاد پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند در ماه حرام که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می آید چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفقیت چه کار خواهند کرد و چطور میتوانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند میرویم و نمی گذاریم او به مکه بیاید و اگر بهانه ای پیدا کردیم قتل عامشان میکنیم پیغمبر با عالی ترین تدبیر کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضاء کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره به جا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی به مراجع صحیح و محکم تاریخ مراجعه کنند. خواهند دید که ماجرای

حذیبیه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفت و علی رغم آنها شوکت آن بزرگوار روز به روز زیاد شد. سال بعدش یعنی سال هشتم که کفار نقض عهد کرده بودند پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد؛ که فتحی عظیم و حاکی از تسلط و اقتدار آن حضرت بود بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدیرانه قدرتمندانه با صبر و حوصله بدون دست پاچگی و بدون حتی یک قدم عقب نشینی برخورد کرد و روزبه روز و لحظه به لحظه به طرف جلو پیش رفت.

دشمن سوم، یهودیها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئنی که علی المجاله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موذی گری و اخلاگری و تخریب برنمی داشتند. اگر نگاه کنید، بخش مهمی از سوره بقره و بعضی از سوره های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه فرهنگی پیغمبر با یهود است. چون گفتیم اینها فرهنگی بودند آگاهی هایی داشتند؛ روی ذهن های مردم ضعیف الایمان اثر زیاد می گذاشتند توطئه میکردند؛ مردم را ناامید می کردند. و به جان هم می انداختند اینها دشمن سازمان یافته ای بودند پیغمبر تا آنجایی که می توانست. با اینها مدارا کرد، اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند مجازاتشان کرد. پیغمبر بی خود و بدون مقدمه هم سراغ اینها نرفت هر کدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر بر طبق آن عمل، آنها را مجازات کرد اول بنی قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغشان رفت و فرمود باید از آنجا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمانها ماند دسته دوم بنی نضیر بودند اینها هم خیانت کردند که داستان خیانت هایشان مهم است. لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایلتان را بردارید و بروید؛ اینها هم مجبور شدند و رفتند. دسته سوم بنی قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه شان داد تا بمانند؛ اینها را بیرون نکرد؛ با اینها پیمان بست تا در جنگ خندق نگذارند دشمن از طرف محلاتشان وارد مدینه شود؛ اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کنند. یعنی نه فقط به پیمانانشان با پیغمبر پایدار نماندند. بلکه در آن حالی که پیغمبر یک قسمت مدینه را که قابل نفوذ بود خندق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که باید مانع از این میشدند که دشمن از آنجا بیاید، اینها رفتند با دشمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشمن و آنها - مشترکاً از آنجا وارد مدینه شوند و از پشت به پیغمبر خنجر بزنند.

پیغمبر در اثنای توطئه اینها ماجرا را فهمید محاصره مدینه قریب یک ماه طول کشیده بود؛ در اواسط این یک ماه بود که اینها این خیانت را کردند. پیغمبر مطلع شد که اینها چنین تصمیمی گرفته اند. با یک تدبیر بسیار هوشیارانه کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد که ماجرایش را در تاریخ نوشته اند کاری کرد که اطمینان اینها و قریش از همدیگر سلب شد. یکی از آن حیل های جنگی سیاسی بسیار زیبای پیغمبر همین جا بود؛ یعنی اینها را علی المجاله متوقف کرد تا نتوانند لطمه بزنند. بعد که قریش و هم پیمانانشان شکست خوردند. و از خندق جدا شدند و به طرف مکه رفتند پیغمبر به مدینه برگشت همان روزی که برگشت. نماز ظهر را خواند و فرمود نماز عصر را جلوی قلعه های بنی قریظه میخوانیم راه بیفتیم به آنجا برویم یعنی حتی یک شب هم معطل نکرد رفت و آنها را محاصره کرد. بیست و پنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد پیغمبر همه مردان جنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانتشان بزرگتر بود و قابل اصلاح نبودند. پیغمبر با اینها این گونه برخورد کرد؛

یعنی دشمنی یهود را - عمدتاً در قضیه بنی قریظه قبلش در قضیه بنی نضیر بعدش در قضیه یهودیان خیبر این گونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سر مسلمان ها رفع کرد.

دشمن چهارم، منافقین بودند منافقین در داخل مردم بودند کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند مردمان پست معاند تنگ نظر و آماده همکاری با دشمن منتها سازمان نیافته فرق اینها با یهود این بود پیغمبر با دشمن سازمان یافته ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند مثل برخورد با یهود رفتار میکند و به آنها امان نمیدهد؛ اما دشمنی را که سازمان یافته نیست و لجاجتها و دشمنی ها و خباثتهای فردی دارد و بی ایمان است تحمل میکند عبدالله بن ابی یکی از دشمن ترین دشمنان پیغمبر بود. تقریباً تا سال آخر زندگی پیغمبر این شخص زنده بود؛ اما پیغمبر با او رفتار بدی نکرد. در عین حال که همه می دانستند او منافق است ولی با او مامشات کرد؛ مثل بقیه مسلمانها با او رفتار کرد سهمش را از بیت المال داد امنیتش را حفظ کرد حرمتش را رعایت کرد؛ با اینکه آنها این همه بدجنسی و خیانت میکردند که باز در سوره بقره فصلی مربوط به همین منافقین است. وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان یافته کردند پیغمبر به سراغشان رفت. در قضیه مسجد ضرار اینها رفتند مرکزی درست کردند؛ با خارج از نظام اسلامی - یعنی با کسی که در منطقه روم بود مثل ابو عامر راهب - ارتباط برقرار کردند و مقدمه سازی کردند تا از روم علیه پیغمبر لشکر بکشند. در اینجا پیغمبر به سراغ آنها رفت و مسجدی را که ساخته بودند. ویران کرد و سوزاند فرمود این مسجد مسجد نیست؛ اینجا محل توطئه علیه مسجد و علیه نام خدا و علیه مردم است یا آنجایی که یک دسته از همین منافقین کفر خودشان را ظاهر کردند و از مدینه رفتند و در جایی لشکری درست کردند پیغمبر با اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیایند به سراغشان میرویم و با آنها میجنگیم با اینکه منافقین در داخل مدینه هم بودند و پیغمبر با آنها کاری نداشت. بنابراین با دسته سوم برخورد سازمان یافته قاطع اما با دسته چهارم برخورد همراه با ملایمت داشت؛ چون اینها سازمان یافته نبودند و خطرشان خطر فردی بود. پیغمبر با رفتار خود غالباً هم اینها را شرمنده می کرد.

دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر یک از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت. خطرناک تر از همه دشمنها هم همین است. این دشمن در درون ما هم وجود دارد؛ تمایلات نفسانی خود خواهیها میل به انحراف میل به گمراهی و لغزشهایی که زمینه آن را خود انسان فراهم میکند. پیغمبر با این دشمن هم سخت مبارزه کرد؛ منتها مبارزه با این دشمن به وسیله شمشیر نیست به وسیله تربیت و تزکیه و تعلیم و هشدار دادن است. لذا وقتی که مردم با آن همه زحمت از جنگ برگشتند پیغمبر فرمود شما از جهاد کوچک تر برگشتید، حالا مشغول جهاد بزرگ تر شوید. عجب یا رسول الله جهاد بزرگتر چیست؟ ما این جهاد با این عظمت و با این زحمت را انجام دادیم مگر بزرگتر از این هم جهادی وجود دارد؟ فرمود بله جهاد با نفس خودتان اگر قرآن میفرماید: «الذین فی قلوبهم مرض»، اینها منافقین نیستند؛ البته عده ای از منافقین هم جزو الذین فی قلوبهم مرض اند، اما هر کسی که «الذین فی قلوبهم مرض است». یعنی در دل بیماری دارد جزو منافقین نیست گاهی مؤمن است. اما در دلش مرض هست. این مرض یعنی چه؟ یعنی ضعفهای اخلاقی شخصیتی هوس رانی و میل به خودخواهی

های گوناگون که اگر جلوی پیش را نگیری و خودت با آنها مبارزه نکنی ایمان را از تو خواهد گرفت و تو را از درون پوک خواهد کرد وقتی ایمان را از تو گرفت دل تو بی ایمان و ظاهر تو با ایمان است؛ آن وقت اسم چنین کسی منافق است.

پیغمبر در رفتار خود مدیرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت نگذاشت در هیچ قضیه ای وقت بگذرد قناعت و طهارت شخصی داشت و هیچ نقطه ضعفی در وجود مبارکش نبود. او معصوم و پاکیزه بود؛ این خودش مهمترین عامل در اثر گذاری است. اثر گذاری با عمل به مراتب فراگیرتر و عمیق تر است از اثر گذاری با زبان او قاطعیت و صراحت داشت. پیغمبر هیچ وقت دو پهلو حرف نزد البته وقتی با دشمن مواجه میشد کار سیاسی دقیق میکرد و دشمن را به اشتباه می انداخت در موارد فراوانی پیغمبر دشمن را غافل گیر کرده است؛ چه از لحاظ نظامی چه از لحاظ سیاسی اما با مؤمنین و مردم خود همیشه صریح شفاف و روشن حرف می زد و سیاسی کاری نمی کرد و در موارد لازم نرمش نشان میداد؛ مثل قضیه عبدالله بن ابی که ماجراهای مفصلی دارد. او هرگز عهد و پیمان خودش را با مردم و با گروه هایی که با آنها عهد و پیمان بسته بود حتی با دشمنانش حتی با کفار مکه - نشکست. خود را با آنها نقص نکرد؛ آنها نقض کردند پیغمبر پاسخ قاطع داد. هرگز پیمان خودش را با کسی نقض نکرد؛ لذا همه میدانستند که وقتی با این شخص قرارداد بستند، به قرارداد او پیغمبر عهد و پیمان می شود اعتماد کرد.

امیرالمؤمنین که مظهر شجاعت است میگوید هر وقت در جنگها شرایط سخت میشد و به تعبیر امروز ما کم می آوردیم به پیغمبر پناه میبردیم هر وقت کسی در جاهای سخت احساس ضعف میکرد به پیغمبر پناه میبرد او ده سال حکومت کرد؛ اما اگر بخواهیم عملی را که در این ده سال انجام گرفته به یک مجموعه پرکار بدهیم تا آن را انجام دهند، در طی صد سال هم نمیتوانند آن همه کار و تلاش و خدمت را انجام دهند. اگر ما کارهای امروزمان را با آنچه که پیغمبر انجام داد مقایسه کنیم آنگاه میفهمیم که پیغمبر چه کرده است. اداره آن حکومت و ایجاد آن جامعه و ایجاد آن الگو یکی از معجزات پیغمبر است.

مردم ده سال با او شب و روز زندگی کردند به خانه اش رفتند و او به خانه شان آمد. در مسجد با هم بودند در راه با هم رفتند با هم مسافرت کردند با هم خوابیدند. با هم گرسنگی کشیدند با هم شادی کردند محیط زندگی، پیغمبر محیط شادی هم بود. با افراد شوخی می کرد. مسابقه میگذاشت و خودش هم در آن شرکت میکرد آن مردمی که ده سال با او زندگی کردند روز به روز محبت پیغمبر و اعتقاد به او در دلهایشان عمیق تر شد. وقتی در فتح مکه ابوسفیان مخفیانه و با حمایت عباس - عموی پیغمبر به اردوگاه آن حضرت آمد تا امان بگیرد، صبح دید که پیغمبر وضو میگیرد و مردم اطراف آن حضرت جمع شده اند تا قطرات آبی را که از صورت و دست ایشان می چکد از یکدیگر بربایند گفت: من کسری و قیصر این پادشاهان بزرگ و مقتدر دنیا را دیده ام؛ اما چنین عزتی را در آنها ندیده ام. آری عزت معنوی عزت واقعی است؛ دو الله العزه ولرسوله وللمؤمنین» مؤمنین هم اگر آن راه را بروند. عزت دارند.

تثبیت نظام اسلامی

حادثه غدیرخم یک حادثه بسیار مهم و تعیین کننده تاریخ اسلام است به این حادثه از دو فرق اسلامی است. دیدگاه و از دو بعد میشود نگاه کرد یک بعد مخصوص شیعه است یک بعد متعلق به همه بعد دوم این حادثه باید این روحیه و این احساس

در همه مسلمان های عالم به وجود بیاید که عید غدیر که یادآور این حادثه بزرگ است فقط متعلق به با توجه به شیعه نیست.

بعد اول حادثه همان طور که گفته شد مخصوص شیعیان است زیرا در این حادثه امیرالمؤمنین به وسیله پیغمبر به خلافت منصوب شده است و در همان روز و در همان ماجرا کسانی از رسول خدا پرسیدند، که ای رسول خدا آیا این اعلام از طرف توست یا از طرف خدا؟ فرمود: «من الله و رسوله» یعنی هم امر الهی است و هم از سوی من است. این حادثه را از این دیده شیعیان بزرگ میدانند که اعتقاد شیعه - یعنی خلافت بلافصل امیرالمؤمنین بیشتر از همه دلایل مستند به این حادثه است. البته بحث در باب استنباط و استدلال به این حادثه در کتابهای فراوان و متعدد در طول تاریخ اسلام از روز اول تا امروز ادامه داشته و من قصد ندارم که درباره این مطلبی که هزاران زبان و قلم درباره آن گفتند و نوشته اند چیزی بر آنها بیافزایم. و اما بعد دوم حادثه که از لحاظ اهمیت کمتر از این بعد نیست یک امر مشترک بین شیعه و سنی است؛ که آن را قدری بیشتر تشریح خواهم کرد.

حادثه عبارت است از اینکه رسول خدا در سال دهم از هجرت به حج مشرف شدند با جمعی از مسلمانان از مدینه و از سایر نقاط جزیرهالعرب که مسلمان شده بودند. در این سفر پیغمبر اکرم از حج خانه خدا برای بیان مفاهیم اسلامی، چه سیاسی، چه نظامی، چه اخلاقی و چه اعتقادی استفاده کامل و شایان توجهی کردند.

مطالبی که رسول خدا در این سخنرانیها بیان کردند، که در نوع کتب شیعه و سنی هم نقل شده، اجمالی از این مطالب، اینهاست. اولاً درباره جهاد حرف میزنند و جهاد با مشرکین و کفار را مطرح می کنند و اعلام می کنند که این جهاد ادامه خواهد داشت تا وقتی که کلمه "لا اله الا الله" همه گیر بشود.

مسائل عمده سیاسی و اجتماعی جهان اسلام را پیغمبر اکرم در این سخنرانیها بیان کردند. و در همین سخنرانیها حدیث ثقلین را هم ذکر کردند که حدیث ثقلین این است که فرمودند من وقتی از میان شما رفتم دو چیز گرانبها در میان شما میگذارم «کتاب الله و عترتی» قرآن را و عترتم را بعد دو انگشت سبابه شان را پهلوی هم قرار دادند و فرمودند: آن دو مثل این دو هستند که دو انگشت سبابه هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند. بعد فرمودند: مثل این دو نیستند انگشت سبابه و وسطای یک دستشان را بلند کردند گفتند من عترت و کتاب را مثل این دو نمیدانم که انگشت سبابه و وسطی یکی از یکی بلندتر است؛ بلکه مثل دو انگشت سبابه اند که هیچ کدام بر آن دیگری ترجیحی ندارد.

و مسئله عترت را مطرح کردند. بعد از اینکه اعمال حج انجام گرفت بلافاصله راه افتادند طرف مدینه. در بین راه در سر یک سه راهی که باید قوافل مدینه از قوافل یمن از هم جدا می شدند. محلی به نام غدیرخم، حضرت ایستادند و درحالی که نقل می کنند شاهدان و حاضران حادثه که هوا به قدری داغ بود که اگر گوشت را روی زمین می انداختند کباب می شد، در یک چنین وضعیتی حضرت میروند روی بلندی می ایستند تا مردم تدریجاً جمع می شوند، وقتی می بینند همه جمع شدند، بعد مسئله ولایت را "و من كنت مولا فهدا علی مولا" را اعلان میکند. و دست امیرالمؤمنین را می گیرند بلند می کنند اینجور که همه ببینند.

آن بعدی که مورد نظر من است این است که اگر فرض کنیم که پیغمبر در این اعلان، که حتما این اعلان انجام گرفته و این جمله از زبان پیغمبر صادر شده، اگر فرض کنیم نمی‌خواست رسول خدا حکومت بلافصل امیرالمؤمنین را بیان کند، حداقل این بود که می‌خواست موالات و پیوند و رابطه عمیق مسلمین با امیرالمؤمنین و با عترت خود را در این بیان استقرار ببخشد و تثبیت کند. علت اینکه پیغمبر عترت را در کنار قرآن می‌گذارد، هم در سخنرانی منی و در حدیث ثقلین و هم در حدیث غدیر و در واقعه غدیر علت اینکه این رابطه را برقرار می‌کند، از جمله این است که مردم در طول زمان اولاً یک نمونه‌های کامل از انسان طراز اسلام، از انسان مقبول و مورد پذیرش اسلام را ارائه بدهد به مردم و به همه نسل‌های آینده. نمونه کامل انسان را به صورت مجسم و عینی با حالت واضح و غیرقابل تردید در اختیار همه انسانها بگذارد، بگوید تربیت اسلامی باید به این سمت حرکت کند و شخصیت انسان مسلمان، آن شخصیتی است که غایت و نمونه کاملش اینهاست.

امیرالمؤمنین با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست متعلق به همه مسلمان هاست و مخصوص امیرالمؤمنین هم نیست بلکه عترت و خاندان پیغمبر و ائمه شیعه که اولاد امیرالمؤمنین هستند آنها هم چون که مشمول عترت هستند. آنها هم همواره به عنوان نمونه کامل انسان اسلامی در دیدگاه مسلمانها باید باقی بمانند این یک نکته ثانیا با تعیین عترت در کنار قرآن و با اعلام لزوم پیوند میان مسلمین و میان عترت در حقیقت رسول اکرم تکلیف تحریف ها در قرآن و انحراف از مفاهیم اصلی قرآن را هم روشن کرده آنجایی که دستگاه های زر و زور برای مصالح خودشان مفاهیم اسلامی را منحرف میکنند قرآن را بد معنا می کنند. مسلمانها را گمراه می کنند از فهم آئین اسلامی مردم را محروم میکنند. آن مرجعی آن محوری و قطبی که باید مردم را آگاه کند که حقیقت چیست مفهوم و معرفت درست کدام است و مردم را از گمراهی نجات بدهد و مردم باید حرف او را گوش کنند. او عترت است. و این همان چیزی است که امروز برای دنیای اسلام یک ضرورت و یک امر لازم است.

فصل دوم

امامت

امامت یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت های جامعه که از ضعفها و شهوات و نخوت و فزون طلبی انسانی سرچشمه می گیرد. اسلام شیوه و نسخه امامت را به بشریت ارائه میکند؛ یعنی اینکه یک انسان هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد هم دارای قدرت عملکرد باشد که یا یحیی خذ الکتاب بقوه - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسانها برای او همه چیز باشد که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود این را در عمل نشان داد. شما میبینید که مدت کوتاه کمتر از پنج سال حکومت امیر المؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد در طول قرن ها همچنان می درخشد و باقی مانده است. این نتیجه درس و معنا و تفسیر واقعه غدیر است.

واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است . در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق میگردد و آن پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی در هرجا از قرآن که مشتقات واژه امامت مانند امام و ائمه - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص یعنی پیشوایی امت است پیشوایی، فکری پیشوایی سیاسی و یا هر دو. پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می داده و واژه امامت و امام سرنوشت ویژه ای پیدا کرد بیش از هر معنای دیگری در مفهوم رهبری - سیاسی به کار رفت و کم کم معانی دیگر تحت الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایشهای گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژیها و مکتبهای مرزبندی شده و مشخص درآورد.

یکی از مسائل مهم همه این مکتبها را مسئله امامت تشکیل میداد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسئله معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود. در مکتب تشیع نیز که از نظر پیروانش اصلی ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته میشد و نظریه آن مکتب درباره امام بدین گونه خلاصه می گشت که امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقائق دین باشد و باید پاک و معصوم و میرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و سببی باشد و باید از دودمانی پاک و پاک دامن تولد یافته باشد و باید و باید و بدین گونه امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود در عرف خاص شیعیان به جز رهبری سیاسی رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فرا گرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام میشناخت نه تنها اداره امور اجتماعی که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیه اخلاقی را نیز از او انتظار می برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی بود او را به عنوان امام به حق نمیشناخت و به حسن اداره سیاسی و قدرت نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی که در نظر دیگران معیارهای بسنده ای به شمار می آمد. قناعت نمی ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت امام یک جامعه همان قدرت فائقه ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری میکند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست با این بیان پیامبر نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه ای که خود شالوده ریزی کرده به دست اوست. و پس از پیامبر نیز است را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین - خلیفه وی و متحمل بار مسؤولیتهای او و از آن جمله رهبری سیاسی باشد و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر از آن علی بن ابی طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه.

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم "رهبری سیاسی" «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته این زمان

به درستی بیان کرده اند. ناشی از آن است. که اسلام در اصل این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه ای از این سه جهت بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود. نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی نگر کسانی که امامت را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر» است است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه رئیس دولت و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام ایدئولوگ). این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمیرسد:

از امام صادق صراحتاً گفته میشود: همه امتیازات و نیز همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا میباشند. در روایات دیگری از امام صادق وجوب فرمانبری از "اوصیاء" یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر "اولی الامر" یاد کرده است.

صدها روایت پراکنده در بابهای مختلف از کتابهای گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را زمامداری و «اداره امور امت مسلمانان دانسته و امامان اهل بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگر منصف جای تردید باقی نمی گذارد که ادعای امامت از طرف ائمه اهل بیت فراتر از رتبت فکری و معنوی دقیقاً ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه جا گستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه ای سیاسی - نظامی برای به دست آوردن حکومت بوده است.

اگر کسی تصور کند که ائمه نه گانه و هشتگانه از امام سجاد تا امام عسکری فقط به ذکر احکام دین و معارف دین پرداخته و مبارزه سیاسی به شکلهای متناسب با زمانشان نداشته اند. حتماً غور کافی را در زندگی این بزرگواران نکرده است. آن طوری که از حالات آن بزرگواران به وضوح بر می آید و اساساً معنای امامت در اسلام و فلسفه ای که شیعه برای امامت قائل است. جز این راه هم به هیچ وجه قبول نمیکند و سازگار نیست و اگر ما دلیل روشنی هم بر مبارزه ائمه نمی داشتیم باید معتقد بودیم که ما خبر نداریم به ما نرسیده و آن بزرگواران مبارزه می کردند و نمی شود ما معنای امامت را آنچنان که در فرهنگ اسلام - نه فقط در فرهنگ تشیع - وجود دارد بدانیم و به آن معتقد باشیم و در عین حال قبول کنیم که مثلاً صدو پنجاه سال و یا بیشتر ائمه عبد السلام در خانه ها نشسته اند و دست روی دست گذاشته اند و فقط دل را به این خوش کرده اند که احکام قرآن و معارف اسلامی را بیان کنند و مبارزه سیاسی نداشته اند. چنین چیزی به هیچ وجه درست نیست البته وقتی میگوییم ائمه مبارزه می کردند. باید این را بدانیم که مبارزه در هر زمانی به شکل خاصی است. گاهی مبارزه با کار فرهنگی علمی سیاسی تشکیل و تحزب و ایجاد سازماندهی و گاهی با کارهای خونین فعالیتهای جنگی و نبرد آشکار است و هر زمان مبارزه به نحوی است.

چهار دوره جریان امامت

جریان امامت از نخستین روز پس از رحلت پیامبر - ماه صفر سال یازده هجری - پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری - ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری - در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت در این مدت امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگی هایی از لحاظ موضع گیری امامان در برابر قدرتهای مسلط سیاسی.

دوره اول دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرت هاست. جامعه نوپا و جدید الولاده اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت خورده خارجی و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده داخلی به هیچ وجه تاب دو دستگی و اختلاف صفوف را ندارد کمترین رخنه ای در پیکر استوار این جامعه میتواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویه انحراف واقعیت از حقیقت آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعه اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهت که از پیش در آینه بینش پیامبر اکرم منعکس بود پیامبر به این شاگرد برگزیده خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحتی پیشه سازد.

دوره دوم دوره به قدرت رسیدن امام است. این دوره همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همه کوتاهی و با وجود ملالتهای و در دسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیر قابل تفکیک است درخشنده ترین سالهای حکومت اسلامی به شمار میرود. روشهای انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه همراه با قاطعیت و صراحت و جرات در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان مسطوره و نمونه ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده اند و شیعه همچون خاطره ای گرمی از آن یاد میکرده و دریغ آن را میخورده و رژیم های زمانهای بعد را در مقایسه با آن محکوم میساخته است. در عین حال درسی و تجربه آموزنده ای بوده که می توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صد درصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده نشان دهد و از آن روز روشهای درازمدت و همراه با تربیتهای دشوار و سخت گیرانه ای حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند. دوره سوم بیست سال میانه صلح امام حسن - سال چهل و یک و حادثه شهادت امام حسین محرم سال شصت و یک - است. پس از ماجرای صلح عملا کار نیمه مخفی شیعه شروع شد و برنامه ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب بود. آغاز شد. این فرصت طبق برآورد عادی چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت آمیز معاویه امید آن وجود داشت بنابراین میتوان دوره سوم را دوره تلاش سازنده کوتاه مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی نام داد.

چهارمین دوره روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه ای دراز مدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن و با پیروزیها و شکستهایی در مراحل گوناگون و همراه با پیروزی قاطع در زمینه کار ایدئولوژیک و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری، که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه

پادشاهی بدل گشت ائمه اهل بیت شهر السلام مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد. اما طبق قراین حتمی جهاد اهل بیت به این هدفها محدود نمی شد و بزرگترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از دوران امام سجاد و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران صدوچهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم جریان وابسته به امامان اهل بیت - یعنی شیعیان همیشه بزرگترین و خطرناکترین دشمن دستگاه های خلافت به حساب می آمد در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را «نهضت علوی نام داد به پیروزیهای بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد و غالباً بزرگترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد میگشت و هنگامی که نوبت به امام بعد میرسید اختناق و فشار و سخت گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود. ائمه در میان توفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه لای گذرگاههای دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام جریان امامت را نابود کنند و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش را از آنان سلب کرد.

فصل سوم

امیر المومنین

وجود امیر المؤمنین علیه السلام السلام از جهات متعدد و در شرایط گوناگون برای همه نسلهای بشر یک درس جاودانه و فراموش نشدنی است؛ چه در عمل فردی و شخصی خود چه در محراب عبادتش چه در مناجاتش چه در زهدش چه در محو و غرق شدنش در یاد خدا و چه در مبارزه اش با نفس و شیطان و انگیزه های نفسانی و مادی این جملات از زبان امیرالمؤمنین در فضای آفرینش و فضای زندگی انسان همچنان پرتنین است یا دنیا... ای جلوه های دنیا ای زیباییهای پرجاذبه ای هوسهایی که قوی ترین انسانها را به دام خود میکشید بروید کس دیگری غیر علی را فریب بدهید؛ علی بزرگتر و بالاتر و قوی تر از این حرف هاست. بنابراین یکایک انسانهای بیدار در لحظه لحظه زندگی امیرالمؤمنین و در ارتباطش با خدا و معنویت درسهای فراموش نشدنی پیدا می کنند.

اگر شما ملاحظه میکنید که امروز مفاهیم حق و عدل و انسانیت و مفاهیمی که برای انسانهای هوشمند در دنیا با ارزش است و این مفاهیم مانده و روز به روز قوی تر و راسخ تر شده است به خاطر همان مجاهدتها و فداکاری هاست. اگر امثال علی بن ابی طالب که در طول تاریخ بشر بسیار نادرند نمی بودند. امروز ارزشهای انسانی وجود نداشت عنوانهای جذاب برای

بشریت جذابیت نداشت بشر زندگی و تمدن و فرهنگ و آمال و آرمان و اهداف والا نداشت و بشریت به یک حیوانیت وحشی و درنده تبدیل میشد بشریت به خاطر حفظ آرمانهای والا، مرحون امیر المؤمنین و انسانهای والایی در حد اوست. آن جهادها این اثر را داشت.

بعد دیگر از زندگی امیرالمؤمنین در میدان حکومت است. آن وقتی که این انسان بزرگانیش و بزرگ بالاخره بر مسند قدرت و حکومت دست پیدا کرد در آن دوران کوتاه کاری کرد که اگر سالهای سال مورخان و نویسندگان و هنرمندان بنویسند و تصویر کنند. کم گفته اند و کم تصویر کرده اند وضع زندگی امیرالمؤمنین در دوران حکومت قیامتی است. اصلاً علی معنای حکومت را عوض کرد.

بزرگترین خصوصیت او تقواست. نهج البلاغه او کتاب تقواست و زندگی او راه و رسم تقواست. این آیه شریفه " وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ در شان امیرالمؤمنین نازل شده و تاویل این آیه علی بن ابی طالب است. آیه میگوید: در میان مردم کسانی هستند که جان خودشان را، وجود خودشان را، یعنی عزیزترین سرمایه ای که هر انسانی دارد، این سرمایه عزیز انحصاری غیرقابل جبران. که اگر این را دادی دیگر به جای این چیزی نمی آید. بعضیها همین سرمایه را، همین موجودی را یکجا میدهند برای اینکه خشنودی خدا را به دست بیاورند، فقط همین.

دوران سکوت و همکاری

بعد از آنی که دوران پیغمبر به سر آمد و رسول اکرم رحلت کردند به نظر من سخت ترین دورانهای زندگی امیرالمؤمنین در این سی سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد؛ سخت ترین دورانهای امیرالمؤمنین آن روزها بود. آن روزی که پیغمبر عزیز و بزرگوار بود و می رفتند در سایه او مجاهدت میکردند مبارزه میکردند که روزهای شیرینی بود، روزهای خوبی بود. روزهای تلخ روزهای بعد از رحلت پیغمبر است که روزهایی است که گاه گاه قطعات فتنه، افق دیدهها را آن چنان مظلوم میکرد که قدم از قدم نمیتوانستند بردارند آن کسانی که میخواستند درست قدم بردارند در یک چنین شرایطی امیر المؤمنین بزرگترین امتحانات ایثار را داد.

اولا در هنگام رحلت پیامبر، امیرالمؤمنین مشغول انجام وظیفه شد. نه اینکه نمیدانست جتماعی وجود دارد یا ممکن است وجود داشته باشد که سرنوشت قدرت و حکومت را در جهان اسلام آن اجتماع تعیین خواهد کرد. مسئله برای این نبود برای امیرالمؤمنین، برای او آنچه مطرح نیست "خود" است. بعد از آنیکه مسئله خلافت استقرار پیدا کرد و مردم با ابی بکر بیعت کردند و همه چیز تمام شد، امیرالمؤمنین کناره گرفت. هیچ جمله، کلمه و بیانی که حاکی از معارضه امیرالمؤمنین با دستگاه حکومت باشد از او شنیده نشد.

بعد از مدت کوتاهی شاید چند ماهی بیشتر نگذشته بود که ارتداد گروه هایی شروع شد، شاید تحریکاتی هم بود. بعضی از قبایل عرب احساس کردند که حالا پیغمبر نیست، رهبر اسلام نیست. خوب است که یک ایرادی اشکالی درست کنند و تعارضی بکنند و جنگ و دعوایی راه بیندازند و شاید هم منافقین تحریکشان میکردند بالاخره جریان رده پیش آمد - یعنی ارتداد عده ای از مسلمین - جنگهای رده شروع شد. اینجا که وضع این طور شد امیرالمؤمنین دید ته اینجا دیگر جای کنار نشستن هم

نیست باید وارد میدان شد به دفاع از حکومت در اینجا می فرماید: «فامسکت یدی من بعد از آنی که قضیه خلافت پیش آمد و ابی بکر خلیفه مسلمین شد، من دست کشیدم نشستم کنار این حالت کناره گزینی بود «حتی رأیتُ راجعه النَّاسِ قد رجعت بربیدُ محو الإسلام دیدم عده ای از مردم دارند از اسلام بر میگردند. می خواهند اسلام را از بین ببرند اینجا دیگر وارد میدان شدم و امیر المؤمنین وارد میدان شد به صورت فعال در همه قضایای مهم اجتماعی امیرالمؤمنین بود.

در تمام این بیست و پنج سال به فکر قیام و کودتا و معارضه و جمع کردن یک عده ای و گرفتن قدرت و قبضه کردن حکومت نیفتاد. این چیزها به ذهن انسانها می آید آن وقتی که رسول اکرم از دنیا رحلت کردند تقریباً حدود سی تا سی و دو سال عمر آن حضرت بود. بعدها هم دوران های جوانی و قدرت جسمانی و دوران نشاطش را میگذراند و وجهه و محبوبیت در بین توده مردم و مغز فعال علم فراوان همه جاذبه هایی که برای یک انسان ممکن بود وجود داشته باشد در امیرالمؤمنین به نحو اعلائی وجود داشت. او اگر میخواست یک کاری بکند حتماً میتوانست در تمام این بیست و پنج سال به هیچ وجه جز در خدمت همان هدفهای عمومی و کلی نظام اسلامی که در رأس آن هم خلفایی بودند، امیرالمؤمنین هیچ حرکتی نکرد و از آنها هیچ چیزی شنیده نشد و ماجراهای فوق العاده عظیمی وجود دارد که حالا من نمی خواهم وارد شرح موارد تاریخی بشوم.

بعد از آنی که دوازده سال دوران حکومت عثمان گذشت در آخر کار عثمان اعتراضات به او زیاد شد کسانی مخالفت و اشکالات زیادی بر او وارد کردند از مصر آمده بودند از عراق آمده بودند بصره و جاهای دیگر بالاخره یک جمع زیادی درست شدند و خانه عثمان را محاصره کردند جان عثمان را تهدید کردند خب اینجا یک کسی در مقام امیرالمؤمنین چه می کرد؟ یک کسی که خودش را صاحب حق خلافت بداند و بیست و پنج سال است که او را از حق خودش کنار گذاشتند به رفتار حاکم کنونی هم اعتراض دارد حالا هم می بیند اطراف خانه او را گرفته اند و محاصره کرده اند آدم معمولی حتی برگزیدگان و چهره های والا در اینجا چه کار میکنند؟ همان کاری را میکنند که دیگران کردند همان کاری را می کنند که طلحه و زبیر و عایشه کردند و همین طور بقیه کسانی که در ماجرای عثمان به نحوی دست داشتند کردند.

دوران خلافت

تمام اقطار اسلامی با امیرالمؤمنین بیعت کردند تا آن روز هیچ بیتی به عمومیت بیعت با امیر المؤمنین وجود نداشت جز شام که با امیرالمؤمنین بیعت نکردند تمام اقطار اسلامی و بزرگان و صحابه بیعت کردند. یک تعداد معدودی کمتر از ده نفر فقط ماندند که امیر المؤمنین آنها را در یک مسجد حاضر ساخت و یکی یکی از اینها پرسید که شما چرا بیعت نکردید. از جمله عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص چند نفری بودند که بیعت نکردند. امیرالمؤمنین از اینها پرسید هر کدام یک عذری آوردند یک حرفی زدند بعضی باز بیعت کردند، بعضی هم بیعت نکردند - تعداد خیلی محدودی انگشت شمار - حضرت هم آنها را رها کرد. ولی بقیه چهره های معروف همچون طلحه و زبیر و دیگران و همه با امیرالمؤمنین بیعت کردند و قبل از آنکه آنها با امیرالمؤمنین بیعت کنند حضرت فرمود: «و اعلموا بدانید، «أنتی إن أجبتمکم» حالا که شما اصرار میکنید من حکومت را به دست بگیرم رکبت یکم اگر من پاسخ مثبت به شما دادم مبدا خیال کنید که من ملاحظه چهره ها و شخصیتها و استخوانهای قدیمی و آدمهای نام و نشان دار خواهم کرد.

جواب امیرالمؤمنین به ولید بن عقبه را من ندیده ام - تاریخ ثبت نکرده است . اما جواب دیگران را داد. حضرت بالای منبر رفت و جواب تندى داد راجع به مسئله تقسیم مساوی بیت المال فرمود: «فإن ذلك أمر لم أحکم فيه بادئ بدء من که بنیانگذار چنین روشی نیستم؛ «قد وجدت أنا و أنتما رسول الله يحکم بذلك هم من و هم شما بودیم و دیدیم پیغمبر این طور عمل می کرد. من کار تازه ای نکرده ام همان کار پیغمبر را دارم دنبال می کنم میخواهم همان ارزشها و همان پایه های اعتقادی و عملی جامعه را در این دوران مستقر کنم و علی مستقر کرد و میکرد هزینه اش را هم امیرالمؤمنین پرداخت.

هزینه این کار وقوع سه جنگ بود امیرالمؤمنین ایستاد بدیهی است که امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش میدانست؛ اما بعد از رحلت پیغمبر این طور نشد؛ در مقابل چیزی که حق خود میدانست بیست و پنج سال هیچ حرکتی نکرد؛ اگر کسانی هم خواستند حرفی بزنند. آنها را آرام نگه داشت. «إنک لقلق الوضین تُرسلُ فی غیرِ سده، ودع عنک نهباً صبح فی حجراته از این مطالب امیر المؤمنین دارد امیرالمؤمنین در مقابل آن مسئله بیست و پنج سال عکس العمل نشان نداد؛ اما در مقابل قضیه ای که به ظاهر کمتر از آن قضیه به نظر می رسد مسئله عدالت اجتماعی مسئله احیای اصول نبوی دوباره بنا کردن بنای اسلامی مستحکمی که پیغمبر گذاشته بود امیرالمؤمنین سه جنگ را تحمل کرد جنگ جمل صفین جنگ نهروان ببینید این کار به نظر امیرالمؤمنین چقدر مهم بود کار بزرگ امیر المؤمنین این است.

دوباره غذای او لباس او وضع معیشت او و فرزندان او خیلی چیزها نقل شده است. راوی میگوید رفتیم دیدم امام حسن و امام حسین نشسته اند و دارند غذا میخورند. غذای آنها عبارت بود از نان و سرکه و سبزی گفتم آقازاده ها شما امیر هستید؛ شما خانواده حکومتید؛ پسر امیرالمؤمنین هستید؛ در بازار هم این همه آذوقه هست. و فی الرحه ما فیها» در رحه نزدیکی کوفه - این همه جنس ریخته اند و مردم دارند استفاده میکنند؛ شما آقازاده ها غذایتان این است؟ رو به او کردند و گفتند: «ما أَغْفَلک عن امیر المؤمنین تو از امیرالمؤمنین غافل برو زندگی او را ببین آن حضرت با خانواده خودش هم این طوری بود.

البته امروز وقتی ما این حرف ها را میزنیم در حقیقت از قله حرف میزنیم چه کسی میتواند. حتی تصور کند که به امیرالمؤمنین شباهت پیدا کند؟ نه هیچ کس شبیه امیرالمؤمنین نمی شود. امام سجاد که نوه امیرالمؤمنین بود و مقام عصمت داشت وقتی به ایشان گفتند تو این قدر عبادت می کنی فرمود عبادت ما کجا و عبادت علی کجا؟ یعنی امام عابد سجاد میگوید من با علی قابل مقایسه نیستم بین امام سجاد و بهترین عباد و زهاد زمان ما هم هزاران فرسخ فاصله است. امیرالمؤمنین الگو و قله و جهت حرکت را نشان داد و شاخص را معین کرد؛ حالا به هر جا توانستیم برسیم نظام اسلامی نظام عدل و انصاف و رسیدگی به مردم و احترام به حقوق انسانها و مقابله با ظلم قوی به ضعیف است مشکلات مهم بشر در طول تاریخ اینهاست. بشریت همیشه گرفتار این مشکلات بوده و هنوز هم گرفتار است ملت ها به خاطر همین زورگویی ها ضربه میخورند و زندگیهایشان سخت میشود. اسلام و منطق امیرالمؤمنین و منطق حکومت علوی مقابله با این چیزهاست؛ چه در داخل یک جامعه که زورمندی بخواهد ضعیفی را ببلعد، چه در سطح جهانی و بین المللی ۱۲۸۲/۸/۱۵

اقتدار مظلومیت و پیروزی در زندگی امیرالمؤمنین

در شخصیت زندگی و شهادت این بزرگوار سه عنصر که ظاهراً با یکدیگر چندان هم سازگاری ندارند جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از اقتدار مظلومیت و پیروزی.

اقتدار آن حضرت، عبارت است از قدرت او در اراده پولادینش، در عزم راسخش، در اداره مشکل ترین عرصه های نظامی، در هدایت ذهنها و فکرها به سوی عالی ترین مفاهیم اسلامی و انسانی، تربیت انسانهای بزرگ از قبیل مالک اشتر و عمار و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و دیگران، و ایجاد یک جریان در تاریخ بشری. مظهر اقتدار آن بزرگوار منطق اقتدار فکر و سیاست، اقتدار حکومت و اقتدار بازوی شجاع بود. هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام نیست. در عین حال یکی از مظلوم ترین چهره های تاریخ است و مظلومیت در همه بخش های زندگی اش وجود داشت. در دوران نوجوانی مظلوم واقع شد. در دوران جوانی بعد از پیامبر مظلوم واقع شد در دوران کهولت و خلافت مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم تا سالهای متمادی بر سر منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبتهای دروغ دادند. شهادت او هم مظلومانه است. در همه آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به "ثار الله" تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی "ثار" نداریم. وقتی کسی از خانواده های از روی ظلم به قتل می رسد، خانواده مقتول صاحب این خون است. این را ثار می گویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. اینکه میگویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از ثار است و درست مراد را نمی فهماند. ثار یعنی حق خونخواهی، اگر کسی ثار یک خانواده است یعنی این خانواده حق دارد درباره او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛

اما عنصر سوم که پیروزی آن بزرگوار باشد. پیروزی همین است که اولاً در زمان حیات خود او، بر تمام تجربه های دشواری که بر او تحمیل کردند، پیروز شد؛ یعنی جبهه های شکننده دشمن بالاخره نتوانستند علی را به زانو در آورند؛ همه آنها از علی شکست خوردند. بعد از شهادت هم روزبه روز حقیقت درخشان او آشکارتر شد؛ حتی از زمان حیاتش به مراتب بیشتر بود. امروز شما به دنیا نگاه کنید نه دنیای اسلام در همه دنیا، ببینید چقدر ستایشگرانی هستند که حتی اسلام را قبول ندارند، اما علی بن ابی طالب را به عنوان یک چهره درخشان تاریخ قبول دارند. این همان روشن شدن آن جوهر تابناک است و خدای متعال در مقابل آن مظلومیت به آن حضرت پاداش میدهد. آن مظلومیت آن فشار اختناق، آن گل اندود کردن چشمه خورشید با آن تهمت های عجیب آن صبری که او در مقابل اینها کرد، بالاخره پیش خدای متعال پاداش دارد. پاداشش هم اینکه در طول تاریخ بشر، شما هیچ چهره ای را به این درخشندگی و مورد اتفاق کل پیدا نمی کنید. شاید تا امروز هم در بین کتاب هایی که ما می شناسیم که درباره امیرالمؤمنین نوشته شده است عاشقانه ترینش را غیر مسلمانان نوشته اند. الان یادم است که سه نویسنده مسیحی درباره امیرالمؤمنین، کتاب های ستایشگرانه واقعاً عاشقانه ای نوشته اند. این ارادت از همان روز اول هم شروع شد؛ یعنی از بعد از شهادت که همه علیه آن بزرگوار میگفتند و تبلیغ میکردند آن قدرتمندان مربوط به دستگاه شام و تبعه آنها و آنهایی که دل پر خونی از شمشیر و از عدل امیرالمؤمنین داشتند. این قضیه از همان وقت معلوم شد. من در اینجا یک نمونه عرض کنم.

پسر عبدالله بن عروه بن زبیر پیش پدرش که عبدالله بن عروه بن زبیر باشد. از امیر المؤمنین بدگویی کرد. خانواده زبیر جز یکی از آنها، یعنی مصعب بن زبیر - کلا با امیر المؤمنین بد بودند.

ماجرای اقتدار همراه با مظلومیت امیرالمؤمنین که منتهی به این شد این طور خلاصه میشود. در زمان این حکومت حکومت کمتر از پنج سال امیرالمؤمنین - سه جریان در مقابل آن حضرت صف آرایی کردند قاسطین و ناکتین و مارقین این روایت را هم شیعه و هم سنی از امیرالمؤمنین نقل کردند که فرمود: **أمرت أن أقاتل الناکثین والقاسطین و المارقین .**

این اسم را خود آن بزرگوار گذاشته است قاسطین یعنی ستمگران ماده «قسط» وقتی که به صورت مجرد استعمال میشود - قسط یقسط، یعنی جارِ یجُورُ، ظلم یظلم - به معنای ظلم کردن است. وقتی با ثلاثی مزید و در باب افعال آورده میشود - أقسط یقسط - یعنی عدل و انصاف بنابراین اگر «قسط» در باب افعال به کار رود به معنای عدل است؛ اما وقتی که قسط یقسط گفته شود ضد آن است یعنی ظلم و جور قاسطین از این ماده است. قاسطین، یعنی ستمگران امیرالمؤمنین اسم اینها را ستمگر گذاشت اینها چه کسانی بودند؟ اینها مجموعه ای از کسانی بودند که اسلام را به صورت ظاهری و مصلحتی قبول کرده بودند و حکومت علوی را از اساس قبول نداشتند. هر کاری هم امیرالمؤمنین با اینها میکرد فایده نداشت. البته این حکومت گرد محور بنی امیه و معاویه بن ابی سفیان که حاکم و استاندار شام بود. گرد آمده بودند؛ بارزترین شخصیتشان هم خود جناب معاویه، بعد هم مروان حکم و ولید بن عقبه است. اینها یک جبهه اند و حاضر نبودند که با علی کنار بیایند و با امیرالمؤمنین بسازند. درست است که مغیره بن شعبه و عبد الله بن عباس و دیگران در اول حکومت امیرالمؤمنین گفتند: یا امیر المؤمنین اینها را چند صباحی نگه دار اما حضرت قبول نکرد آنها حمل کردند بر اینکه حضرت بی سیاستی کرد؛ لیکن نه آنها خودشان غافل بودند؛ قضایای بعدی این را نشان داد. امیرالمؤمنین هر کار هم که میکرد معاویه با او نمی ساخت این تفکر تفکری نبود که حکومتی مثل حکومت علوی را قبول کند؛ هر چند قبلی ها بعضی ها را تحمل کردند.

از وقتی که معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که میخواست با امیرالمؤمنین بجنگد، کمتر از سی سال گذشته بود او و اطرافیانش سالها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند، پایگاهی پیدا کرده بودند دیگر آن روزهای اول نبود که تا یک کلمه بگویند به آنها بگویند که شما تازه مسلمانید چه میگویند؛ جایی باز کرده بودند. بنابراین اینها جریانی بودند. که اساساً حکومت علوی را قبول نداشتند و میخواستند حکومت طور دیگری باشد و دست. خودشان باشد؛ که بعد هم این را نشان دادند و دنیای اسلام تجربه حکومت اینها را چشید یعنی همان معاویه ای که در زمان رقابت با امیرالمؤمنین آن طور به بعضی از اصحاب روی خوش نشان میداد و محبت میکرد بعداً در حکومتش برخوردهای خشن از خود نشان داد تا به زمان یزید و حادثه کربلا رسید؛ بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی و یوسف بن عمر ثقفی رسید که یکی از میوه های آن حکومت است. یعنی این حکومت هایی که تاریخ از ذکر جرائمشان به خود می لرزد - مثل حکومت حجاج همان حکومت هایی هستند که معاویه بنیان گذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین جنگید از اول معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال میکنند و میخواهند؛ یعنی یک حکومت دنیایی محض با محور قراردادن خودپرستی ها و خودیها همان چیزهایی که در حکومت بنی امیه همه مشاهده کردند. البته در اینجا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم این چیزهایی که عرض

میکنم متن تاریخ است. تاریخ شیعه هم نیست؛ اینها تاریخ ابن اثیر و تاریخ ابن قتیبه و امثال اینهاست که متن هایش را دارم و یادداشت شده و محفوظ هم هست اینها حرفهایی است که جزو مسلمات است؛ بحث اختلافات فکری شیعه و سنی نیست.

جبهه دومی که با امیرالمؤمنین جنگید جبهه ناکتین بود، ناکتین یعنی شکنندگان و در اینجا یعنی شکنندگان بیعت اینها اول با امیر المؤمنین بیعت کردند ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و برخلاف گروه اول خودی بودند؛ منتها خودی هایی که حکومت علی بن ابی طالب را تا آنجایی قبول داشتند که برای آنها سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد؛ با آنها مشورت شود به آنها مسؤولیت داده شود به آنها حکومت داده شود، به اموالی که در اختیارشان هست ثروتهای بادآورده تعرضی نشود؛ نگویند از کجا آورده اید؟! این گروه امیرالمؤمنین را قبول میکردند نه اینکه قبول نکنند منتها شرطش این بود که با این چیزها کاری نداشته باشد و نگوید که چرا این اموال را آوردی چرا گرفتی چرا میخوری چرا می بری این حرفها دیگر در کار نباشد لذا اول هم آمدند و اکثرشان بیعت کردند. البته بعضی هم بیعت نکردند. جناب سعدبنابی وقاص از همان اول هم بیعت نکرد، بعضیهای دیگر از همان اول بیعت نکردند؛ لیکن جناب طلحه، جناب زبیر، بزرگان اصحاب و دیگران و دیگران با امیرالمؤمنین بیعت نمودند و تسلیم شدند و قبول کردند؛

جبهه سوم، جبهه مارقین بود. مارق، یعنی گریزان. در تسمیه اینها به مارق، اینگونه گفته اند که اینها آنچنان از دین گریزان بودند که یک تیر از کمان گریزان می شود! وقتی شما تیر را در چله کمان می گذارید و پرتاب می کنید، چطور آن تیر می گریزد، عبور می کند و دور می شود؛ اینها همین گونه از دین دور شدند. البته اینها متمسک به ظواهر دین هم بودند و اسم دین را هم می آوردند. اینها همان خوارج بودند؛ گروهی که مبنای کار خود را بر فهم ها و درک های انحرافی - که چیز خطرناکی است - قرار داده بودند. دین را از علی بن ابی طالب که مفسر قرآن و عالم به علم کتاب بود یاد نمی گرفتند، از سلايق غلط خودشان یاد میگرفتند؛ البته اینجور آدمها در هر اجتماعی هستند، اما گروه شدنشان، متشکل شدنشان و به اصطلاح امروز، گروهک تشکیل دادنشان سیاست لازم داشت. این سیاست از جای دیگری هدایت می شد. نکته مهم اینجاست که این گروهکی که اعضای آن تا کلمه ای می گفتی، یک آیه قرآن برای می خواندند؛ در وسط نماز جماعت امیرالمؤمنین می آمدند و آیه ای را می خواندند که تعریضی به امیرالمؤمنین داشته اشد؛ پای منبر امیرالمؤمنین بلند می شدند آیه ای می خواندند که تعریضی داشته باشد؛

در شناخت خوارج اشتباه نشود. بعضیها خوارج را به خشک مقدسها تشبیه می کنند؛ نه. بحث، سر خشک مقدس و مقدس مآب نیست. مقدس مآب که در کناری نشسته است و برای خودش نماز و دعا می خواند. اینکه معنای خوارج نیست. خوارج آن عنصری است که شورش طلبی می کند، بحران ایجاد می کند، وارد میدان می شود، بحث جنگ با علی دارد و با علی می جنگد؛ منتها مبنای کار غلط است، جنگ غلط است، ابزار غلط است، هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود.

فیوضات فاطمه زهرا سلام الله علیها به مجموعه کوچکی که در مقابل مجموعه انسانیت، جمع محدودی به حساب می آید، منحصر نمیشود. اگر با یک دید واقع بین و منطقی نگاه کنیم، بشریت یک جا مرهون فاطمه زهرا سلام اله علیها است و این گزاف نیست؛ حقیقتی است. همچنان که بشریت مرهون، اسلام مرهون، قرآن مرهون تعلیمات انبیا و پیامبر خاتم صلی الله علیه واله وسلم است. در همیشه تاریخ این طور بوده امروز هم همین طور است و روز به روز نور اسلام و معنویت فاطمه زهرا سلام الله علیها آشکارتر خواهد شد و بشریت آن را لمس خواهد کرد آنچه ما وظیفه داریم، این است که خود را شایسته انتساب به آن خاندان کنیم البته منتسب بودن به خاندان رسالت و از جمله وابستگان آنها و معروفین به ولایت آنها بودن دشوار است در زیارت می خوانیم که ما معروفین به دوستی و محبت شما هستیم این وظیفه مضاعفی را بر دوش ما میگذارد. شما ببینید آن حضرت چگونه زندگی کرده است تا قبل از ازدواج که دخترکی بود با آن پدر به این عظمت کاری کرد که کنیه اش را ام ابیها « مادر پدر گذاشتند. در آن زمان پیامبر رحمت و نور پدیدآورنده دنیای نو و رهبر و فرمانده عظیم آن انقلاب جهانی - انقلابی که باید تا ابد بماند در حال برافراشتن پرچم اسلام بود بیخود که نمیگویند ام ابیها نامیدن آن حضرت به این کنیه به دلیل خدمت و کار و مجاهدت و تلاش اوست. آن حضرت چه در دوران مکه چه در دوران شعب ابی طالب با آن همه سختی ها که داشت و چه آن هنگام که مادرش خدیجه از دنیا رفت و پیغمبر را تنها گذاشت در کنار و غمخوار پدر بود. دل پیغمبر در مدت کوتاهی با دو حادثه وفات خدیجه و وفات ابی طالب شکست. به فاصله کمی این دو شخصیت از دست پیغمبر رفتند و پیغمبر احساس تنهایی کرد فاطمه زهرا سلام الله علیها در آن روزها قد برافراشت و با دستهای کوچک خود غبار محنت را از چهره پیغمبر زدود. ام ابیها تسلی بخش پیغمبر این کنیت از آن ایام نشأت گرفت.

یعنی در روز قیامت امیرالمؤمنین مردان مؤمن را و فاطمه زهرا زنان مؤمن را به بهشت الهی راهنمایی میکنند او عدل و هم پایه و هم سنگ امیر المؤمنین است. آن کسی که وقتی در محراب عبادت می ایستاد هزاران فرشته مقرب خدا به او خطاب و سلام میکردند و تهنیت می گفتند و همان سخنی را بیان میکردند که فرشتگان قبلاً به مریم اطهر گفته بودند؛ عرض می کردند: «یا فاطمه إن الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین. این مقام معنوی فاطمه زهرا است.

زنی آن هم در سنین جوانی از لحاظ مقام معنوی به جایی میرسد که بنابر آنچه که در بعضی از روایات است فرشتگان با او سخن میگویند و حقایق را به او ارایه میدهند. «محدثه» است؛ یعنی کسی است که فرشتگان با او حدیث میکنند و حرف میزنند. این مقام معنوی و میدان وسیع و قله رفیع در مقابل همه زنهای آفرینش و عالم است فاطمه زهرا در قله این بلندای عظیم ایستاده و به همه زنان عالم خطاب میکند و آنها را به پیمودن این راه دعوت مینماید.

در زندگی زهرای اطهر سلام الله علیها یک نکته هست که باید به آن توجه کرد. البته ما در تعریف مقامات معنوی آن بزرگوار وارد نمیشویم و قادر هم نیستیم که مقامات معنوی فاطمه اطهر مها سلام که را بفهمیم و درک کنیم حقیقتاً در اوج قله معنویت انسانی و تکامل بشری، فقط خداوند است که چنین بندگانی را و کسانی که هم طراز آنها باشند می شناسد و مقام

آنها را می بیند. لذا فاطمه زهرا را امیرالمؤمنین و پدر بزرگوار و اولاد معصومینش می شناختند. مردم آن زمان و زمانهای بعد و ما نیز در این روزگار نمیتوانیم آن درخشندگی و تألؤی معنویت را در آن بزرگوار تشخیص بدهیم نور درخشان معنوی به چشم همه کس نمی آید و چشم های نزدیک بین و ضعیف ما قادر نیست که آن جلوه درخشان انسانیت را در وجود این بزرگواران ببیند. بنابراین در صحنه تعریف معنوی فاطمه زهرا علیها السلام وارد نمی شویم؛ لیکن در زندگی معمولی این بزرگوار یک نکته مهم است و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف یک انسان مجاهد غیور خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم. بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم که به مسجد می آید و سخنرانی و موضع گیری و دفاع میکند و حرف می زند؛ و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی ناپذیر و محنت پذیر و سختی تحمل کن است از طرف دیگر همچنین از جهت سوم یک عبادت گر و بپادارنده نماز در شبهای تار و قیام کننده الله و خاضع و خاشع برای پروردگار است و در محراب عبادت این زن جوان مانند اولیای کهن الهی با خدا راز و نیاز و عبادت می کند.

این سه بعد را با هم جمع کردن نقطه درخشان زندگی فاطمه زهرا ضمه الاسلام است. آن حضرت این سه جهت را از هم جدا نکرد. بعضی خیال میکنند انسانی که مشغول عبادت میباشد. یک عابد و متضرع و اهل دعا و ذکر است و نمیتواند یک انسان سیاسی باشد. یا بعضی خیال می کنند کسی که اهل سیاست است چه زن و چه مرد و در میدان جهاد فی سبیل الله حضور فعال دارد، اگر زن است نمیتواند یک زن خانه با وظایف مادری و همسری و کدبانویی باشد و اگر مرد است نمیتواند یک مرد خانه و دکان و زندگی باشد خیال میکنند اینها با هم منافات دارد؛ در حالی که از نظر اسلام این سه چیز با یکدیگر منافات و ضدیت که ندارد، در شخصیت انسان کامل کمک کننده هم است.

شخصیت زهرای اطهر در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی شخصیت ممتاز و برجسته ای است؛ به طوری که همه زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسی عالم میتوانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند. زنی که در بیت انقلاب متولد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پدری گذراند که در حال یک مبارزه عظیم جهانی فراموش نشدنی بود. آن خانمی که در دوران کودکی سختی های مبارزه دوران مکه را چشید به شعب ابی طالب برده شد، گرسنگی و سختی و رعب و انواع و اقسام شدتهای دوران مبارزه مکه را لمس نمود و بعد هم که به مدینه هجرت کرد همسر مردی شد که تمام زندگیش جهاد فی سبیل الله بود و در تمام قریب به یازده سال زندگی مشترک فاطمه زهرا و امیر المؤمنین ما السلام هیچ سالی بلکه هیچ نیم سالی نگذشت که این شوهر کمر به جهاد فی سبیل الله نبسته و به میدان جنگ نرفته باشد.

در محیط علم هم یک دانشمند والاست آن خطبه ای که فاطمه زهر اسلا بالدخها در مسجد مدینه بعد از رحلت پیغمبر ایراد کرده است خطبه ای است که به گفته علامه مجلسی، بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند. این قدر پر مغز است؛ از لحاظ زیبایی هنری مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه است. فاطمه زهرا سلام الله لیها می رود در مسجد مدینه در مقابل مردم می ایستد و ارتجالاً حرف میزند شاید یک ساعت با بهترین و زیباترین عبارات و زبده ترین و گزیده ترین معانی صحبت کرده است.

اصلاً امثال ما که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم میفهمیم که چقدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده ساله بیست ساله و حداکثر بیست و چهار ساله - که البته سن دقیق آن حضرت مسلم نیست؛ چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلم نیست و در آن اختلاف است. آن هم با آن مصیبت ها و سختی ها به مسجد میآید در مقابل انبوه جمعیت با حجاب سخنرانی می کند که آن، سخنرانی کلمه به کلمه اش در تاریخ میماند.

عربها به حافظه خوش معروف بودند. یک نفر می آمد یک قصیده هشتاد بیتی می خواند، بعد از اینکه جلسه تمام می شد، ده نفر می گرفتند آن را می نوشتند. این قصایدک ه مانده، غالباً اینگونه مانده است. اشعار در نوادی. یعنی آن مراکز اجتماعی. خوانده می شد و ضبط می گردید. این خطبه ها و این حدیث ها، غالباً اینگونه بود. نشستند، نوشتند و حفظ کردند و این خطبه ها تا امروز مانده است.

فصل پنجم

امام حسن

دوران امام مجتبی علیه السلام و السلام و حادثه صلح آن بزرگوار با معاویه یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد حادثه سرنوشت ساز و بی نظیری در کل روند انقلاب اسلامی صدر اول بود. دیگر ما نظیر این حادثه را نداشتیم توضیح کوتاهی راجع به این جمله عرض کنم و بعد وارد اصل مطلب بشوم انقلاب اسلام یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد در دوره اول یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی خودش را نشان داد و آن در هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و الموسلم این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام در مقابل آن صف آراییی نمودند؛ برای اینکه نگذارند این فکر پیش برود، پیامبر با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن این نهضت را سازماندهی کرد و یک مبارزه بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه سیزده سال طول کشید این دوره اول بود.

بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازماندهی ای که کرد، با فداکاری ای که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دوره دوم بود.

این روند در ده سالی که نبی اکرم حیات داشتند و بعد از ایشان در دوران خوانایی چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی علیه الصلاه والسلام و خلافت آن بزرگوار که تقریباً شش ماه طول کشید. ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت ظاهر شد همه چیز شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می رفت تمام روی زمین را هم می گرفت یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد. در دوران امام حسن جریان مخالف آن چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود. البته این جریان مخالف در زمان امام مجتبی به وجود نیامده بود؛ سال ها قبل به وجود آمده

بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند شاید بتواند ادعا کند که این جریان حتی در دوران اسلام به وجود نیامده بود بلکه ادامه ای بود از آنچه که در دوران نهضت پیامبر یعنی دوران مکه - وجود داشت. ...

پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ

صلح عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. مرحوم شیخ راضی آل یاسین عون المعالی علیه در این کتاب «صلح الحسن - که من در سال ۱۳۴۸ آن را ترجمه کردم و چاپ شده است ثابت میکند که اصلاً جا برای شهادت نبود. هر کشته شدنی که شهادت نیست، کشته شدن با شرایطی شهادت است. آن شرایط، در آنجا نبود و اگر امام حسن علیه السلام در آن روز کشته میشدند شهید نشده بودند. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط حرکت مصلحت آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار نکرده باشد.

راجع به صلح، از ابعاد مختلف صحبت کرده ایم؛ اما حالا مسئله این است که بعد از صلح امام حسن مجتبی علیه السلام و السلام کار به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده ای که به نام خلافت، و در معنا سلطنت، به وجود آمده بود نشود. این، هنر امام حسن مجتبی علیه السلام بود. و امام حسن مجتبی کاری کرد که جریان اصیل اسلام - که از مکه شروع شده بود و به حکومت اسلامی و به زمان امیرالمؤمنین و زمان خود او رسیده بود - در مجرای دیگری جریان پیدا نکند؛ منتها اگر نه به شکل حکومت، زیرا ممکن نبود، لا اقل دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند. این، دوره سوم اسلام است. اسلام، دوباره نهضت شد. اسلام ناب، اسلام اصیل، اسلام ظلم ستیز، اسلام سازش ناپذیر، اسلام دور از تحریف و مبرا از اینکه بازیچه دست هواها و هوسها بشود باقی ماند؛ اما در شکل نهضت باقی ماند. یعنی در زمان امام حسن علیه الصلاه والسلام، تفکر انقلابی اسلامی که دوره ای را طی کرده بود و به قدرت و حکومت رسیده بود؛ دوباره برگشت و یک نهضت شد. البته در این دوره کار این نهضت به مراتب مشکل تر از دوره خود پیامبر بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود که لباس مذهب را بر تن کرده بودند؛ در حالی که از مذهب نبودند. مشکلی کار ائمه هدی علیهم السلام اینجا بود. البته من از مجموعه روایات و زندگی ائمه علیهم السلام این طور استنباط کرده ام که این بزرگواران از روز صلح امام مجتبی علیه السلام و السلام تا اواخر دائماً در صدد بوده اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سرپا کنند در این زمینه روایاتی هم داریم.

کسانی که در این دوران تملق رؤسا و خلفا را میگفتند کارها در دست آنها بود. کارها بر اساس صلاحیت و شایستگی شان واگذار نمیشد. اصولاً عرب به اصل و نسب خیلی اهمیت می دهد. فلان کس از کدام خانواده است؟ پدرانش چه کسانی بودند؟ اینها حتی رعایت اصل و نسب راه هم نمی کردند. در زمان عبدالملک و و بعضی پسرهای او یک نفر به نام یوسف بن عمر تقفی را مدتهای مدید بر عراق گماشتند. او سالها حاکم و والی عراق بود. این شخص آدم عقده ای بدبختی بود که از عقده ای بودنش چیزهایی نقل کرده اند. مرد کوچک جنه و کوچک اندامی بود که عقده کوچکی جنه خودش را داشت وقتی که پارچه ای به خیاط می داد تا بدوزد از خیاط سؤال میکرد که آیا این پارچه به اندازه تن من است؟ خیاط به این پارچه نگاه

میکرد و اگر مثلا میگفت این پارچه برای اندام شما اندازه است و بلکه زیاد هم می آید فوراً پارچه را از این خیاط میگرفت و دستور میداد که او را مجازات هم بکنند! خیاط ها این قضیه را فهمیده بودند به همین خاطر وقتی پارچه ای را به خیاط عرضه میکرد و میگفت برای من بس است یا نه خیاط نگاه میکرد و میگفت نه این پارچه ظاهراً برای هیکل و جثه شما کم بیاید و باید خیلی زحمت بکشیم تا آن را مناسب تن شما در بیاوریم او هم با اینکه میدانست خیاط دروغ میگوید ولی خوشش می آمد این قدر احمق بودا او همان کسی است که زید بن علی علیه السلام را در کوفه به شهادت رساند..

اگر امام حسن صلح نمی کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر را از بین می بردند و کسی را باقی نمی گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می رفت و ذکر سالم برمی افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی رسید. اگر بنا بود امام مجتبی جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر منتهی بشود، امام حسین هم باید در همین ماجرا کشته می شد، اصحاب برجسته هم باید کشته می شدند، حجب بعداً بها هم باید کشته می شدند، همه باید از بین می رفتند و کسی که بماند و بتواند از فرصتها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش باز هم حفظ کند، دیگر باقی نمی ماند. این، حق عظیمی است که امام مجتبی بر بقای اسلام دارد.

البته صلح، تحمیلی بود؛ اما بالاخره صلحی واقع شد. باید گفت حضرت، دل نداد. همین شرایطی که حضرت قرار داد، در واقع پایه کار معاویه را متزلزل کرد. خود این صلح و شرایط امام حسن همه اش یک مکر الهی بود. "ومکروا و مکرالله" بود. یعنی اگر امام حسن می جنگید و در این جنگ کشته می شد معاویه می گفت من نکشتم، اصحاب خودش کشتند. به عزاداری هم می پرداخت و بعد تمام اصحاب امیرالمؤمنین را تار و مار می کرد. یعنی، دیگر چیزی به نام تشیع باقی نمی ماند تا عدهای در کوفه پیدا شوند و بعد از بیست سال، امام حسین را دعوت کنند.

پس از اینکه امام حسن (۱) با معاویه صلح کرد نادانان و نا آگاهان با زبانهای مختلف حضرت را نکوهش میکردند؛ گاهی او را ذلیل کننده مؤمنین میدانستند و میگفتند شما این مؤمنین پرشور پر حماسه ای که در مقابل معاویه قرار داشتند با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم معاویه نمودید گاهی تعبیرات محترمانه تر و مؤدبانه تری به کار می بردند ولی مضمون یکی بود. امام حسن (ع) در برابر این اعتراضها و ملامتها جمله ای را خطاب به آنان می گفتند که شاید در سخنان آن حضرت از همه جملات رساتر و بهتر باشد و آن جمله این است: «ما تدری لَعَلَّهُ فِیْهِ لَکُمْ وَمَتَاعُ الِی حَیْنٍ چَه میدانای شاید این یک آزمونی برای شما است؟ و شاید یک متاع و بهره ای است برای معاویه تا زمانی محدود و این جمله اقتباس از آیه قرآن است.

بنابراین در زندگی امام حسن (۲) و در کلمات این بزرگوار این معنی واضح است. گرچه در آن دوران زمینه چنین قیامی آماده نبود زیرا رشد مردم کم و تبلیغات و امکانات مالی دشمن خیلی فراوان بود دشمن از شیوه هایی استفاده میکرد که امام حسن نمی توانست از آن شیوه ها استفاده کند مثل دادن پولهای بی حساب جمع کردن افراد غیر موجه و ناصالح که امام از این کارها نمی توانست بکند چرا که دست او باز بود و دست امام حسن بسته بود.

در مورد ممیزات دو جریان خیلی خصوصیات مربوط است به جریان حق و خصوصیات دیگری مربوط است به جریان باطل، که اگر یکی یکی بشمارم یک فهرست طولانی میشود. من جمع بندی کردم که جریان حق یعنی جریان امام حسن اصالت را میدادند به دین برایشان اصل دین بود. دین یعنی چه؟ یعنی هم در ایمان مردم و اعتقاد مردم دین باقی بماند و مردم به دین متعبد و پایبند بمانند در ایمان و عمل و هم دین در اداره جامعه حاکمیت داشته باشد. اصل برای اینها این بود که جامعه با اداره دین و با قدرت دین و حاکمیت دین حرکت کند و نظامی باشد اسلامی قدرت، داشتن حکومت، داشتن دست خودشان کار بودن مسئله دوم سوم و چهارم و هکذا بود مسائل دیگر فرعی بود مسئله اصلی این بود که این نظام و این جامعه با حاکمیت دین اداره بشود و افرادی که در این جامعه هستند ایمان دینی در دلشان باقی بماند و در دلشان عمق و رسوخ پیدا کند جریان اول مشخصه اش این بود جریان دوم برایش اصل این بود که قدرت را به دست بگیرد به هر قیمتی میخواست حاکم باشد. این سیاست حاکم بر جریان دوم بود مسئله برایش این بود که قدرت را به دست بگیرد. حالا با هر قیمتی با هر شیوه ای هر جور بشود قدرت را در دست نگه داشت.

شما ببینید کلماتی در نهایت، زیبایی فرض کنید امروز کسی یک شعری یا یک کتابی یک مقاله ای بنویسد در نهایت فصاحت و زیبایی و هنرمندانه یک موضوعی در این باشد. طبیعی است که این موضوع جا می افتد صاحب این اثر هنری هم در چشم مردم شیرین میشود. حالا کلام امیرالمؤمنین را واقعاً مقایسه نمیشود کرد با هیچ کدام از آثار هنری ای که ماها میشناسیم خیلی بالاتر از این حرفهاست یک آینی است از زیبایی این کلمات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و همه هم در بیان ارزشهای اسلامی و معارف اسلامی چیزی که برای معاویه اصلاً قابل تحمل و قابل قبول نبود امیرالمؤمنین را هم در چشم ها شیرین می کرد. میخواست یک علاجی در مقابل این کلمات زهد گرایانه در مذمت دنیا که از امیرالمؤمنین نقل شده بتراشد به این گفت بیا این آیه را بگو که درباره علی بن ابی طالب نازل شده. یعنی علی بن ابی طالب همان کسی است که درباره دنیا آنچنان حرف میزند که تو به شگفت می آیی قسم خدا هم میخورد اما لجوج ترین دشمنان دشمنان اسلام و خدا هم اوست. ارزش گرایی و شیوه دیگر اصرار بر حفظ ارزشها آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه های آنها مورد توجه است، این است که اصرار دارند که ارزشها را به هر قیمتی هست حفظ کنند و در نهایت عقب نشینی تا حد و مرز حراست از بقای مکتب این را هم توجه داشته باشید؛ یعنی حق اگر دید که ایستادن او موجب میشود که اصل مکتب به خطر بیفتد عقب نشینی میکند تنگ و عارش نمی آید از عقب نشینی کردن امام حسین فرمود الموتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ « من اگر قرار باشد ننگ را قبول بکنم قبول میکنم اما داخل آتش جهنم نمیشوم یک جاهایی هست که بعضی ها برای اینکه ننگشان می آید یک کاری را انجام بدهند حاضرند عذاب و سخط الهی را به خودشان جلب کنند. تنگ چیست؟ اصل این است که انسان رضای خدا را جلب کند. اصل این است که انسان وظیفه اش را انجام بدهد ولو برگشتن از یک حرفی باشد، برگشتن از یک خطی باشد، عقب نشینی از یک موضعی باشد. هر چه که خدا میخواهد هر چه که خدا راضی است؛ ببینید این یک اصل است در زندگی ائمه علیهم السلام در زندگی امام حسن هم همین جور، آن وقتی که امام حسن به خاطر ضرورتها و فشار واقعیتها ناچار شد صلح با معاویه را قبول بکند. در حالی که تا آن وقت مرتب لشکر میفرستاد تحریص بر

جنگ می کرد و نیروها را جلب میکرد و نامه می نوشت و همه کارهایی که برای یک جنگ تمام عیار لازم است امام حسن انجام می داد بعد که دید نمیتواند صلح را قبول کرد دوستان نزدیکش حتی از او برگشتند. .. آن وقت بعد از آنی که امام حسن صلح را قبول کرد خیلی ها خوشحال شدند ته دلشان از جنگ ناراحت بودند؛ اما همانهایی هم که حتی شاید در دلشان خوشحال شده بودند، برگشتند به امام حسین بنا کردند آن حضرت با ملامت کردن که اقلاش ماجرا از حرفت برگشت؟

مسئله بعدی تحلیل شکست جریان حق است. علت شکست امام حسن عبارت بود از ضعف بینش عمومی؛ علت اصلی، و آمیخته شدن ایمان به انگیزه های مادی. در زمینه ضعف بینش عمومی، مردم بسیار بسیار ناآگاه بودند انصافا، و ایمان مذهبی شان هم آمیخته شده بود به انگیزه های مادی. برایشان مادیت شده بود اصل. متزلزل شدن ارزشها از ده، بیست سال قبل از آن؛ از حدود ده پانزده سال قبل از ماجرای صلح امام حسن، ارزشها ذره ذره منزلزل شده بود. یک مقدار تبعیض و یک مقدار این چیزها به وجود آمده بود و همه اینها موجب شد که امام حسن نتواند مقاومت کند.

و اما رفتار گروه فاتح با گروه مغلوب این بود که به جای اینکه بیایند امام حسن و یارانشان را بگیرند در زندان ببندازند یا بکشند وقتی که مسلط شدند نه خیلی هم علی الظاهر احترامشان را حفظ کردند و با حضرت دیدار کردند خیلی احترام کردند اما معاویه و گروه فاتح تصمیم گرفت بر محو شخصیت و تضعیف شخصیت شخص را حفظ کردند تا شخصیت را نابود نکنند. این روش آنها بود که همان طور که گفتم در تبلیغات این را اصل قرار دادند.

خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده عزیز تهدید می کند، از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار پیش بینی شده است. و وسیله مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خود اسلام و در خود این مجموعه کار گذاشته شده است. مثل یک بدن سالم که خدای متعال قدرت دفاعی اش را در خود آن کار گذاشته است. یا مثل یک ماشین سالم که مهندس و سازنده آن وسیله تعمیرش را با خود آن همراه کرده است. اسلام یک پدیده است. و مثل همه پدیده ها خطراتی آن را تهدید میکند و وسیله ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خود اسلام گذاشت. اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده اسلام را تهدید میکند که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی» است.

فصل ششم

امام حسین

خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده عزیز تهدید میکند از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار پیش بینی شده است و وسیله مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خود اسلام و در خود این مجموعه کار گذاشته شده است. مثل یک بدن سالم که خدای متعال قدرت دفاعی اش را در خود آن کار گذاشته است یا مثل یک ماشین سالم که مهندس و سازنده آن وسیله تعمیرش را با خود آن همراه کرده است. اسلام یک پدیده است و مثل همه پدیده ها خطراتی آن را تهدید میکند و وسیله ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خود اسلام گذاشت. اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده اسلام را تهدید می کند که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی» است.

دشمن خارجی یعنی کسی که از بیرون مرزها با انواع سلاحها موجودیت یک نظام را با فکرش و دستگاه زیربنایی عقیدتی اش و قوانینش و همه چیزش هدف قرار میدهد. ... از بیرون یعنی چه؟ نه از بیرون کشور از بیرون نظام ولو در داخل کشور دشمنانی هستند که خودشان را از نظام بیگانه میدانند و با آن مخالفند اینها بیرونند اینها غریبه اند اینها برای اینکه نظامی را نابود کنند و از بین ببرند تلاش میکنند با شمشیر با سلاح آتشین با مدرن ترین سلاح های مادی و با تبلیغات و پول و هر چه که در اختیارشان باشد این یک نوع دشمن است. دشمن و آفت دوم آفت اضمحلال درونی است یعنی در درون نظام که این مال غریبه ها نیست، این مال خودی هاست خودی ها ممکن است در یک نظام بر اثر خستگی بر اثر اشتباه در فهم راه درست بر اثر مغلوب احساسات نفسانی شدن و بر اثر نگاه کردن به جلوه های مادی و بزرگ انگاشتن آنها ناگهان در درون دچار آفت زدگی شوند این البته خطرش بیشتر از خطر اولی است.

این دو نوع دشمن آفت برونی و آفت درونی برای هر نظامی برای هر تشکیلاتی و برای هر پدیده ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت علاج معین کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد، مخصوص دشمنان خارجی نیست. جهاد الکفار و المنافقین « منافق، خودش را در درون نظام قرار میدهد. لذا با همه اینها باید جهاد کرد جهاد برای دشمنی است که میخواهد از روی بی اعتقادی و دشمنی با نظام به آن هجوم بیاورد. همچنین برای مقابله با آن تفکک داخلی و از هم پاشیدگی درونی تعالیم اخلاقی بسیار با ارزشی وجود دارد که دنیا را به طور حقیقی به انسان میشناساند و می فهماند که اعلموا أنما الحیاه الدنیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَكُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ تا آخر یعنی این زر و زیورها، این جلوه ها و این لذتهای دنیا اگرچه برای شما لازم است اگرچه شما ناچارید از آنها بهره ببرید اگر چه زندگی شما وابسته به آنهاست و در این شکی هم نیست و باید آنها را برای خودتان فراهم کنید؛ اما بدانید که مطلق کردن اینها و چشم بسته به دنبال این نیازها حرکت کردن و هدف ها را به فراموشی سپردن بسیار خطرناک است.

ماجرای امام حسین علیه السلام تلفیق این دو بخش است یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس در اعلی مرتبه آن تجلی پیدا کرد ماجرای عاشورا بود. یعنی خدای متعال می داند که این حادثه پیش میآید و نمونه اعلائی باید ارائه شود و آن نمونه اعلی الگو قرار گیرد. قهرمانهایی که در کشورها در یک رشته مطرح میشوند و فرد قهرمان مشوق دیگران در آن رشته از ورزش میشود البته این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است. ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت آمیز در هر دو جبهه، هم در جبهه مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیا طلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله وسلم میخواستند و هم در جبهه درونی که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته دوم به نظر من مهمتر است. برهه ای از زمان گذشته بود دوران سختی های اولیه کار طی شده بود. فتوحاتی انجام شده بود. غنائمی به دست آمده بود دایره کشور وسیع تر شده بود. دشمنان خارجی اینجا و آنجا سرکوب شده بودند غنائم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود. عده ای پولدار شده بودند و عده ای در طبقه اشراف قرار گرفته بودند. یعنی بعد از آنکه اسلام اشرافیت را قلع و قمع کرده بود یک طبقه اشراف جدید

در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام با سمتها و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند که بعضی از اینها اسم هایشان در تاریخ ثبت است؟

هدف قیام امام حسین

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید شاید بشود گفت انسان میتواند در حرکت چند ماهه حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد. تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستیم بگویم هزارها درس میشود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما اینکه میگویم بیش از صد درس یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن میشود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک است. برای یک تاریخ و یک کشور برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن علی ارواح غذا موها استعوذ کره در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم، این گونه می درخشد. انبیاء و اولیاء و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید. اگر آنها مثل ماه و ستارگان باشند. این بزرگوار مثل خورشید می درخشد. و اما آن صد درس مورد اشاره به کنار یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد که من سعی خواهم کرد آن را به شما عرض کنم همه آنها حاشیه است و این متن است چرا قیام کرد؟ این درس است. به امام حسین میگفتند شما در مدینه و مکه محترمید و در یمن آن همه شیعه هست.

دو نوع انحراف داریم یک وقت مردم فاسد میشوند خیلی وقت ها چنین چیزی پیش می آید، اما احکام اسلامی از بین نمی رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد میشوند، حکومت ها هم فاسد می شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد میشوند. از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی شود. قرآن و حقایق را تحریف میکنند خوبها را بد بدها را خوب منکر را معروف و معروف را منکر میکنند خطی را که اسلام مثلاً به این سمت کشیده است، صدوهشتاد درجه به سمت دیگر عوض میکنند. اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد. تکلیف چیست؟ البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست قرآن هم فرموده است: من برند منکم عن دینه فَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یَّحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ» و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل میکنم امام حسین علیه السلام این روایت پیغمبر را برای مردم خواند پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر میتواندست به این حکم الهی عمل کند؟ نه چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید. کاری کرد خدا حکمی در اینجا دارد. در جوامعی که انحراف به حدی پیش می آید که خطر انحراف اصل اسلام است. خدا تکلیفی دارد خدا انسان را در هیچ قضیه ای بی تکلیف نمی گذارد. پیغمبر این تکلیف را فرموده است. قرآن و حدیث گفته اند اما پیغمبر که نمی تواند به این تکلیف عمل کند چرا نمیتواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی میشود عمل کرد که جامعه منحرف شده باشد. ...

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت. منتها آنجا به نتیجه شهادت رسید، اینجا به نتیجه حکومت این همان است. فرقی نمی کنند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این

مطلب اساس معارف امام حسین است. معارف حسینی بخش عظیمی از معارف شیمه است. این پایه مهمی است و خود، یکی از پایه های اسلام است.

متوجه پس امام حسین عبد السلام برای انجام یک واجب قیام کرد. این واجب در طول تاریخ به یکایک مسلمانان است. این واجب عبارت است از اینکه هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند. البته در شرایط مناسب آن وقتی که بدانند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط زنده ماندن کشته نشدن یا اذیت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیاست تا درسی برای همه باشد. بایری لذا امام حسین اسلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد: حسین بن علی علیه السلام کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. لذا شما می بینید بعد از شهادت امام ن اسلام قیامهای اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته سرکوب شده اما مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است؛ اما تلخ تر از آن این است. که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن حال عکس العمل نشان دادن پیدا نکند. این حسین خطر بزرگ است.

فصل هفتم

حرکت زینبکبری

و سفیران کربا

حماسه زینب کبری

زینب کبری یک زن بزرگ است. عظمتی که این زن بزرگ در چشم ملت های اسلامی دارد، از چیست؟ نمیشود گفت به خاطر این است که دختر علی بن ابی طالب عصام یا خواهر حسین بن علی و حسن بن علی هم اعلام است. نسبت ها هرگز نمیتوانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه ائمه ما دختران و مادران و خواهرانی داشتند اما کو یک نفر مثل زینب کبری؟ ارزش و عظمت زینب کبری به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او تصمیم او نوع حرکت او به او این طور عظمت بخشید هر کس چنین کاری میکند، ولو دختر امیرالمؤمنین له اسلام هم نباشد عظمت پیدا میکند بخش عمده این عظمت از اینجاست که اولاً موقعیت را شناخت هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین فی السلام به کربلا هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا هم موقعیت حوادث کشنده بعد از شهادت امام حسین را و ثانیاً طبق هر موقعیت یک انتخاب کرد این انتخاب ها زینب را ساخت.

واقعا کربلا بدون زینب کربلا نبود عاشورا بدون زینب کبری آن حادثه تاریخی ماندنی نمی شد. آن چنان شخصیت دختر علی علیه السلام در این حادثه از اول تا آخر بارز و آشکار است که انسان احساس میکند یک حسین دوم است در پوشش یک زن در لباس دختر علی، غیر از اینکه اگر زینب نبود بعد از عاشورا چه میشد شاید امام سجاد هم کشته میشد، شاید پیام امام حسین به هیچ کس نمیرسید در همان دورانی که قبل از شهادت حسین بن علی علیه السلام هم بود، زینب مثل یک غمخوار صدیق کسی که با بودن او امام حسین احساس تنهایی نمی کرد، احساس خستگی نمیکرد یک چنین نقشی را انسان در چهره زینب و در کلمات و حرکات زینب علیها السلام مشاهده می کند.

دو بار زینب احساس اضطراب کرد و به امام حسین این اضطراب را ذکر کرد. یک بار در یکی از منازل بود بعد از ماجرای خبر شهادت جناب مسلم بود که حضرت آمدند و چیزهایی را نقل کردند و خبرهای گوناگونی میرسید؛ حضرت زینب بالاخره هم یک زن هست با عواطف جوشان زنانه با احساسات لطیف یک زن و مظهر جوشش احساسات هم همین خاندان پیغمبرند. در عین صلابت در عین قدرت در عین شجاعت در عین مقاومت در مصائب مظهر چشمه جوشان و زلال لطافت انسانی ترحم انسانی هم باز همین خانواده هست. که این وقتی کشته میشود - خب خیلی ها کشته شدند؛ اشراف کوفه، بزرگان و معاریف کوفه مثل حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین و دیگران که اینها جزو بزرگان و نام داران رجال کوفه بودند؛ در کنار امام حسین شهید شدند افتادند حضرت این حرکات را نشان نداد خطاب به مسلم بن عوسجه حضرت فرمودند که ان شاء الله از خدا اجر بگیری - اما در مقابل این غلام سیاه که کسی را ندارد فرزندی ندارد خانواده ای در انتظار او نیست تا بر او گریه کنند حسین بن علی آمد همان حرکتی را که با علی اکبر انجام داد با این غلام انجام داد. بالای سر غلام نشست این سر خونین غلام را روی زانوی خودش گذاشت، اما دلش آرام نگرفت یک وقت همه دیدند حضرت خم شد صورتش را روی صورت این سیاه غلام گذاشت؛ این جور عطوفت انسانی جوشنده است لذا زینب یک زن با عواطف جوشان با احساسات آن وقت نه یک زن معمولی خواهر امام حسین خواهری که عاشقانه امام حسین را دوست می دارد؛ خواهری که شوهرش را رها کرد خانواده اش را رها کرد با امام حسین آمد؛ تنها هم نیامد عون و محمد پسرهایش را هم آورد من احتمال میدهم که عبدالله بن جعفر حتی راضی هم نبود که پسرهایش بیایند یقین ندارم که عبدالله راضی بود، اما زینب آنها را آورد. برای خاطر اینکه با خودش باشند در راه خدا اگر بنای جانبازی است. آنها هم شهید بشوند. حالا در یکی از منازل بین راه احساس کرد که خطرناک است رفت به امام حسین عرض کرد برادر احساس خطر میکنم من وضع را خطرناک میبینم میداند مسئله، مسئله شهادت و اسارت است اما در عین حال آن چنان هیجان حوادث او را زیر فشار می گذارد که به امام حسین مراجعه می کند اینجا امام حسین چیز زیادی به او نگفتند فرمودند چیزی نیست هر چه خدا بخواهد همان پیش خواهد آمد و قریب به این مضمون که «مَا شَاءَ اللَّهُ كَان» هر چه خدا بخواهد او خواهد شد. دیگر ما از زینب کبری سلام الله علیها چیزی نمی بینیم که به امام حسین گفته باشد یا سؤال کرده باشد یا یک فشاری را در روح خودش احساس کرده باشد و به امام حسین منتقل کرده باشد، مگر در شب عاشورا اول شب عاشورا آنجا هم آنجایی است که زینب کبری علیها السلام شاید بتوان گفت بی تاب شد از شدت غم نقل میکند راوی این قضیه امام سجاد علیه السلام السلام است که حضرت بیمار بودند . امام سجاد نقل میکنند میگویند در خیمه من خوابیده بودم عمه ام زینب هم پهلوی من نشسته بود و از من پذیرایی میکرد خیمه پهلویی هم پدرم حضرت ابی عبدالله بود، نشسته بود و جون - غلام ابی در - داشت شمشیر حضرت را اصلاح میکرد خودشان را آماده می کردند برای نبردی که فردا در پیش داشتند میگویند یک وقت دیدم پدرم بنا کرد زمزمه کردن و یک اشعاری خواند که مضمون این اشعار این است که دنیا روگردان شده و عمر به انسان وفا نخواهد کرد و مرگ نزدیک است؛ یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالإشراق و الأصيل « این نشان دهنده این است که کسی که این شعر را دارد میخواند مطمئن است که به زودی و در زمان نزدیکی دنیا را مفارقت خواهد کرد. امام سجاد میگویند من این شعر را شنیدم پیام و معنای این شعر را هم درک کردم فهمیدم امام حسین دارد خبر

مرگ خودش را میدهد اما خودم را نگه داشتم ناگهان نگاه کردم دیدم عمه ام زینب به شدت ناراحت شد. برخاست رفت به خیمه برادر گفت برادر جان میبینم خبر مرگ خودت را میدهی ما تا به حال دلمان به تو خوش بود وقتی پدرمان از دنیا رفت گفتیم برادرانمان هستند. برادرم امام حسن وقتی به شهادت رسید من گفتم برادرم امام حسین هست سال ها به تو دل خوش کردم به اتکای تو بودم امروز میبینم تو هم خبر مرگ میدهی.

اینکه گفته میشود در عاشورا در حادثه کربلا خون بر شمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی حضرت زینب بود؛ والا خون در کربلا تمام شد. حادثه نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد. این شکست نظامی ظاهری تبدیل به یک پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری نقشی که حضرت زینب بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است. این حادثه نشان داد که زن در حاشیه تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است. مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه زنده و ملموس است که انسان زینب کبری را مشاهده می کند. که با یک عظمت خیره کننده و درخشنده ای در عرصه ظاهر میشود؛ کاری میکند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است. و بر تخت پیروزی تکیه زده است در مقرر قدرت خود در کاخ ریاست خود تحقیر و ذلیل شود داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و پیروزی او را تبدیل میکند به یک شکست؛ این کار زینب کبری است. زینب سلام الله علیها نشان داد که میتوان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه به یک جهاد بزرگ.

آنچه که از بیانات زینب کبری باقی مانده است و امروز در دسترس ماست عظمت حرکت زینب کبری را نشان میدهد خطبه فراموش نشدنی زینب کبری در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست اظهار نظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیقترین و غنی ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است. قوت شخصیت را ببینید چقدر این شخصیت قوی است.

حرکت امام سجاد در دوران اسارت

وضعیت بعد از عاشورا در میان شیعیان و معتقدان به خط امامت وضعیت عجیبی بود. وحشی گری مزدوران اموی و کاری که با خاندان پیغمبر چه در کربلا، چه در کوفه و چه در شام انجام دادند همه مردم علاقه مند به خط امامت را مرعوب کرد. البته می دانید که بازماندگان اصحاب امام حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا و یا در ماجرای توابعین به شهادت رسیدند. اما آن کسانی که باقی مانده بودند آن قدر جرات و شهامت که اجازه بدهد در مقابل قدرت سلطه جبار یزید و سپس مروان بتوانند حرف حق خودشان را بزنند نداشتند. با این شرایط امام سجاد سی و چهار سال عمر کرد من فقط بخشهای برجسته ای از زندگی امام سجاد را برای شما اینجا بازگو میکنم.

اولین بخش افتخار آمیز زندگی امام چهارم بخش اسارت اوست. البته امام چهارم دو مرتبه اسیر شده است و دو مرتبه با غل و زنجیر به شام برده شده است بار اول از کربلا بود و بار دوم از مدینه.

در شام چه در مجلس یزید و چه در مسجد در برابر انبوه جمعیت حقایق را با روشن ترین بیان برملا میکند و این گفتارها و خطبه ها متضمن حقانیت اهل بیت برای خلافت و افشای جنایت های دستگاه حاکم موجود و هشدار تلخ و زننده به آن مردم غافل و نا آگاه است. در اینجا مقتضی نیست که آن خطبه را بازگو کرده و پرده از ژرفای آن بردارم که این کاری است مستقل و هر کس بخواهد این خطبه را تفسیر کند باید کلمه به کلمه آن را بررسی کند.

فصل هشتم

شرایط اجتماعی و سیاسی

پس از حادثه کربا

هنگامی که حادثه عاشورا رخ داد در سراسر عالم اسلام تا آنجایی که خبر رسید، به خصوص در حجاز و عراق حالت رعب و وحشتی میان شیعیان و طرفداران ائمه به وجود آمد، زیرا احساس شد که حکومت یزید تا آن حد هم آماده است که حکومت خود را تحکیم کند. یعنی تا حد کشتن حسین بن علی (ع) که فرزند پیامبر و در همه جهان اسلام به عظمت اعتبار و قداست شناخته شده بود و این رعب که آثارش در کوفه و مدینه نمایان بود پس از گذشت زمانی با چند حادثه دیگر کامل شد، که یکی از آن حوادث باعث شد اختناق شدیدی در منطقه نفوذ اهل بیت یعنی حجاز، به ویژه مدینه و همچنین عراق، به ویژه کوفه به وجود بیاید. ارتباطات ضعیف شد و کسانی که طرفدار ائمه بودند و مخالفان بالقوه دستگاه خلافت بنی امیه به شمار می آمدند، در حالت ضعف و تردید به سر می بردند. روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت وقتی درباره اوضاع ائمه قبل از خودشان صحبت می کردند، فرمودند: «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ إِلَّا ثَلَاثَةً» مردم پس از امام حسین (ع) مرتد شدند مگر سه نفر و در روایتی هفت نفر و بعضی روایات هفت نفر هم ذکر کرده اند.

با اینکه فشار و اختناق زیاد بود در عین حال این حرکات هم انجام میگرفت همان گونه که طبری نقل میکند و شاید به همین دلیل است که مؤلف کتاب «جهاد الشیعه با آنکه یک نویسنده غیر شیعی است و نسبت به امام سجاد نظرات واقع بینانه ای ندارد، اما حقیقتی را درک کرده و آن این است که میگوید «گروه شیعیان پس از شهادت حسین مانند یک تشکیلات منظمی درآمدند که اعتقادات و روابط سیاسی آنان را به یکدیگر پیوند میداد و دارای اجتماعات و رهبرانی بودند و همچنین دارای نیروهای نظامی بودند و جماعت توأبیین نخستین مظهر این تشکیلات هستند. پس احساس میکنیم با وجود اینکه تشکیلات شیعی در اثر حادثه عاشورا دچار ضعف شده بود. اما حرکات شیعی در قبال این ضعف مشغول فعالیت بود که مجدداً آن تشکیلات را به وضع اول در آورد تا اینکه واقعه خره پیش آمد به نظر من واقعه حره در تاریخ تشیع مقطع بسیار عظیمی است که ضربت بزرگی را وارد آورد.

واقعه حره دقیقاً در سال شصت و سه هجری اتفاق افتاده است. جریان به طور خلاصه به این صورت است که در سال شصت و دو هجری جوان کم تجربه ای از بنی امیه والی مدینه شد. او فکر کرد برای به دست آوردن دل شیعیان مدینه خوب است عده ای از آنها را برای مسافرت و دیدار با یزید دعوت کند و همین کار را کرد. عده ای از سران مسلمانان و بعضی از صحابه و بزرگان مدینه را، که غالباً از علاقه مندان به حضرت سجاد بودند، برای رفتن به شام دعوت کرد که با یزید مأنوس شوند و این

اختلافات کم شود. اینان به شام رفتند و با یزید ملاقات کردند و چند روزی مهمان او بودند و پذیرایی شدند سپس یزید به هر کدام از آنها مبالغ زیادی پول، در حد پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم داد و اینها به مدینه برگشتند.

یک نکته ای که بنده در مطالعه کتاب «الأغانی ابوالفرج» به آن توجه کردم و آن این است که در سالهای حدود هفتاد، هشتاد و نود و صد و تقریباً تا پنجاه شصت سال بعد از آن بزرگترین خواننده ها و نوازنده ها و عیاشها و عشرت طلبهای دنیای اسلام یا مال مدینه اند یا مال مکه. هر وقت خلیفه در شام دلش برای غنا تنگ میشد و یک خواننده و نوازنده ای میخواست میفرستاد تا از مدینه یا مکه خواننده و یا نوازنده های معروف مغنیها و خنیاگران را برای او ببرند. بدترین و هرزه سراترین شعرا در مکه و مدینه بود. مهبط وحی پیغمبر و زادگاه اسلام مرکز فحشا و فساد شده بود. خوب است ما اینها را درباره مدینه و مکه بدانیم. شما داستانهای زیادی را از شب نشینیهای مکه و مدینه میبینید و نه فقط بین افراد پایین، بین همه انواع مردم مثل الشعب طماع معروف که شاعر و دلچک بوده و مردم معمولی کوچه بازار و همین کنیزکها و امثال اینها تا آقازاده های معروف قریش و حتی بنی هاشم، که بنده اسم نمی آورم چهره های معروفی از آقازاده های فریش چه زنانشان و چه مردانشان جزو همین کسانی بودند که غرق در این فحشا بودند. در زمان امارت همین شخص مخزومی عایشه بنت طلحه آمد؛ در حال طواف بود این به او علاقه داشت. وقت اذان شد آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند که من طوافم تمام بشود، او دستور داد اذان عصر را نگویند به او ایراد کردند که تو برای خاطر یک نفر، یک زن که دارد طواف می کند می گویی نماز مردم را تاخیر بیاندازند؟ گفت به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می کشید میگویم که اذان را نگوید این وضع آن روزگار است.

فصل نهم

امام سجاد

درباره امام سجاد علیه السلام سخن گفتن و سیره نوشتن کار دشواری است زیرا زمینه معرفت و آشنایی مردم با این امام بزرگوار بسیار زمینه نامساعدی دارد. در ذهن اغلب سیره نویسان و تحلیل گران این طور وارد شده است که این بزرگوار در گوشه ای نشسته و به عبادت مشغول بود و کاری به کاری به سیاست نداشت. بعضی از مورخان و سیره نویسان این مسئله را با صراحت بیان کرده اند و آنهایی که با صراحت این چنین نگفته اند برداشتشان از زندگی امام سجاد چیزی جز این نیست و این معنی را در القابی که به امام داده میشود و تعبیراتی که از ایشان میشود به خوبی میتوان فهمید.

برخی از مردم لقب «بیمار» به این بزرگوار میدهند، در حالی که بیماری ایشان همان چند روز واقعه عاشورا بود و ادامه پیدا نکرد و هر کسی در مدت عمرش چند روزی بیمار میشود. گرچه بیماری امام برای مصلحتی خدایی بود که این بزرگوار وظیفه دفاع و جهاد در راه خدا را آن روز نداشته باشد که در آینده بتواند بار سنگین امانت و امامت را بر دوش بکشد و سی و پنج یا سی و چهار سال پس از پدر زنده بماند و دشوارترین دوران امامت شیعه را بگذراند.

به نظر ما پس از صلح امام حسن علیه السلام که در سال چهل اتفاق افتاد، اهل بیت پیامبر به این قانع نشدند که در خانه نشسته و تنها احکام الهی را آن چنان که می فهمند بیان کنند، بلکه از همان آغاز صلح برنامه همه امامان این بود که مقدمات را فراهم کنند تا حکومت اسلامی به شیوه ای که مورد نظرشان بود بر سر کار آورند و این را به روشنی در زندگی و سخنان

امام مجتبی (می بینیم. کار امام حسن) کار بنیانی و بسیار عمیق و زیربنایی بود ده سال امام حسن با همان چگونگیها زندگی کردند در این مدت افرادی را دور خود جمع کرده و پرورش دادند. عده ای در گوشه و کنار با شهادت خودشان با سخنان مخالفت آمیز خودشان با دستگاه معاویه مخالفت کرده و در نتیجه آنها را تضعیف نمودند.

پس از آن نوبت به امام حسین رسید آن بزرگوار نیز همان شیوه را در مدینه و مکه و جاهای دیگر دنبال کرد تا اینکه معاویه از دنیا رفت و حادثه کربلا پیش آمد گرچه حادثه کربلا قیامی بسیار مفید و بارور کننده برای آینده اسلام بود، اما به هر حال آن هدفی را که امام حسن و امام حسین دنبال میکردند به تأخیر انداخت. برای اینکه مردم را مرعوب کرده، یاران نزدیک امام حسن و امام حسین را به دم تیر برده و دشمن را مسلح نمود. اگر قیام امام حسین به این شکل نبود حدس بر این است که پس از او و در آینده ای نزدیک امکان حرکتی که حکومت را به شیعه بسپارد وجود داشت. البته این سخن بدین معنا نیست که قیام امام حسین علیه السلام نباید انجام می گرفت، بلکه شرایطی که در قیام امام حسین بود شرایطی بود که ناگزیر باید آن قیام در آن هنگام انجام می گرفت و در این هیچ شکی نیست. لکن اگر آن شرایط نبود و اگر امام حسین در آن جریان شهید نمی شد. احتمال زیادی بود که آینده مورد نظر امام حسن عبد السلام به زودی انجام گیرد.

تمام جملاتی که آن حضرت بیان کردند، حرکاتی که داشتند، دعاهایی که خواندند، مناجاتها، راز و نیازهایی که به صورت صحیفه سجادیه درآمده است تمام اینها را با توجه به آن خط کلی، و همچنین موضع گیری های امام در طول مدت امامت را باید تفسیر کرد.

۱- موضع گیری در برابر عبیدالله بن زیاد و یزید که بسیار شجاعانه و فداکارانه بود.

۲- موضع گیری در مقابل مرفین عقبه کسی که در سال سوم حکومت یزید و به امر او مدینه را ویران کرد و اموال مردم را غارت نمود. در اینجا موضع گیری امام بسیار نرم و ملایم بود.

۳- حرکت امام در رویارویی با عبدالملک بن مروان قویترین و هوشمندترین خلیفه بنی امیه که گاهی تند و گاهی ملایم بود.

۴- برخورد با عمر بن عبدالعزیز

۵- برخوردهای امام با اصحاب و یاران و توصیه هایی که به دوستانشان داشتند.

۶- برخورد با علمای درباری و وابسته به دستگاه های ستمگر حاکم.

بنابراین وضع فکری این وضع فساد اخلاقی و فساد سیاسی هم یک عامل دیگر است. اغلب شخصیتهای بزرگ سر در آخور تمنیات مادی که به وسیله رجال حکومت برآورده میشد داشتند. شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش یک زمانی شاگرد امام سجاد هم بود وابسته به دستگاه شد؛ که آن نامه معروف امام سجاد به محمد بن شهاب زهری نامه ای برای تاریخ است که در تحف العقول و جاهای دیگر ثبت شده است نشان دهنده این است که چه وابستگیهایی برای شخصیتهای بزرگ بوده است. امثال محمد بن شهاب زیاد بودند. یک جمله ای را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه در بحار از جابر نقل میکنند که ظاهر جابر بن عبدالله است که امام سجاد فرمود: «ما ندري كيف تصنع بالناس إن حدثناهم بمس سمعنا من رسول الله صلى الله عليه واله ضحكوا»، نه فقط قبول نمی کنند، میخندند و این سکتنا لم یسعنا». بعد ماجرای

را ذکر میکند که حضرت حدیثی را نقل کردند برای جمعی کسی در بین آن جمع بود، استهزاء کرد و قبول نکرد آن حدیث را بعد درباره سعید بن مسیب و زهری میگوید از منحرفین بودند که البته در مورد سعید بن مسیب بنده قبول نمیکنم این را دلایل دیگری دارد که جزو حواریون امام بوده اما در مورد زهری و خیلی های دیگر همین جور است. بعد ابن ابی الحدید عده زیادی از شخصیتها و رجال آن زمان را میشمرد که اینها همه ای اهل بیت منحرف بودند.

بعضی فکر میکنند اگر امام سجاد میخواست در مقابل دستگاه بنی امیه مقاومت کند، بایستی او هم علم مخالفت را بر میداشت و یا اینکه مثلاً به مختار یا عبدالله بن حنظله ملحق می شد. و یا اینکه رهبری آنها را به دست میگرفت و آشکارا مقاومت مسلحانه می کرد. با در نظر گرفتن وضعیت زمان حضرت سجاد (ع) میفهمیم که این تفکر با توجه به هدف یک تفکر نادرستی است.

اهداف امام

اینک زمینه کار امام سجاد روشن شد. حالا امام میخواهد در این زمینه و این وضعیت کار خود را آغاز کند. اینجا به هدف و روشی که ائمه در پیش گرفته اند مختصر اشاره ای میکنم:

هدف نهایی حضرت سجاد ایجاد حکومت اسلامی است و همان گونه که در آن روایت امام صادق آمده است خدای متعال سال هفتاد را برای حکومت اسلامی در نظر گرفته بود و چون در سال شصت حضرت حسین بن علی به شهادت رسید به سال صد و چهل و هفت صد و چهل و هشت به تأخیر افتاد این کاملاً حاکی از این است که هدف نهایی امام سجاد و سایر ائمه ایجاد یک حکومت اسلامی است. اما حکومت اسلامی در آن شرایط چگونه به وجود می آید؟ این به چند چیز نیازمند است.

۱- باید اندیشه درست اسلامی که ائمه حامل واقعی آن هستند و همین اندیشه است که باید مبنای حکومت اسلامی قرار بگیرد تدوین و تدریس و منتشر شود.

بعد از اینکه در طول سالیان متمادی جامعه اسلامی از تفکر درست اسلامی جدا مانده، چگونه میتوان حکومتی بر مبنای تفکر اصیل اسلامی به وجود آورد در حالی که زمینه سازی فکری میان مردم انجام نگرفته باشد و آن احکام اصیل تدوین نشده باشد.

۲- آشنا کردن مردم نسبت به حقانیت آن کسانی که حکومت باید به دست آنها تشکیل شود. در حالی که تبلیغات ضد خاندان پیامبر در طول دهها سال تا دوران امام سجاد) غوغا کرده و عالم اسلام را پر کرده و احادیث معمول فراوانی از قول پیامبر در خلاف جهت حرکت اهل بیت و حتی در مواردی مشتمل بر سب و لعن اهل بیت جعل شده و در بین مردم پخش شده بود. و مردم هیچ گونه آگاهی از مقام معنوی و واقعی اهل بیت نداشتند چگونه می توان حکومتی به دست اهل بیت تشکیل داد؟ بنابراین یکی از اهداف و حرکتها مهم دیگر امام سجاد این است که می بایست مردم را نسبت به حقانیت اهل بیت و اینکه مقام ولایت و امامت و حکومت حق الینها است و اینان خلیفه واقعی پیامبر هستند روشن سازند و مردم نیز میبایست به این

مسئله آشنا شوند و این مطلب ضمن اینکه جزو ایدئولوژی و تفکر اسلامی است در عین حال ماهیت سیاسی دارد، یعنی یک حرکت سیاسی است بر ضد دستگاه حاکم است.

۳- امام سجاده باید تشکیلاتی به وجود می آورد که آن تشکیلات بتواند محور اصلی حرکت های سیاسی آینده باشد. در جامعه ای که مردم بر اثر اختناق و فقر و فشارهای مالی و معنوی و هم نوعی به تنهایی و جدایی و دوری و از هم گسستگی عادت کرده اند. حتی شیعه تحت آن چنان فشار و اربابی قرار گرفته اند که تشکیلاتشان متلاشی شده است. امام سجاده چگونه میتواند دست تنها یا با یک عده افراد غیر منظم و غیر متشکل کار خود را آغاز کند؟ نتیجه اینکه امام سجاده سه کار اصلی دارد:

اول: تدوین اندیشه اسلامی به صورت درست و طبق ما أنزل الله، پس از آنکه مدتهایی بر تحریف یا فراموشی این اندیشه گذشته است.

دوم: اثبات حقانیت اهل بیت و استحقاق آنها نسبت به خلافت و ولایت و امامت.

سوم: ایجاد تشکیلات منسجم برای پیروان آل محمد(ص) یعنی پیروان تشیع.

با این سه کار زمینه برای تشکیل حکومت اسلامی و نظام علوی امکانپذیر میشود. البته قبلاً گفتم الان هم تأکید میکنم، امام سجاده(ع) بر خالف امام صادق(ع) نظرشان این نبود که در زمان خودشان این حاکمیت تبدیل پیدا کند و حکومت اسلامی برقرار شود، زیرا معلوم بود که زمینه در دوران زندگی امام سجاده آماده نمیشد. ظلم و اختناق و تاریکی و فشار بیش از اینها بود که در ظرف این سی سال بتوان آنها را برطرف کرد، بلکه امام سجاده(ع) برای دوران آینده کار میکرد. حتی به قراین متعددی میفهمیم که امام باقر(ع) هم در دوران زندگی ایشان به قصد این نبودند که حکومت اسلامی را در زمان خودشان تشکیل بدهند. یعنی از سال شصت و یک تا سال نود و پنج ه.ق که شهادت امام سجاده است و از سال نودوپنج تا سال صدوچهارده که شهادت امام باقر است، هیچکدام از اینها به این فکر که در زمان خودشان این حکومت تشکیل بشود، نبودند. و لذا برای درازمدت کار میکردند. بنابراین همانگونه که اشاره شد، روش امام سجاده برای درازمدت بود.

بیانات امام سجاده؛ تجلی گاه مبارزه سیاسی

در اینجا کلمات امام را که در کتاب تحف العقول نقل شده است، مورد بررسی قرار میدهم. در این مطالبی که از امام سجاده علیها السلام نقل میشود، ما چند نوع مطلب مشاهده میکنیم که به همین جهاتی که ذکر شده، اشاره میکنند. یک نوع آن بیاناتی است که خطاب به عامه مردم است و از خود بیان هم پیدا است که شنونده و خواننده این بیان عده خاصی از نزدیکان و خصیصین و از کادرهای امام سجاده نیستند.

ثانیا در این روایت، چیزی که دستگاه را به صورت صریح مورد مؤاخذه و عتاب قرار بدهد، وجود ندارد. صرفاً بیان عقاید، بیان آنچه که انسان باید بداند و یادآوری اعتقادات و معارف اسلامی است. و همانطور که عرض کردم همه به زبان موعظه هست که اینگونه شروع می شود.

مثلا ببینید امام سجاد چقدر از شیوه جالبی استفاده کرده، در اینجا میفرماید که " أَلَا وَ إِنَّ أَوْلَ مَا يَسْأَلُنِيكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتُ تَعْبُدُهُ " در همین روال نصیحت پیش میروند، میگویند بترس از آنوقتی که تو را در قبر بگذارند، و نکیر و منکر به سراغ تو بیایند و اولین چیزی که از تو سؤال کنند، از خدای تو است، که او را عبادت میکنی. یعنی انگیزه شناخت خدا و فهمیدن توحید را در ذهن مستمعان بیدار می کنند.

آن گاه در خلال این عقاید اصلی و این مطالب اساسی اسلام یعنی توحید، نبوت، قرآن و دین آن نکته اساسی مورد نظرشان را بیان میکنند «وَعَنْ إِمَامِكِ الَّذِي كُنْتُ تَتَوَلَّاهُ» از آن امامی که تو ولایت آن را داری سؤال میکنند مسئله امامت را در اینجا مطرح می کنند. مسئله امامت در زبان ائمه یعنی مسئله حکومت. فرقی بین مسئله ولایت و مسئله امامت در زبان ائمه نیست، اگرچه ولی و امام ممکن است معنای متفاوتی داشته باشند، اما این دو مسئله مسئله ولایت و مسئله امامت، در زبان ائمه یکی است مراد یکی است، امامی که اینجا ذکر می کنند یعنی آن کسی که هم متکفل ارشاد و هدایت توست، از نظر دینی هم متکفل اداره امور زندگی توست، از نظر دنیوی یعنی جانشین پیغمبر ... امام یعنی رهبر جامعه، یعنی آن کسی که ما هم دینمان را از او یاد میگیریم هم اداره دنیایمان به دست او است. اطاعت او هم در امور دینی هم در امور دنیا بر ما واجب است.

بنابراین در بیان عمومی که مربوط به عامه مردم است میبینیم که امامان به زبان موعظه معارف اسلامی و از جمله آن معارفی را که مورد نظر خاص خود آن حضرت هست در ذهن مردم زنده می کند و سعی میکند که مردم این چیزها را یاد بگیرند آنچه که در این خطاب مورد توجه است. دو نکته است.

اول اینکه این بیانات امام که خطاب به عامه مردم است از نوع آموزش نیست از نوع تذکر و یادآوری است. یعنی در این بیان امام نمیشیند مسئله توحید را برای مردم باز کند و بشکافد یا مسئله نبوت را برای مردم تفسیر کند بلکه تذکر میدهد یادآوری میکند. از مسئله نبوت چرا؟ به خاطر اینکه در جامعه آن روز که امام سجاد در آن زندگی می کردند، هنوز فاصله تا زمان پیغمبر آن قدر نشده که عقاید اسلامی به طور کلی انحراف پیدا کند و تحریف بشود. در آن روز بسیار کسانی بودند که پیغمبر را دیده بودند و دوران خلفای راشدین بر آنها گذشته بود و ائمه بزرگ خودمان امیرالمؤمنین امام حسن امام حسین شهر السلام را دیده بودند و از لحاظ نظام اجتماعی آنچنان وضعی پیش نیامده بود که مردم نسبت به مسئله توحید و نبوت ب نسبت به مسئله معاد و قرآن دچار اشتباه و تحریف بنیانی و اصولی باشند بله یادشان رفته بود، زندگی مادی موجب شده بود که مردم فکر اسلام و فکر اعتقاد به اسلام و گرایش به آن را به کلی فراموش کنند.

آنچنان جریانهای دنیایی و مادی در جامعه، مردم را زیر فشار گذاشته بود که اص ال فکر اینکه در زندگی انسان، برای مسابقه در معنویات و خیرات میدانی وجود دارد، از ذهن مردم خارج شده بود و کسی به فکر فراگرفتن این نبود. اگر هم فرا میگرفتند، ظواهر و امور سطحی را فرا میگرفتند. برداشتی را که مردم در دوران رسول اکرم(ص) و همچنین در دوران متصل به زمان پیغمبر اکرم از توحید داشتند، آن احساس و آن حساسیت را و آن درکشان را این مردم نداشتند. احتیاج به تذکر داشت که این درک را پیدا کنند، چیزی نبود که تحریف شده باشد، تا بخواهند آن را تصحیح کنند.

خلاصه مطلب اینکه، در دوران امام سجاد(ع) چیزی که حاکی از برگشت از تفکرات اسلامی حتی به وسیله حکام باشد، وجود ندارد. البته در یک مورد به نظر من میرسد و آن شعر یزید است، که یزید در مجلسی که اسرای اهل بیت را وارد کردند، شعری از روی سرمستی خواند و گفت: "لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ" یعنی بنی هاشم با حکومت بازی میکردند و مسئله دین و وحی در کار نبود. در این مورد هم میتوان گفت که اگر غلطی کرده، مست و در حالت مستی این سخن را گفته است.

نکته دوم همانی است که قبلا اشاره کردم که امام در این بیان عمومی هم، ناگهان بر روی مسئله امامت تکیه میکند. یعنی در خالل مسائل اسلامی که میگوید، مثل این است که مثلا در دوران رژیم گذشته کسی با شما اینجوری حرف بزند، آقایان به فکر خدا باشید، به فکر مسئله توحید باشید، به فکر مسئله نبوت باشید، به فکر مسئله حکومت باشید.

میبینیم همین کلمه حکومت در دوران رژیم گذشته، خب چیز خطرناکی بود. اگر کسی میخواست اینجا بگوید مردم به فکر مسئله حکومت باشید، این حرفی نبود که دستگاه به آسانی از آن بگذرد. اما وقتی به زبان موعظه، در زبان یک آدم زاهد و عابد بیان میشود، برای دستگاه یک مقداری قابلیت قبول پیدا میکند. یعنی اینقدر حساسیت برانگیز نیست. این یک نوع دوم، بیاناتی است که خطاب به عده خاصی است. گرچه مشخص نیست که خطاب به کیست، اما کاملا مشخص است که خطاب به عده ای است که آن عده با دستگاه حاکم مخالف بودند. و در حقیقت آنها پیروان امام و معتقدین به حکومت اهل بیت بودند.

در کتاب تحف العقول، خوشبختانه یک نمونه از این نوع بیانات امام سجاد وجود دارد. اینکه می گویم یک نمونه وجود دارد زیرا اگر در کتابهای دیگر هم بگردیم بیش از این نمونه های محدود از امام سجاد(ع) چیزی نمیتوان یافت، اما انسان میتواند احساس کند که در زندگی امام سجاد از این گونه نمونه ها فراوان بوده منتها در پیش آمدها و حوادث گوناگونی که در آن دوران رخ می نموده در اختناقها، حمله کردنها، اذیت کردن ها، کشتن ها و شهادت های اصحاب ائمه این آثار از بین رفته و این مقدار کم به دست ما رسیده از است.

نوع دوم اینگونه شروع میشود " کفانا الله^۱ و إياکم کيدَ الظالمينَ وَ بَغَى الحاسدينَ وَ بَطَشَ الجبارينَ " سخن و خطاب، این چنین است: خدا ما و شما را از کید ستمگران و از سرکشی حسودان و از حرکت جبارانه جباران محفوظ بدارد. خود خطاب نشان میدهد که امام و این جمع در این جهت شریکند، یعنی همگی مورد خطر و در معرض تهدید از طرف دستگاه حاکمه اند. و پیداست که این مسئله مربوط به عده خاصی است و آن عده عبارتند از: مؤمنین به اهل بیت و دوستان و نزدیکان آنان. از جمله چیزهایی که در این بخش از بیانات امام سجاد به نظرم خیلی جالب و مهم آمد یک قسمتی از تجربه های گذشته اهل بیت (ع) یاد میکند در این بخش امام سجاد به مردم میگوید شما یادتان است یا خبر دارید که در گذشته چقدر فشار از سوی حکام جائر بر شما وارد آمد؟ - منظور فشارهایی است که بر پیروان اهل بیت در دوران معاویه یزید و مروان پیدا شد . اشاره امام به واقعه حره واقعه عاشورا شهادت حجر بن عدی و رشید هجری و ده ها حادثه مهم و معروف دیگری است که پیروان اهل بیت در طول زمان گذشته، آنها را تجربه کرده بودند و در ذهنشان بود امام میخواهد از تجربه های گذشته و از

یادآوری این خاطرات تلخ این مردم را در مبارزه شان ثابت قدم تر کند به این عبارت توجه کنید: «فقد العمری استدیر تم من الأمور الماضيه فی الأيام الخاليه من الفتن المتراكمه و الانهماك فيها ما تستدلون به عَلَى تَجَنُّبِ الْغَوَاهِ» به جان خودم قسم شما از جریانهای گذشته در دورانهای پیشین که پشت سر گذاشته اید از فتنه های انباشته و متراکم و غرق شدن در این فتنه ها حوادث و تجربه هایی میتوانید از آن آزمایشها استفاده کنید و به آنها استدلال بر اجتناب و دوری از گمراهان و اهل بدعتها و مفسدین در زمین بنمایید. یعنی شما تجربه در دستتان هست و میدانید که اهل بغی و فساد - یعنی همین حکام جور - هنگامی که مسلط شوند با شما چگونه عمل خواهند کرد؟ شما با استناد به آزمون گذشته هم اکنون میدانید که باید از اینها جدا شوید و از اینها فاصله بگیرید و در مقابل اینان را صف آرایی کنید.

امام در خلال این بیان مسئله امامت را به صورت صریح مطرح میکند. یعنی همان مسئله خلافت و ولایت بر مسلمین و حکومت بر مردم و اداره نظام اسلامی امام سجاد اینجا مسئله امامت را به صراحت بیان میکند در صورتی که در آن دوران به آن صراحت نمی توانست این گونه مطالب را برای عامه مردم مطرح کند می فرماید: «فَقَدِّمُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُ وَ طَاعَةَ مَنْ أَوْجَبَ اللَّهُ طَاعَتَهُ» فرمان خدا و اطاعت او را مقدم بدارید و همچنین اطاعت کسی را که خدا اطاعت او را واجب کرده است. حضرت هم در آن بیان قبلی و هم در این بیان به دو مسئله اساسی توجه میکنند. در این دو بیان، به دو جریان از آن سه جریانی که قبلا اشاره کردم اشاره شده است؛ که یکی بازنگری و تجدید ذهنی افکار و معتقدات اسلامی مردم و آنان را به فکر عقاید اسلامی انداختن و به بازنگری دین و ادار و تشویق کردن است؛ و دیگری بعد مسئله سیاسی "ولایت امر" یعنی مسئله حکومت و فرماندهی نظام اسلامی است. امام آروز مردم را به این دو مسئله آشنامی کنند و در حقیقت دارند برای آن نظام مورد نظر خودشان - که نظام علوی و نظام الهی اسلامی است - تبلیغات میکنند.

یک نوع دیگر از بیانات امام سجاد(ع) از این دو تا جالب تر است، آن نوع بیاناتی است که تقریباً امام به طور صریح مردم را به داشتن یک تشکیلات اسلامی ویژه دعوت میکند. البته این دعوت تنها از مردمی است که وابسته به آن بزرگوارند، و الا اگر میخواستند مردمی را که جزو عامه مردمند به یکچنین تشکیلاتی دعوت کنند، این دعوت افشا میشد و برای حضرت خیلی هم دشواری پیش میآمد. از این نوع، باز یک نمونه اش خوشبختانه در تحف العقول هست.

یک نوع هم آن چیزی است که شما در صحیفه سجادیه میبینید که بحث از صحیفه سجادیه بحث بسیار مشروح و مفصلی است و شایسته است کسانی روی کتاب شریف صحیفه سجادیه کار کنند. صحیفه سجادیه مجموعه ای است از دعا درباره همه موضوعاتی که انسان در یک زندگی بیدار و هوشمندانه به آن موضوعات توجه دارد بیشترین تکیه در این دعاها به روابط قلبی و ارتباطات معنوی انسان است. مناجاتهای گوناگون دعاها گوناگون خواسته های معنوی و تکامل زای فراوان و بیشمار در این کتاب هست و امام در ضمن این دعاها و به زبان دعا انگیزه های یک زندگی اسلامی را در ذهن مردم بیدار و زنده می کند.

تاکتیک آغاز دوره سوم حرکت ائمه

تا آنجایی که من در زندگی امام سجاد نگاه کرده ام و یادم هست نشانی از یک تعرض صریح و قاطع از قبیل آنچه که در زندگی بعضی از ائمه دیگر مثل امام صادق در دوران بنی امیه یا امام موسی بن جعفر (ع) هست در زندگی امام سجاد (ع) مشاهده نمیکنیم. علتش هم آشکار است زیرا اگر در آغاز حرکت ائمه در دوره سوم از دورانهای چهارگانه امامت، که از آغاز زندگی امام سجاد شروع میشود دست به چنین حرکت تعرض آمیزی می زدند، مطمئناً کاروان بر مسؤولیت و خطیر اهل بیت به آنجایی که میخواستند نمرسید هنوز باغستان اهل بیت که با باغبانی ماهرانه امام سجاد ابیاری و تربیت میشد آن استحکام کافی را به دست نیآورده بود، نهال های نوری در این باغستان بودند که تاب تحمل توفانهای سخت را نداشتند. همان طور که در اوایل این بحث اشاره کردم در پیرامون امام سجاد(ه) عده بسیار کمی از علاقه مندان و شیعیان و مؤمنان به اهل بیت بودند و در آن دوران ممکن نبود که این عده قلیل را که مهمترین بار مسئولیت اداره تشکیلات تشیع را بر دوش داشتند اینها را به نابودی تهدید کرد.

اگر بخواهیم تشبیه کنیم بایستی این دوران امام سجاد را تشبیه کنیم به دوران آغازین دعوت پیامبر (س) در مکه یعنی آن چند سال اول که حتی دعوت علنی هم نبود. شاید بشود دوران امام باقر (ع) را به دوران دوم مکه - دوران علنی شدن دعوت - تشبیه کرد و دورانهای پس از آن را به دورانهای بعدی دعوت از این رو تعرض صحیح انجام نمی گرفت.

مطمئناً اگر آن برخوردهای تندی که ما در برخی از کلمات امام صادق و امام کاظم و امام هشتم) ملاحظه میکنیم از امام سجاد (ع) سر میزد عبدالملک مروان که در اوج قدرت خود بود، به آسانی می توانست بساط تعلیمات اهل بیت را برچیند و مجدداً کار از سر شروع شود و این عمل عاقلانه و توأم با جزمی نبود. لکن با این حال در لابه لای کلمات امام سجاد) که احتمالاً مربوط به اواخر زندگی و دوران طولانی امامت این بزرگوار هم می باشد، اشاره ها یا جلوه هایی از تعرض با دستگاه خلافت مشاهده میشود.

این جلوه های تعرض آمیز در چند شکل بود. .. یک شکل در بیان موضع و پایگاه خلفای اموی است در پوشش تعلیمات معمولی و عادی دینی. نمونه دیگری هم از این جلوه های تعرض را ما در برخی از مکاتبات میان امام سجاد(ع) و عبدالملک - خلیفه مقتدر اموی - مشاهده میکنیم.

برخورد شدید امام سجاد با علمای درباری

به طور خلاصه، این شیوه ها در "تبیین و توضیح" برای عدهای و در "سازماندهی" برای جمعی دیگر و در "راهنمایی و راه گشایی" برای گروهی دیگر خلاصه میشود. یعنی امام سجاد را در تصویری که کردیم، به صورت انسان بردبار و صبوری میبایم که در طول سی تا سی و پنج سال سعی میکند تا زمینه شدیداً نامناسب جهان اسلام را به سمتی سوق دهد که در آن میان، خود آن حضرت و یا جانشینانش بتوانند فعالیتها و تلاشهای اصلی و نهایی را برای ایجاد جامعه اسالمی و حکومت اسالمی بهوجود آورند. اگر سیوپنج سال تالش امام سجاد را از زندگی ائمه(ع) قطع کنیم، قطعاً به آنجایی نخواهیم رسید که امام صادق(ع) رفتاری آنچنان صریح و آشکار با حکومت اموی یا بعدها با حکومت عباسی داشت. برای ایجاد یک جامعه اسلامی، زمینه فکری و ذهنی از همه چیز لازمتر و مهمتر است و این زمینه ذهنی و فکری در آن شرایطی که آنروز عالم اسلام وجود

داشت، کاری بود که بایستی در طول سالیان درازی انجام بگیرد، و این همان کاری بود که امام سجاد با همه زحمت و توانفرسایی به عهده گرفت.

محمد بن شهاب زهري نخست یکی از نزدیکان و شاگردان امام سجاد(ع) بوده است. یعنی از کسانی است که علمی را از امام فرا گرفته و احادیثی را از امام سجاد نقل کرده است، ولی تدریجاً به خاطر جراتی که داشته به دستگاه خلافت نزدیک میشود و در خدمت این دستگاه قرار میگیرد و از زمره علما و محدثینی در میاید که ائمه در مقابل آنها قرار می گرفتند. کی از آن احادیث، این است که وی میگوید: " كُنَّا نَكْرَهُ كِتَابَ الْعِلْمِ حَتَّى أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ هَؤُلَاءِ الْأُمَرَاءَ فَرَأَيْنَا أَلَّا نَمْنَعَهُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ" در آغاز، ما از نگارش دانش خشنود نبودیم تا اینکه امیران و حکمرانان ما را وادار به نوشتن آنچه از دانش میدانستیم نمودند تا به صورت کتاب درآید. سپس ما چنین اندیشیدیم که هیچ مسلمانی را از این کار منع نکنند و همواره علم و دانش نوشته شود. از این سخن چنین برمیآید که تا آنوقت، بین این دسته از محدثین، معمول نبوده که آنچه را از احادیث میدانند، بنویسند؛ و همچنین به روشنی مشخص میشود که محمد بن شهاب زهري در خدمت اُمرأ بوده و آنها او را وادار به نگارش احادیث به میل خودشان میکردند.

پس از آن امام به نعمتهایی که خدا به او داده و حجت هایی که برای او اقامه شده اشاره می کند و بعد میفرماید با وجود این همه نعمت ها که خدا به تو داده آیا در مقابل پروردگار می توانی بگویی چگونه از این نعمت ها شکرگزاری کردی یا نه؟ بعد از آن آیاتی از قرآن ذکر می کند و میگوید خدا هرگز از تو راضی به قصور و تقصیر نخواهد شد، زیرا خداوند از علما خواسته که حقایق را برای مردم بیان کنند: «لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَا لَا تَكْتُمُونَهُ».

پس از این مقدمه به ادعای بسیار سخت و گزنده ای نسبت به محمد بن شهاب می پردازد و «اعلم أن أدنی ما كتمت و أَّخَفَّ ما احتملت أن أنت وحشه الظالم و سَهَلتَ لَهُ طَرِيقَ الْفِي بدوی منه حين دنوت و إجابتك له حسین دعیت» بدان! کمترین چیزی که کتمان کردی و سبکترین چیزی که تحمل کردی این است که وحشت ستمگران را تبدیل به راحتی و اُنس کردی و راه گمراهی را برای آنها هموار ساختی، و این را بدینگونه انجام دادی که به او نزدیک شدی و هر بار تو را دعوت کرد، او را اجابت نمودی. در اینجا نزدیکی او به دستگاه سلطنت و خلافت را اینطور به رخ او میکشد و همچون تازیانه ای بر سر او فرود میآورد.

این خلاصه ای از زندگی امام سجاد است. البته این نکته را هم اشاره کنم: علیرغم اینکه امام سجاد(ع) در دوران امامت پربار خود، که سی و چهار سال طول کشیده است، تعرض آشکاری با دستگاه خلافت نداشتند، ولی چیدن همان بساط پربار امامت و تعلیم و تربیت تعداد زیادی از عناصر مؤمن و مخلص و گستردن دعوت اهل بیت، کار خود را کرد و دستگاه خلافت بنی امیه را نسبت به آن حضرت بدبین و اندیشناک کرد، به طوری که به آن بزرگوار تعرضهایی هم نمودند، و الاقل یک بار آن حضرت را با غل و زنجیر از مدینه به شام بردند. این غل و زنجیری که نسبت به امام سجاد معروف است در حادثه کربلا به طور یقین معلوم نیست غل و زنجیر در ماجرای کربلا به گردن حضرت بسته باشند. اما در آن ماجرا یقینی است. یعنی حضرت را از

مدینه سوار شتر کردند و با غل و زنجیر به شام بردند و در موارد متعددی دیگری هم، مورد شکنجه و آزار مخالفان قرار گرفتند و سرانجام هم در سال نودوپنج هجری به وسیله عمال دستگاه خلافت مسموم شدند و به شهادت رسیدند.

فصل دهم

امام باقر

دوران سازندگی فکری و تشکیلاتی

دوران زندگی امام پنجم امام باقر علیه السلام به طور کامل ادامه منطقی دوران زندگی امام سجاد است. اکنون دیگر جمعی گرد آمده اند و شیعه دوباره احساس وجود و شخصیت میکند. دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثه کربلا و حوادث خونین پس از آن - مانند حادثه حزه و حادثه توابعین و سختگیریهای خلفا متوقف مانده بود و جز در پوششهای بسیار ضخیم ارائه نمی شد اکنون در بسیاری از اقطار کشورهای اسلامی مخصوصاً در عراق و حجاز و خراسان ریشه دوانیده و قشر وسیعی را به خود متوجه ساخته و حتی در دایره ای محدودتر به صورت یک پیوند فکری و عملی که میتوان از آن به یک تشکیلات حزبی تعبیر کرد. درآمده است .

حالا ائمه می خواهند حکومت اسلامی درست را بر سر پا کنند میخواهند نظام علوی را برقرار بکنند، چه باید بکنند؟ اولین کار این است که ذهنیت مردم را عوض کنند؛ فرهنگ به اصطلاح اسلامی ضد اسلامی را که در ذهن مردم رسوخ کرده از آنها بگیرند و جای آن را با فرهنگ خوبی و صحیحی و قرآن حقیقی و توحید واقعی جایگزین کنند؛ این همان مبارزه فرهنگی است. پس مبارزه فرهنگی فقط نشستن و از احکام اسلام چیزهایی را بیان کردن بدون یک جهت گیری بدون یک سمت گیری انقلابی و مبارزی نیست این مبارزه نیست. بلکه مبارزه فرهنگی این است که سعی کنند ذهنیت مردم را و فرهنگ حاکم بر ذهن های مردم را عوض کنند تا راه را برای حکومت الهی هموار کنند و راه را بر حکومت طاغوتی و شیطانی ببندد و امام باقر این کار را شروع کرد باقر العلم الاولین یعنی این حضرت شکافنده حقایق قرآنی و دانشهای اسلامی بود. واقعاً قرآن را برای مردم تبیین میکرد. لذا بود که هر کسی که نفس امام باقر علیه السلات والسلام به او میخورد و او وابسته نبود سر سپرده نبود، سرش در آخور جایی بند. نبود، این یقیناً نسبت به وضع حاکمیت زمان نظرش بر می گشت. لذا بسیاری از مردمی که افراد متوسطی هم بودند در زمان امام باقر گرایش پیدا کردند به مکتب اهل بیت به مکتب امامت به همان چیزی که در عرف رایج امروز ما به او تشیع گفته میشود. تشیع یعنی این یعنی پیروی از مکتب اهل بیت برای ایجاد حاکمیت حقیقی اسلام برای اعلای حقیقی کلمه قرآن و برای روشن کردن و پیاده کردن معارف قرآنی در میان مردم. هر کسی که امام باقر با او ارتباط پیدا میکرد و مطالب را به او میگفت ذهنیت او تغییر پیدا میکرد و عوض می شد. این کار اول امام باقر بود که یک کار بسیار مهم و اساسی بود و بیشترین کار امام باقر علیه السلام السلام هم این بود.

کار دیگری در زندگی آن حضرت هست که آن عبارت است از تشکل یعنی چه؟ یعنی این معارف را همین تغییر فرهنگی و مبارزه فرهنگی را یک وقت انسان همین جور پرتاب می کند در میان جامعه حُب مثل بذری است که انسان بی حساب آن بذر را بریزد توی یک سرزمینی حب یک بذر سبز خواهد شد یکی از بین خواهد رفت. یکی بعد از سبز شدن خشک خواهد

شد، یکی بعد از سبز شدن لگدمال خواهد شد، از بین خواهد رفت، خیلی مثمر ثمر نیست این جور بذر پاشیدن. یک وقت نه آن باغبان ماهر، آن زراعت گر چیره دست و عاقل علاوه بر اینکه بذر را می باشد آن را حفظ هم میکند؛ حفظ او به چیست؟ به این است که یک عده ای را بگمارند افرادی را مأمور کنند در سرتاسر دنیای اسلام برای اینکه آن کسانی که تحت تاثیر این تبلیغات و تعلیمات عالییه قرار میگیرند اینها اشکالاتشان را با آنها برطرف کنند و مطرح کنند؛ معرفت بیشتری پیدا کند تحت تاثیر القاءات دشمن قرار نگیرند، اشتباه نکنند. پیوستگی شان را با همدیگر حفظ کنند خلاصه یک تضمین کافی برای سبز شدن این بذرهای سالم در آن سرزمین آماده و مستعد به وجود آوردند.

آنچه در سراسر این تلاش توان فرسا امام و یارانش را به حرکتی سکون ناشناس بر می انگیزد. و وظیفه الهی را دم به دم بر آنان فرو میخواند واقعیت تاسف بار اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر خود مردمی را مشاهده میکنند که از سویی بر اثر تربیتی تبه ساز و ویرانگر روز به روز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرق تر و ساقط تر میشوند و کم کم کار به جایی رسیده است که عامه مردم نیز مانند سردمداران و مسؤولان حتی گوش به دعوت نجات بخش امامت نمی دهند - این دعونا هم لم یستجیبوا لنا اگر بخوانیمشان دعوت ما را نمی پذیرند و از سوی دیگر در آن جریان انحرافی که همه چیزش حتی درس و بحث و فقه و کلام و حدیث و تفسیرش در جهت تمنیات و خواسته های طواغیت اموی است هیچ دریچه امید دیگری به روی آنان گشوده نیست و اگر تشیع نیز کمر به دعوت و هدایت آنان نبندد، راه هدایت یکسره بر آنان بسته شده است؛ و این ترکناهم لم یهدتوا بغیرنا ؛ و اگر واگذاریمشان با هیچ وسیله دیگری هدایت نمی شوند.

عکرمه، شاگرد معروف ابن عباس که از اعتبار و حیثیتی عظیم در میان مردم برخوردار است. به دیدن امام میرود و چنان تحت تاثیر وقار و معنویت و شخصیت روحی و علمی امام قرار می گیرد که بی اختیار در آغوش امام می افتد و خودش با شگفتی می گوید: من با بزرگانی چون ابن عباس نشسته ام و هرگز در برابر آنان چنین حالتی بر من نرفته است. امام در جواب می فرماید: «ویلک یا عبید اهل الشام إنک بین یدی بئوت اذن الله أن ترفع و یدکر فیها اسمہ» وای بر تو ای برده حقیر شامیان تو اینک در برابر خانه هایی قرار گرفته ای که به اذن خدا رفعت یافته و کانون یاد خدا گشته است.

در دایره ای محدودتر و مطمئن تر روابط امام با شیعیان از ویژگیهایی دیگر برخوردار است. در این ارتباطات امام را آن سان مشاهده میکنیم که در پیکره زنده مغز متفکری را در رابطه با اعضا و جوارح و قلب تپنده ای را در کار تغذیه اندام ها و بدنه ها.

اگر چه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره به صراحت از فعالیت های تعرض آمیز و بالنسبه حاد امام باقر سخنی نیست و البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهمترین آنها اختناق حاکم بر آن جو و ضرورت تقیه برای یاران معاصر امام است که تنها مراجع مطلع از جریانات زندگی سیاسی امام بوده اند ولی همواره از عکس عملهای حساب شده دشمن آگاه میتوان عمق عمل هر کس را کشف کرد. دستگاه مقتدر و مدیری چون دستگاه هشام بن عبدالملک که مورخ او را مقتدرترین خلیفه اموی میدانند اگر با امام باقر یا هرکس دیگر با چهره ای خشن روبه رو میشود بی گمان ناشی از آن است که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود میبیند و وجود او برایش تحمل ناپذیر میگردد.

احضار امام باقر به شام

در میان جریانات مهم اواخر زندگی امام از همه معروف تر ماجرای جلب و احضار آن حضرت به شام پایتخت حکومت اموی است. برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت خلیفه اموی دستور میدهد امام باقر را و طبق برخی از روایات امام صادق فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را نیز دستگیر و به شام اعزام کنند امام را به شام و قصر خلیفه می آورند. هشام بلا به مجلسیان و حاشیه نشینان خود دستورهای لازم را برای هنگام روبه رو شدن با امام دیکه کرده است. قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس حضار مجلس - که همه از رجال و سرانند - سیل تهمت و شماتت را به سوی امام سرازیر نمایند، وی از این کار دو منظور را تعقیب می کند:

نخست آنکه با این تندیها و دشنام ها روحیه امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر می رسد آماده سازد و دیگر آنکه خصم را در دیداری که میان عالی ترین رهبران دو جبهه متخاصم تشکیل شده محکوم کند و بدین وسیله همه افراد جبهه او را با نشر خبر این محکومیت - که به برکت بلندگوهای همیشه آماده خلیفه، مانند خطبا و عمال و جاسوسهای شخص خلیفه بوده و قابل اجراست خلع سلاح کند.

امام وارد می شود و بر خلاف رسم و سنت معمول که هر تازه واردی باید به خلیفه، آن هم با ذکر لقب مخصوص امیرالمؤمنین سلام دهد به همه حاضران رو میکند و با اشاره دست آنان را مخاطب می سازد و میگوید: السلام علیکم و آنگاه بی آنکه منتظر اجازه بماند، می نشیند. از این رفتار آتش کینه و حسد در دل هشام زبانه میکشد و برنامه را شروع می کند. «شما اولاد علی - همیشه وحدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان به سوی خود، میان آنان رخته و نفاق افکنده اید و از سر نابخردی و نادانی خود را پیشوا و امام پنداشته اید.» لختی از این یاوه ها می گوید و ساکت میشود. پس از او نوکران و جیره خوارانش هر یک سختی در همین حدود میگویند و هر کدام به زبانی امام را مورد تهمت و سلامت قرار می دهند.

امام در همه این مدت خاموش و آرام نشسته است. وقتی همه سکوت می کنند، حضرت بر می خیزد و می ایستد و رو به حضار پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر در جملاتی کوتاه و تکان دهنده سردرگمی و بی هدفی آن جمع پراکنده را به رخشان می کشد؛ بی اختیاری و آلت فعل بودنشان را همچون تازیانه ای بر سر و رویشان میگوید؛ موقع خود و پیشینه افتخار خاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی - هدایت - است، روشن می سازد و سرانجام، نیک فرجامی راه خود را که برابر با سنتهای خدا در تاریخ است. مطرح می کند و روحیه متزلزل آنان را متزلزل تر می نماید: «آنها الناس این تذهبون؟ و این یراد بکم؟ بنا هدی الله اَوْلَکُمْ وَ بِنَا یَحْتِمُ آخِرَکُمْ، فَإِنْ یکن لَکُمْ مُلْکٌ مُعْجَلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْکًا مُؤَجَّلًا وَ لَیْسَ بَعْدَ مُلْکِنَا مُلْکٌ، لَأَنَا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ» به کجا می روید ای آدم ها؟! و چه سرانجامی برایتان در نظر گرفته اند؟ به وسیله ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد و به دست ما نیز خواهد بود که مهر پایان به کار شما می زند اگر شما را امروز دولتی مستعجل است ما را دولتی دیرنده خواهد بود و پس از دولت ما کسی را دولت نیست. ماییم اهل عاقبت که خدا فرمود عاقبت متعلق به صاحبان تقوا است.

در این بیان کوتاه و پر مغز که تظلم و تحکم و نوید و تهدید و اثبات و رد را یک جا متضمن است . به قدری تأثیر و گیرایی وجود دارد که اگر پخش شود و به گوش مردم برسد، ممکن است هر شنونده ای را به حقانیت گوینده آن معتقد سازد. برای پاسخ گفتن به این سخن نغزگویی و سخندانی به همان اندازه لازم است که خودباوری و دل گرمی و این همه در مخاطبان امام نیست؛ پس چاره ای جز خشونت و زور نمی ماند.

آخرین بخش این روایت تاریخی که از جهانی چند میتواند نمایانگر وضع سیاسی و اختناق و نیز تحقیق همه گیر آن زمان از سویی و از سوی دیگر روشن کننده موضع ویژه امام باقر در برابر دستگاه حکومت بنی امیه باشد چنین است وقتی خبر مدینه را به هشام رساندند، دستور داد پیش از هر چیز آن مرد گستاخ را که جرات کرده بر خلاف نقشه سران رژیم خلافت سخن گوید و مردم را از غفلتی بزرگ برهاند به سزای این خیانت برسانند و به دستور خلیفه او را به قتل رسانند.

فصل یازدهم

اواخر حکومت بنی امیه

و امامت امام صادق

امام باقر علیه السلام در پنجاه و هفت سالگی و در روزگار سلطنت یکی از مقتدرترین خلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک درگذشت اوضاع و احوال آشفته و گرفتاری ها و سرگرمی های بی شمار حکومت اموی در سراسر کشور پهناور مسلمان مجمع از آن نبود که هشام از توطئه و بدسگالی نسبت به قلب تپنده تشکیلات نسیمی - یعنی امام باقر - غافل بماند به توصیه او مزدورانش امام را مسموم کردند و طاغیه جبار اموی لذت و سرمستی فتوحاتش در مرزهای غربی و شرقی کشور را با قتل بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن خود در داخل کشور کامل کرد.

رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق یکی از پرماجرترین فصول خود را میگذرانید قدرت نمایی های نظامی در مرزهای شمال شرقی ترکستان و خراسان و شمال - آسیای صغیر و آذربایجان - و مغرب - افریقا و اندلوس و اروپا و از سویی و شورشهای پی در پی در نواحی عراق عرب و خراسان و شمال آفریقا که عموماً و غالباً به وسیله بومیان ناراضی و زیر ستم و گاه به تحریک با کمک سرداران مغول اموی به پا میشد. از سوی دیگر، همچنین وضع نابسامان و پریشان ملی در همه جا و مخصوصاً در عراق - مقر تبول داران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک حاصل خیز و پر برکت که غالباً مخصوص خلیفه و یا متعلق به سران دولت او بود و حیف و میل های افسانه ای هشام و استاندار مقتدرش در عراق - خالد بن عبدالله قری - و بالاخره قحطی و طاعون در نقاط مختلف از جمله در خراسان و عراق و شام حالت عجیبی به کشور گسترده مسلمان نشین که به وسیله رژیم بنی امیه و به دست یکی از معروف ترین زمامداران آن اداره میشد. داده بود. بر این همه باید مهمترین ضایعه عالم اسلام را افزوده ضایعه معنوی، فکری و روحی در فضای پریشان و غم زده کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون صاعقه برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر سر مردم بی نوا فرود می آمد و می سوخت و خاکستر میکرد پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت، چیزی در شمار محالات مینمود رجال

روحانی و قضات و محدثان و مفسران که می بایست ملجا و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند نه فقط به کار گره گشایی نمی آمدند، غالباً خود نیز به گونه ای و گاه خطرناک تر از رجال سیاست بر مشکلات مردم می افزودند.

از سوی دیگر اوضاع برای گسترش دادن به اندیشه انقلابی شیعه آماده است. جنگ است و فقر و استبداد؛ سه عامل پرورش دهنده انقلاب و زمینه کار امام پیشین که جو مناطق نزدیک و حتی نقاط دور را تا حدودی آماده ساخته است.

شرح زندگی امام صادق در هاله ای از ابهام

در اینجا لازم است به یکی از تاسف انگیزترین چیزهایی که برای پژوهشگر زندگی امام صادق خان مطرح میشود اشاره کنیم و آن این است که شرح زندگی امام، به ویژه در سالیان آغاز امامتش که مصادف با اواخر حکومت بنی امیه بود در هاله ای از ابهام قرار دارد. این زندگی پرماجرا و حادثه خیز که کشمکشها و فراز و نشیب های آن از لابه لای صدها روایت تاریخی مشاهده میشود نه در تاریخ و نه در گفتار محدثان و تذکره نویسان هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و خصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نشده است. پژوهشگر باید با تکیه بر فراین و ملاحظه جریانهای کلی زمان و مقایسه هر روایت با اطلاعاتی که درباره اشخاص با حوادث یاد شده در آن از منابع دیگر میتوان به دست آورد، زمان و مکان و خصوصیات حادثه را کشف کند. شاید یکی از علل این کنگ بودن و ابهام به ویژه در فعالیت های تشکیلاتی امام با یارانش را در ماهیت این کارها می باید جستجو کرد. کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهان کاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند آن روز مخفی بوده بعد از آن نیز مخفی میماند و رازداری و کتمان صاحبانش نمی گذارد پای نامحرمی بدان جا برسد. هرگاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند.

قدرت را در دست گیرند خود دقایق کار پنهان خود را بر ملا خواهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه کاریها و حتی فرمانهای خصوصی و تماسهای محرمانه سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند.

علت دیگر را در خصلت تاریخ نویسی و تاریخ نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ رسمی نامی هم داشته باشد و خاطره ای هم از او ثبت شود. بی شک چنان خواهد بود که جریان حاکم و ظالم خواسته و گفته و وانمود کرده است برای مورخ رسمی، غیر از سخنان دل آزار درباره محکومان که میباید به سعی و تلاش فراوان از اینجا و آنجا جست و با بیم فراوان ثبت کرد خبرها و سخنها بسیاری از حاکمان در دست هست که بی زحمت و نیز بی دغدغه میتوان به دست آورد و مزد گرفت و خطر نکرد اکنون این حقیقت روشن را در کنار واقعیت دیگری میگذاریم همه تواریخ معروف و معتبری که مدارک و مآخذ بیشترین تحقیقات و گزارشهای بعدی به شمار می آید و تا پانصد سال بعد از زندگی امام صادق نوشته شده است. دارای صبغه عباسی است؛ زیرا چنان که میدانیم حکومت عباسیان تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشته و همه تواریخ معروف قدیمی در دوران قدرت و سلطنت این سلسله سخت جان نوشته شده است و با این حال نتیجه قابل حدس است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بخواهد اطلاعات درست و مرتبی از زندگی امام صادق یا هر یک از ائمه دیگر شیعه تحصیل و در کتاب خود ثبت کند. این است راز بسیاری از تحریف ها و ابهام ها در زندگی امام صادق تنها

راهی که میتواند ما را با خط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابه لای این ابهام ها یافته به کمک آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت میشناسیم خطوط اصلی زندگی نامه امام را ترسیم کنیم و آن گاه برای تعیین خصوصیات و دقایق در انتظار قراین و دلایل پراکنده تاریخی و نیز قرآینی به جز تاریخ، بمانیم.

فصل دوازدهم

امام صادق

وقتی امام باقر از دنیا می رود، بر اثر فعالیت های بسیاری که در طول این مدت خود امام باقر و امام سجاد انجام داده بودند، اوضاع و احوال به سود خاندان پیغمبر بسیار تغییر کرد. در دو کلمه من نقشه امام باقر و امام صادق را افشا کنم برایتان که البته آن وقت جزو اسرار بود. همان اسراری است که شنیدید که میگویند مثلاً جابر بن یزید جعفی جزو صاحبان سر بود و هرکس راز ما را منتشر بکند لعنت خدا بر او باد و چه و چه؛ آن اسراری که آن روز اگر منتشر می کردند. لعنت خدا بر آن منتشر کننده بود همینهایی است که من میخواهم افشا کنم، که منتها امروز دیگر افشایش اشکالی ندارد بلکه واجب است که مردم بدانند که امام چه کار می خواسته بکند.

نقشه امام صادق این بود که بعد از رحلت امام باقر کارها را جمع و جور کند، یک قیام علمی به راه بیندازد و حکومت بنی امیه را که هر روزی یک دولتی عوض میشد و حاکی از نهایت ضعف دستگاه بنی امیه بود واژگون کند و از خراسان و ری و اصفهان و عراق و حجاز و مصر و مراکش و همه مناطق مسلمان نشین که در همه این مناطق شبکه حزبی امام صادق - یعنی شیعه - همه جا گسترده بود. از همه آنها نیرو بیاید مدینه و امام لشکر کشی کند به شام حکومت شام را ساقط کند و خودش پرچم خلافت را بلند کند و بیاید مدینه و حکومت پیغمبر را به راه بیندازد؛ این نقشه امام صادق بود. لذا وقتی که در خدمت امام باقر در روزهای آخر عمرش صحبت میشود و سوال میشود که «قائم آل محمد کیست حضرت یک نگاهی میکنند به امام صادق میگویند که گویا می بینی که قائم آل محمد این است. البته میدانید که قائم آل محمد یک اسم عام است. اسم خاص نیست، اسم ولی عصر معلوات الله نیست حضرت ولی عصر ملوآسان به قائم نهایی آل محمد است. اما همه کسانی که از آل محمد در طول زمان قیام کردند چه پیروزی به دست آورده باشند. منظور حضرت ولی عصر نبود آن روز منظور این بود که آن شخصی از آل محمد که بناست چه نیاورده باشند. اینها قائم آل محمدند و این روایاتی که میگوید وقتی قائم ما قیام کند این کارها را می کند. این کارها را میکند این رفاه را ایجاد میکند این عدل را می گستراند. حکومت حق و عدل را به وجود بیاورد او وقتی که قیام بکند این کارها را خواهد کرد و این درست هم بود. و امام صادق قرار بود که قائم آل محمد در آن روز باشد. در یک چنین وضعیتی امام صادق به امامت رسیده.

در دوران حکومت بنی امیه مبارزه به آن شکل بود؛ در دوران بنی عباس - که طولانی تر بود به صورت مخفیانه تری انجام میگرفت و بنی عباس آن جریان انحرافی ای بودند که از یک فرصت استفاده کردند، انقلاب را یعنی همان انقلابی را که امام صادق داشت به وجود می آورد. منحرف کردند و این خطر همیشه انقلاب هاست. آن خط درست انقلاب که منطبق با معیارها و ضوابط اصلی انقلاب است گاهی جای خود را میدهد به یک خط عوضی منحرف فاسد باطل با شمارهای حق؛ این است که

انسان حواسش بایستی جمع باشد. مردم آن زمان حواسشان جمع نبود؛ تا سالها بعد، شاید تا سی سال بعد یا بیست سال بعد، مردم مناطق دور دست خیال میکردند که بعد از اینکه حکومت بنی عباس سر کار آمده بود. خیال می کردند که این محصول مبارزات آنهاست که برای آل علی کرده اند؛ خیال میکردند حکومت آل علی همین است و خبر نداشتند که اینها غاصبند.

امام صادق، دو مرحله در این دوران طی میکنند؛ یکی از سال صدوچهارده تا خلافت منصوره این یک دوره است که دوران آسایش و گشایش است. آنی که معروف شده به خاطر اختلاف بنی امیه و بنی عباس ائمه فرصت کردند مال این دوران است. زمان امام باقر چنین چیزی نبود. زمان امام باقر، قدرت بنی امیه بود و هشام بن عبدالملک که او هم و کان هنام رجهلم». مرد بنی امیه و بزرگ ترین شخصیت بنی امیه بعد از عبدالملک هشام بوده بنابراین زمان امام باقر نه هیچ گونه اختلافی بین کسی و کسی که موجب این باشد که ائمه بتوانند از فرصت استفاده کنند نبوده مال زمان امام صادق است. آن هم مال این دوران که دوران آهسته آهسته شروع شدن دعوت بنی عباس و گسترش دعوت اینها و اوج دعوت شیمی علوی در سرتاسر دنیای اسلام است. .. وقتی منصور سرکار می آید البته وضع سخت میشود و زندگی حضرت بر می گردد به دوران زندگی امام باقر اختناق حاکم میشود همان وقتی که حضرت را تبعید می کنند. بارها حضرت به حیره به رمیله به کجا کجا تبعید شدند. دفعات متعدد بارها منصور حضرت را خواست.

یکبار گفت: «قتلنی الله إن لم أقتلک .. یک بار خطاب فرستاد برای حاکم مدینه «أن أحرق علی جعفر بن محمد داره که خانه اش را آتش بزن که حضرت آمدند در میان آتش ها و یک نمایش غریبی را نشان دادند «أنا ابن أعراق التری که خب خود این بیشتر، آن مخالفین را منکوب کرد و برخورد بین منصور و حضرت صادق برخورد بسیار سختی است. بارها حضرت را تهدید کرد.

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق را آنجا که به دیدگاه ویژه بحث ما ارتباط می یابد، بدین شرح یافته ام:

۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت

۲- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی بینوایی سالی، میریم

دعوت امام صادق به امامت

اکنون بر میگردیم به سخن اصلی یعنی اینکه امام صادق نیز مانند دیگر امامان شیعه، بیت برجسته دعوتش را موضوع «امامت» تشکیل میداده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی قاطع ترین مدرک روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق به روشنی و با صراحت تمام نقل می کند. همان طور که توضیح خواهم داد، امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب، خود را در مرحله ای از مبارزه می دیده است که میبایست به طور مستقیم و صریح حکام زمان را نفی کنند و خویشتن را به عنوان صاحب حق واقعی ولایت و امامت به مردم معرفی نماید؛ و قاعدتاً این عمل فقط هنگامی صورت میگیرد که همه مراحل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته است؛ آگاهیهای سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده؛ آمادگی

های بالقوه در همه جا احساس شده زمینه های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده لزوم حکومت حق و عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده و بالاخره رهبر تصمیم راسخ خود را برای مبارزه ای نهایی گرفته است. بدون این همه مطرح کردن نام یک شخص معین به عنوان امام و زمامدار محق جامعه کاری عجولانه و بی فایده خواهد بود.

تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی

این نیز یک خط روشن در زندگی امام صادق است به شکلی متمایزتر و صریح تر و صحیح تر از آنچه در زندگی دیگر امامان میتوان دید تا آنجا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است و تا آنجا که همه کسانی که فعالیت سیاسی امام را نادیده گرفته اند بر این سخن هم داستان اند که امام صادق وسیع ترین یا یکی از وسیع ترین حوزه های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است. در این میان چیزی که از نظر بیشترین کاوشگران زندگی امام پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعرضانه این عمل است و ما اکنون به آن می پردازیم.

مقدمتا باید دانست که دستگاه خالفت در اسلام، از این جهت با همه دستگاه های دیگر حکومت متفاوت است که این فقط یک تشکیلات سیاسی نیست؛ بلکه یک رهبری سیاسی مذهبی است. نام و لقب "خلیفه" برای حاکم اسلامی، نشان دهنده همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است؛ جانشین پیامبر است و پیامبر، آورنده یک دین و آموزنده اخلاق و البته درعین حال حاکم و رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به جز سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست موجب شد که پس از نخستین سلسله خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از این حقیقت آگاهی های دینی، بسیار کم نصیب و گاه به کلی بی نصیب بودند، درصدد برآیند که این کمبود را به وسیله رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند.

فایده دیگری که وجود عناصر شریعت مآب در دستگاه حکومت داشت، آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامدار ستم پیشه و مستبد، به سهولت میتوانستند احکام دین را به اقتضای مصالح، تغییر و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد - که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست - حکم خدا را به خاطر خدایگان دگرگون سازد.

دین اینگونه بود که از قدیمترین ادوار اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر، به دو جریان کلی تقسیم شد: یکی جریان وابسته به دستگاه حکومت های غاصب، که در موارد بسیاری، حقیقتها را فدای مصلحت های آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناچیزی، حکم خدا را تحریف میکردند؛ و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی مقدم نمی ساخت و قهراً در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاقت مزدورش قرار میگرفت؛ و از آنروز در غالب اوقات، شکل قاچاق و غیررسمی داشت.

وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

امام صادق توانسته بود به کمک تلاش وسیع پدراناش - یعنی امام سجاد و امام باقر، مخصوصاً اواخر زندگی امام باقر و سپس خود را به کمک این تلاش توانسته بود یک عده مؤمن و مسلمان مکتبی اصیل انقلابی، فداکار آماده برای خطر پذیری در سراسر عالم اسلام درست کند. و اینها آدمهای عادی نبودند؛ آدمهای عادی نبودند نه اینکه از طبقات ممتازه بودند به همین کاسب و تاجر و غلام و از این چیزها، اما از لحاظ پایگاه معنوی به هیچ وجه اینها به آدم های عادی شبیه نبودند کسانی بودند که زندگیشان در هدفشان و در مکتبشان خلاصه میشد و همه جا هم بودند. عجیب این است که یاران امام صادق همه جا بودند نه خیال کنید فقط در مدینه نه در کوفه بیشتر از مدینه بودند در خود شام حتی کسانی بودند. اینها آن شبکه عظیم تشکیلاتی امام صادق است. حزب علوی، حزب تشیع، اینی که گفتم آن شبکه تشکیلاتی همان تشیع است یعنی این.

شبکه ای که در بسیاری از نقاط دوردست کشور مسلمان، به ویژه در نواحی عراق عرب و خراسان، فعالیتهای چشمگیر و ثمربخشی درباره مسئله امامت عهده دار بود؛ ولی این تنها یک روی مسئله و بخش ناچیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه زندگی سیاسی امام صادق و نیز دیگر ائمه، از جمله مهمترین و شورانگیزترین و درعین حال مجهول ترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه پرماجر است.

فصل سیزدهم

تشکیلات پنهان

منظور از تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن - یعنی مجموعه ای از کادرهای منظم و فرماندهیهای منطقه ای و شهری و غیره - نبوده و نمی تواند باشد تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که با هدفی مشترک کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان دهنده انجام میداده و میان خود نوعی روابط و نیز احساسات نزدیک و خویشاوندانه می داشته اند. این جمع در زمان علی شمس السلام یعنی در فاصله بیست و پنج سال میان سقیفه و خلافت - همان خواص صحابه ای بودند که علی رغم تظاهرات حق به جانب و عامه پسند دستگاه خلافت، معتقد بودند که حکومت حق برترین و فداکارترین مسلمان یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام - است و تصریح پیامبر به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه نیز نظرمخالفت خود را نسبت به برندگان خلافت و نیز وفاداری خود را به امام صریحاً اعلام کردند.

با توجه به این قراین است که حسین - مورخ هشیار معاصر عرب - معتقد شده است که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه در همان روز و در همان مجلسی نهاده شد که این دو چهره معروف شیمی با امام حسن دیدار و مذاکره کردند. مؤلف «جهاد الشیعه به درستی اظهار نظر میکند که جمعیت شیعه پس از شهادت حسین همچون یک جمع متشکل و سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی به آن یکپارچگی می داد و دارای گردآندهای رهبران و نیروهای رزمنده بود. ظاهر گشت و گروه توابعین نخستین نمودار وجود چنین جمعی بود.

فصل چهاردهم

امام کاظم

این مقطع سی و پنج ساله - از صد و چهل و هشت تا صد و هشتاد و سه هجری - یعنی دوران امامت حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام یکی از مهمترین مقاطع زندگی نامه ائمه علیه السلام است. دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی عباس - منصور و هارون و دو تن از جبارترین آنان - مهدی و هادی در آن حکومت میکردند بسی از قیام ها و شورشها و شورشگرها در خراسان در افریقیه در جزیره موصل در دیلمان و جرجان در شام در نصیبین در مصر، در آذربایجان و ارمنستان و در اقطاری دیگر، سرکوب و منقاد گردیده و در ناحیه شرق و غرب و شمال قلمرو وسیع، اسلامی فتوحات تازه و غنایم و اموال وافر بر قدرت و استحکام تخت عباسیان افزوده بود.

جریانهای فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیده و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات، انباشته و حربهای در دست قدرتمداران، و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را بر علم داران صحنه معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود.

در این دوران، تنها چیزی که می توانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل بیت و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد، تلاش خستگی ناپذیر و جهاد خطیر بزرگواران بود و توسل به شیوه الهی تقیه.

تلاش خستگی ناپذیر و توسل به شیوه تقیه

زندگی موسی بن جعفر یک زندگی شگفت آور و عجیبی است. اولاً در زندگی خصوصی موسی بن جعفر مطلب برای نزدیکان آن حضرت روشن بود هیچ کس از نزدیکان آن حضرت و خواص اصحاب آن حضرت نبود که نداند موسی بن جعفر برای چه دارد تلاش میکند و خود موسی بن جعفر در اظهارات و اشارات خود و کارهای رمزی ای که انجام میداد، این را به دیگران نشان میداد. حتی در محل سکونت آن اتاقی مخصوصی که موسی بن جعفر در آن اتاق می نشستند این جوری بود که راوی که از نزدیکان امام هست - می گوید من وارد شدم. در اتاق موسی بن جعفر سه چیز است؛ یکی یک لباس خشن، یک لباسی که از وضع دیدم معمولی مرفه عادی دور هست. یعنی به تعبیر امروز ما می شود فهمید و می شود گفت لباس جنگ. این لباس را موسی بن جعفر آنجا گذاشتند، نپوشیدند؛ به صورت یک چیز سمبولیک. بعد "و سیف معلق" شمشیری را آویختند، معلق کردند یا از سقف یا از دیوار؛ "و مصحف" و یک قرآن. ببینید چه چیز سمبولیک و چه نشانه زیبایی است، در اتاق خصوصی حضرت که جز اصحاب خاص آن حضرت کسی به آن اتاق دسترسی ندارد، نشانه های یک آدم جنگی مکتبی، مشاهده می شود. شمشیری هست که نشان می دهد هدف، جهاد است. لباس خشنی هست که نشان می دهد وسیله، زندگی خشونت بار رزمی و انقلابی است؛ و قرآنی هست که نشان می دهد هدف، این است، می خواهیم به زندگی قرآن برسیم با این وسائل و این سختیها را هم تحمل کنیم، اما دشمنان حضرت هم این را حدس می زدند.

حال اگر شما سؤال کنید که خب موسی بن جعفر وقتی به امامت رسید چطور مبارزه را شروع کرد، چه کار کرد، چه کسانی را جمع کرد، کجاها رفت؟

این است که چهار خلیفه در دوران امامت موسی بن جعفر در این سی و پنج سال به خلافت رسیدند. یکی منصور عباسی است، که ده سال از دوران اول امامت موسی بن جعفر، منصور عباسی بر سر کار بود، بعد پسر او مهدی است که او هم ده سال

خلافت کرد. بعد پسر مهدی، هادی عباسی است که یک سال خلافت کرد، بعد از او هم هارون الرشید است که در حدود دوازده، سیزده سال هم از دوران خالفت هارون، موسی بن جعفر مشغول دعوت و تبلیغ امامت بودند. هر کدام از این چهار خلیفه یک زحمتی و یک فشاری بر موسی بن جعفر وارد کردند.

هارون یک خلیفه سیاست مدار و بسیار با ذکاوتی بود یکی از کارهایی که هارون کرد این بود که خودش بلند شد رفت مکه که طبری مورخ معروف احتمال می دهد یا به طور یقین یا به طور احتمال میگوید هارون الرشید حرکت کرد به عزم سفر حج در خفا مقصودش این بود که برود مدینه از نزدیک موسی بن جعفر را ببیند که چه جور موجودی است. ببیند این شخصیتی که این همه درباره او حرف هست این همه دوستان دارد حتی در بغداد کسانی از دوستان او هستند این چه جور شخصیتی است؟ آیا باید از او ترسید یا نه؟ آمد و چند ملاقات با موسی بن جعفر دارد که از آن ملاقاتهای فوق العاده مهم و حساس است. یکی در مسجد الحرام است که ظاهراً به صورت ناشناس موسی بن جعفر با هارون برخورد میکند و مذاکرات تندی بین آنها رد و بدل میشود و موسی بن جعفر ابهت خلیفه را در مقابل حاضران میشکند. او آنجا موسی بن جعفر را نمی شناسد. آن وقتی که هارون الرشید در ورود به حرم پیغمبر در مدینه در همین سفر میخواهد در مقابل مسلمان هایی که دارند زیارت خلیفه را تماشا میکنند یک تظاهری بکند و خویشاوندی خودش را به پیغمبر نشان بدهد میرود نزدیک وقتی میخواهد سلام بدهد به قبر پیغمبر، می گوید: والسلام علیک یا بن غم نمیگوید یا رسول الله؛ ای پسر عمو سلام بر تو، یعنی من پسر عموی پیغمبرم موسی بن جعفر بلافاصله میآیند در مقابل ضریح می ایستند و می گویند. السلام علیک یا ابا سلام بر توی ای پدر یعنی اگر پسر عموی تو است. پدر من است. درست آن شیوه تزویر او را در همان مجلس از بین می برند.

این وضع زندگی موسی بن جعفر است که در زندان موسی بن جعفر این جور گذراند. البته بارها آمدند در زندان حضرت را تهدید کردند تطمیع کردند خواستند آن حضرت را دل خوش کنند. اما این بزرگوار با همان صلابت الهی و با اتکای به پروردگار و لطف الهی ایستادگی کرد و همان ایستادگی بود که قرآن را اسلام را تا امروز حفظ کرد. این را بدانید که استقامت ائمه ما در مقابل آن جریانهای فساد موجب این شد که امروز ما میتوانیم اسلام حقیقی را پیدا کنیم امروز نسلهای مسلمان و نسلهای بشری میتوانند چیزی به نام اسلام به نام قرآن به نام سنت پیغمبر در کتب پیدا کنند اعم از کتب شیعه و حتی در کتب اهل تسنن.

فصل پانزدهم

امام رضا

هنگامی که موسی بن جعفر پس از سالها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد. در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناقی کامل حکم فرما بود در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران علی بن موسی علیه السلام و از شمشیر هارون خون میچکید، بزرگترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند توفان حادثه به سلامت بدارد و از پراکندگی و دل سردی یاران پدر بزرگوار مانع شود. با شیوه تقیه آمیز شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق

امامت را ادامه داد تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند اما به تدبر میتوان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه دراز مدت اهل بیت را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه میداده است.

شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم تا آنروز و به ویژه فرصت پنج ساله جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنباله همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بینظیر بود تحقق یافت.

اکنون جای آن است که به اختصار حادثه ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهانی سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن میتوانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. در این نبرد رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود. مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز میشد و اگر میتوانست آن چنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال چهل هجری یعنی از شهادت علی بن ابی طالب هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می توانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت های طاغوتی فرو رفته بود، به کلی نابود سازد.

اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی ای که خود به وجود آورده بود به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال دوپیست و یک هجری یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سالهای تاریخ تشیع شد و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد. برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می پردازیم.

مامون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد

اولین و مهمترین آنها تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. همان طور که گفتم شیعیان در پوشش تقیه مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت آن دو ویژگی یکی مظلومیت بود و دیگری قد است.

شیعیان با اتکای به این دو عامل نفوذ اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود میرساندند و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن میساختند و چنین بود که دایره تشیع روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی اینجا و آنجا در همه دورانها قیامهای مسلحانه و حرکات شورشگرانه را شد دستگاه های خلافت سازماندهی می کرد.

دوم تخطئه مدعای تشیع مبنیبر غاصبانه بودن خلافتهای اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافتها بود. مأمون با این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت میکرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافتهای مسلط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب میرفته یک حرف بیپایه و ناشی از ضعف و عقدههای حقارت بوده است، چه اگر خلافتهای دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست میباید نامشروع و غاصبانه باشد، و چون علی بن موسی الرضا با ورود در آن دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این نقض همه ادعاهای شیعیان است.

سوم اینکه مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه های خود قرار میداد و به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در میآورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچیک از اسلاف مأمون چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند.

چهارم اینکه امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤالات و شکوه ها بود در محاصره مأموران حکومت قرار میداد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او میزدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبتهای مردم فاصله می افکند. هدف پنجم این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرد، طبیعی بود که در دنیای آنروز همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیت مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیاطلبان از آبروی دینداران می کاهد و بر آبروی دنیاطلبان میافزاید.

ششم آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه گر دس خلافت بدل میگشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بینظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده میگرفت، هیچ نغمه مخالفی نمیتوانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این همان حصار منیعی بود که می توانست همه خطاها و زشتی های دستگاه خلافت را از چشم ها پوشیده بدارد.

دریده شدن پرده ریای مأمون در زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی را در ده ها نمونه میتوان مشاهده کرد که از جمله به خدمت گرفتن قاضی القضاة فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و هم نشینی و مجالست با عمومی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارالخلافه او در بغداد است. اکنون به تشریح سیاستها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا در این حادثه می پردازیم.

۱- هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پر کرد به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور میکند امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوشها رساند در وداع با حرم پیغمبر در وداع با خانواده اش هنگام خروج از مدینه در طواف کعبه که برای وداع انجام میداد با گفتار و رفتار با زبان دعا و زبان اشک بر همه ثابت کرد که این سفر سفر مرگ اوست. همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند، در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می برد لبریز شد.

۲- هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد حضرت به شدت استتکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و ماموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام، امیرالمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا تقدیم میکند و علی بن موسی دست رد به سینه او می زند. خود امام از هر فرضتی اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند، همواره می گفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم طبیعی بود که این سخن همچون عجیب ترین پدیده سیاسی دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست میزند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل میرساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می گرداند. کسی مثل علی بن موسی الرضا پیدا میشود که به ولیعهدی با بی اعتنایی نگاه میکند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی پذیرد. مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا و مأمون عباسی در ذهنها نقش می بست درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری را کرده بود.

۳- با این همه علی بن موسی الرضا فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر میکرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعدها به تدریج می توان امام را به صحنه فعالیت‌های خلافتی کشانید این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط نقشه مأمون نقش بر آب میشد و بیشترین هدفهای او نابرابرآمده می گشت. امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود چهره ای به خود میگرفت که گویی با دستگاه خلافت مخالف و به آن معترض است. نه امری نه نهی ای نه تصدی مسؤولیتی نه قبول شغلی نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود از همه مسؤولیتها کناره میگیرد نمیتواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد. مأمون به خوبی این نقیصه را حس میکرد و لذا پس از

آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت بارها در صدد برآمد امام را برخلاف تعهد قبلی با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه او را خنثی می کرد.

یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم نقل میکند که مأمون به امام می گوید اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام استتکاف میکند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش میآورد نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه که مردم قدر تو را بشناسند و دلهای آنان آرام گیرد امام را به امامت نماز عید دعوت میکند. امام استتکاف میکند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می رساند. امام به این شرط قبول میکند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی طالب به جا آورد و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره ای میگیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می سازد و امام را از نیمه راه نماز بر میگرداند یعنی به ناچار ضربه دیگری بر ظاهر ریاکارانه دستگاه خود وارد می سازد.

۴. اما بهره برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهمتر است. امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی میزند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهل هجری تا آروز و تا آخر دوران خلافت بینظیر بوده است و آن برمال کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمانهاست.

۵. درحالی که مأمون امام را جدا از مردم میپسندید و این جدایی را در نهایت وسیله ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم میخواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار میداد، با اینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند. امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد.

۶. نه تنها سرجنابان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند بلکه قراین حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورش گرانی که بیشترین دورانهای عمر خود را در کوههای صعب العبور و آبادیهای دوردست و با سختی و دشواری میگذراندند با حمایت امام علی بن موسی الرضا حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.

یک سال پس از اعلام ولیعهدی وضعیت چنین است.

مأمون علی بن موسی را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است، اما همه می دانند که این ولیعهد عالی مقام در هیچ یک از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمیکند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط میشود روگردان است و همه میدانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزند قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوا و تشب رفیع و مقام علمی منبع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را نشناخته و

شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند به عنوان یک چهره درخور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوی و خویشی با پیغمبر بزرگتر و شایسته تر است شناخته اند. بنابر روایات، یک یا دو بار توطئه قتل امام به وسیله نوکران و ایادی خود را ریخت و یکبار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند، اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد، و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد. در آخر چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچگونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر دویست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.

فصل شانزدهم

امام جواد، امام هادی و امام عسکری

تلاش گسترده تشکیلاتی در جهت برنامه ای دراز مدت

امام جواد مانند دیگر ائمه معصومین برای ما اسوه و مقتدا و نمونه است. زندگی کوتاه این بنده شایسته خدا به جهاد با کفر و طغیان گذشت. در نوجوانی به رهبری امت اسلام منصوب شد و در سالهایی کوتاه جهادی فشرده با دشمن خدا کرد به طوری که در سن بیست و پنج سالگی یعنی هنوز در جوانی وجودش برای دشمنان خدا غیر قابل تحمل شد و او را با زهر شهید کردند. همان طوری که ائمه دیگر ما علیهم السلام با جهاد خودشان هر کدام برگی بر تاریخ پر افتخار اسلام افزودند این امام بزرگوار هم گوشه مهمی از جهاد همه جانبه اسلام را در عمل خود پیاده کرد و درس بزرگی را به ما آموخت آن درس بزرگ این است که در هنگامی که در مقابل قدرتهای منافق و ریاکار قرار میگیریم باید همت کنیم که هوشیاری مردم را برای مقابله با این قدرت ها برانگیزیم اگر دشمن صریح و آشکار دشمنی بکند و اگر ادعا و ریاکاری نداشته باشد کار او آسان تر است. اما وقتی دشمنی مانند مامون عباسی چهره ای از قداست و طرفداری از اسلام برای خود می آراید شناختن او برای مردم مشکل است.

حدیثی درباره کودکی حضرت هادی است که وقتی معتصم در سال دویست و هجده هجری حضرت جواد را دو سال قبل از شهادت ایشان از مدینه به بغداد آورد حضرت هادی که در آن وقت شش ساله بود به همراه خانواده اش در مدینه ماند. پس از آنکه حضرت جواد به بغداد آورده شد، معتصم از خانواده حضرت پرس و جو کرد و وقتی شنید پسر بزرگ حضرت جواد علی بن محمد، شش سال دارد گفت این خطرناک است ما باید به فکرش باشیم معتصم شخصی را که از نزدیکان خود بود مامور کرد که از بغداد به مدینه برود و در آنجا کسی را که دشمن اهل بیت است پیدا کند و این بچه را بسپارد به دست آن شخص تا او به عنوان معلم این بچه را دشمن خاندان خود و متناسب با دستگاه خلافت بار بیاورد. این شخص از بغداد به مدینه آمد و یکی از علمای مدینه را به نام الجنیدی که جزو مخالف ترین و دشمن ترین مردم با اهل بیت علیهم السلام بود در مدینه از این قبیل علما آن وقت بودند - برای این کار پیدا کرد و به او گفت من مأموریت دارم که تو را مربی و مؤدب این بچه کنم تا

نگذاری هیچ کس با او رفت و آمد کند و او را آن طور که ما می‌خواهیم تربیت کن. اسم این شخص - الجنیدی - در تاریخ ثبت است.

یکی از خلفای بنی عباس نامه ای نوشت و دستور داد که در خطبه اما نام اهل بیت را بیاورند و بگویند که حق با اهل بیت است. این نامه در تاریخ ثبت شده است. نوشته اند وزیر دربار خود را به سرعت به خلیفه رساند و گفت چه کار میکنی؟! جرأت نکرد بگوید حق با اهل بیت نیست گفت الان در کوه های طبرستان و جاهای دیگر عده ای با شمار اهل بیت قیام کرده اند اگر این حرف تو همه جا پخش شود آن وقت لشکری پیدا میکنند و به جان خود تو می افتند. خلیفه دید که راست میگوید گفت بخشنامه را پخش نکنید یعنی اینها بر حکومتشان می ترسیدند. عقیده هم اگر پیدا میکردند حب حکومت و دنیا و همین سلطنت مانع اعتقاد قلبی شان میشد.

بعد از امام رضا تا زمان شهادت حضرت عسکری علیهم السلام چنین حادثه ای اتفاق افتاده، حضرت هادی و حضرت عسکری در همان شهر سامرا که در واقع مثل یک پادگان بود - یک شهر بزرگ آن چنانی نبود پایتخت نوبنیادی بود که سر من رأی سران و اعیان و رجال حکومت و به قدری از مردم عادی که حوایج روزمره را برطرف کنند در آن جمع شده بودند. توانسته بودند این همه ارتباطات را با سرتاسر دنیای اسلام تنظیم کنند. وقتی ما ابعاد زندگی ائمه را نگاه کنیم میفهمیم اینها چه کار می کردند.

اصل مهدویت مورد اتفاق همه مسلمانهاست. ادیان دیگر هم در اعتقادات خودشان انتظار منجی را در نهایت زمانه دارند. آنها هم در یک بخش از قضیه مطلب را درست فهمیده اند اما در بخش اصلی قضیه که معرفت به شخص منجی است دچار نقص معرفتند. شیعه با خبر مسلم و قطعی خود، منجی را با نام، با نشان با خصوصیات با تاریخ تولد، می شناسد. خصوصیت اعتقاد ما شیعیان این است که این حقیقت را در مذهب تشیع از شکل یک آرزو از شکل یک امر ذهنی محض به صورت یک واقعیت موجود تبدیل کرده است. حقیقت این است که شمیمان وقتی منتظر مهدی موعودند. منتظر آن دست نجات بخش هستند و در عالم ذهنیات غوطه نمیخورند؛ یک واقعیتی را جستجو می کنند که این واقعیت وجود دارد.

نکته بعدی در باب مهدویت انتظار فرج است. انتظار فرج یک مفهوم بسیار وسیع و گسترده ای است. یک انتظار انتظار فرج نهایی است؛ یعنی اینکه بشریت اگر میبیند که طواغیت عالم ترک تازی میکنند و چپاولگری میکنند و افسار گسیخته به حق انسان ها تعدی می کنند. نباید خیال کند که سرنوشت دنیا همین است. نباید تصور کند که بالاخره چاره ای نیست و بایستی به همین وضعیت تن داد؛ نه بداند که این وضعیت یک وضعیت گذر است - للباطل جوله - و آن چیزی که متعلق به این عالم و طبیعت این عالم است. عبارت است از استقرار حکومت عدل و او خواهد آمد. انتظار فرج و گشایش در نهایت دورانی که ما در آن قرار داریم و بشریت دچار ستمها و آزارهاست یک مصداق از انتظار فرج است لیکن انتظار فرج مصداق های دیگر هم دارد.

مقداری درباره اوصاف آن جامعه من حرف بزنم البته اگر شما در کتب اسلامی در متون اصلی اسلامی دقت کنید همه خصوصیات آن جامعه به دست میآید همین دعای ندبه ای که در روزهای جمعه ان شاء الله موفق باشید و بخوانید و میخوانید

خصوصیات آن جامعه ذکر شده است. آنجایی که میگوید «این معز الأولیاء ومذل الأعداء مثلاً، آن جامعه جامعه ای است که اولیای خدا در آن عزیزند و دشمنان خدا در آن ذلیل و خوارند یعنی ارزشها و معیارها در آن جامعه چنین است. این المعد لإقامه الحدود آن جامعه جامعه ای است که حدود الهی در آن اقامه می شود. یعنی همه حد و مرزهایی که خدا معین کرده است و اسلام معین کرده است در جامعه زمان امام زمان آن حد و مرزها مراعات می شود .

باز در یک روایت دیگر «إذا قام قائمنا اضمحلت القوائم فلا قطائع» این بخشش هایی که حکومتهای مستکبر عالم به دوستانشان به یارانشان همیشه میکنند؛ حاتم بخشی ها، از کیسه ملت ها به این و آن بخشیدنها اینها دیگر بساطش در دنیا برچیده خواهد شد. قطیعه که در گذشته به یک شکل بود امروز به یک شکل دیگر است. در گذشته به این صورت بود که یک خلیفه ای یک سلطانی یک تکه زمینی را یک صحرایی را یک دهی را یک شهری راه گاهی یک استانی را میبخشید به یک نفر میگفت برو هر کار میخواهی آنجا یکن از مردمش مالیات بگیر از مزارعش استفاده کن هرگونه بهره مادی دارد مال تو یک حقی هم به سلطان باید میداد. امروز هم در شکل انحصارات گوناگون نفتی و تجاری و صنعتی و فنی و این صنایع بزرگ و این انحصارات بیچاره کننده ملتها اینها همه اش در حقیقت در حکم قطیعه است که این انحصارات امروزی هم در حکم همان قطائع است؛ برای خاطر اینکه این هم به کمک بند و بست با حکومتها و رشوه دادن و رشوه گرفتن به وجود می آید. این بساط های انسان کش و فضیلت کش از بین خواهد رفت و وسیله بهره انسانها در اختیار همه آنها قرار خواهد گرفت.

ثانیاً نزدیک شدن به امام زمان نه نزدیک شدن در مکان هست و نه نزدیک شدن به زمان. شما که میخواهید به ظهور امام زمان نزدیک بشوید ظهور امام زمان یک تاریخ معینی ندارد که صد سال دیگر مثلاً با پنجاه سال دیگر تا ما بگوییم که ما از این پنجاه سال یک سال و دو سال و سه سالش را گذرانیم چهل و شش سال و چهل و هفت سال دیگر باقی مانده نه از لحاظ مکان هم نیست که ما بگوییم ما از اینجا حرکت میکنیم به طرف مثلاً شرق یا غرب عالم یا شمال یا جنوب عالم تا ببینیم که ولی عصر کجاست و به او برسیم.

حالا اگر به آیات و روایات مراجعه بکنید - که البته محققین و متتبعین مراجعه کرده اند - خصوصیات بیشتری را هم پیدا میکنید جامعه ای که در آن نشانی از ظلم و طغیان و عدوان و ستم نیست؛ جامعه ای که در آن اندیشه دینی و اندیشه علمی انسانها در سطح بالاست؛ جامعه ای که در آن همه برکات و همه نعم و همه نیکیها و زیبایی های عالم بروز میکند و در اختیار انسان قرار میگیرد و بالاخره جامعه ای که در آن تقوا و فضیلت و گذشت و ایثار و برادری و مهربانی و یک رنگی اصل و محور است یک چنین جامعه ای را شما در نظر بگیرید، این همان جامعه ای است که مهدی موعود ما و امام زمان ما و محبوب تاریخی دیرین ما که هم اکنون در زیر همین آسمان و بر روی همین زمین زندگی میکند و در میان انسان ها هست به وجود خواهد آورد و تأمین خواهد کرد این اعتقاد به امام زمان ما ملت ایران حالا یک انقلابی انجام دادیم انقلاب ما در راه آن هدفی که امام زمان برای تأمین آن هدف مبعوث میشود و ظاهر میشود یک مقدمه لازم و یک گام بزرگ است. ما اگر این گام بزرگ را بر نمیداشتیم یقیناً ظهور ولی عصر صلوات الله علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف به عقب می افتاد شما مردم ایران و شما مادران شهید داده و پدران داغدار و افرادی که در طول این مبارزه زحمت کشیدید بدانید موجب پیشرفت حرکت انسانیت

به سوی سرمنزل تاریخ و موجب تسریع در ظهور ولی عصر صلوات الله علیه شدید شما یک قدم این بار را به منزل نزدیک تر کردید با این انقلاب که مانع را - که همان دستگاه و نظام پلید ظلم در این گوشه دنیا بود و سرطان بسیار خطرناک و مودی و آزاردهنده ای بود این را کنید و قلع و قمع کردید. خب حالا بعد از این چه کنیم؟ بعد از این تکلیف ما روشن است. اولاً ما باید بدانیم که ظهور ولی عصر صلوات الله علیه همان طوری که با این انقلاب ما یک قدم نزدیک شد با همین انقلاب ما باز هم میتواند نزدیک تر بشود یعنی همین مردمی که انقلاب کردند و خود را یک قدم به امام زمانشان نزدیک کردند میتوانند باز هم یک قدم و یک قدم دیگر و یک قدم دیگر همین مردم خودشان را به امام زمان نزدیک تر کنند چطور؟ اولاً هر چه شما بتوانید دایره این مقدار از اسلامی که من و شما در ایران داریم - مبالغه نمیکنیم اسلام کامل البته نیست اما بخشی از اسلام را این ملت توانسته در ایران پیاده کند همین مقدار از اسلام را هر چه شما بتوانید در آفاق دیگر عالم در کشورهای دیگر در نقاط تاریک و مظلوم دیگر گسترش و اشاعه بدهید همان مقدار به ظهور ولی امر و حجت عصر کمک کردید و نزدیک شدید.

یک نکته ای که وجود دارد این است که تبلیغات غلط در ذهن مردم این جور فرو کرده بود در طول سالهای متمادی که قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هر اقدامی و حرکت اصلاحی بی فایده است. استدلال میکردند به اینکه دنیا باید پر بشود از ظلم و جور تا بعد حضرت مهدی ظهور کند و تا دنیا پر از ظلم و جور نشده باشد حضرت مهدی ظهور نخواهد کرد میگفتند که آن حضرت ظهور میکند بعد از آنی که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد.

شما ملت انقلابی مسلمان باید با حرکت منظم خود در تداوم انقلاب اسلامی به فرج جهانی انسانیت نزدیک بشوید و شما باید به سوی ظهور مهدی موعود و انقلاب نهایی اسلامی بشریت که سطح عالم را خواهد گرفت و همه این گره ها را باز خواهد کرد قدم به قدم، خودتان نزدیک بشوید و بشریت را نزدیک کنید این است انتظار فرج در این راه لطف پروردگار و دعای مستجاب ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پشتیبان ماست و ما باید خود را با آن حضرت و با یادش هر چه بیشتر آشنا کنیم امام زمان را فراموش نکنیم مصلح ما، مملکت امام زمان است. انقلاب ما انقلاب امام زمان است زیرا انقلاب اسلام است. یاد ولی الله اعظم را در دل های خوتان داشته باشید. دعای اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمه « را با همه دل و با نیاز کامل بخوانید هم روحتان در انتظار مهدی باشد هم نیروی جسمی تان در این راه حرکت بکند. هر قدمی که در راه استواری این انقلاب اسلامی بر میدارید. یک قدم به ظهور مهدی نزدیک تر میشوید.

❖ فصل دوم: نکات مهم انسان ۲۵۰ ساله (حلقه اول) تالیف ایران عرضه صفحه

۱- ائمه از لحظه وفات رسول الله تا سال دویست و شصت درصد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند این اصل مدعا است.

۲- امامت یعنی زمامداری جامعه اسلامی. مسئله عمده ای که برای مسلمان ها آن روز روشن نبود و عملاً و از لحاظ تئوری دچار تحریف شده بود، مسئله امامت بود.

۳- ائمه علیهم السلام همه شان به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می کردند یک مبارزه سیاسی بود، یک تلاش سیاسی بود برای گرفتن حکومت.

۴- کار مهم پیامبر خدا دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظالمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد.

۵- اولین سلول های پیکره امت اسلامی در همان روزهای دشوار مکه با دست توانای پیغمبر بنا شد ستون های مستحکمی که باید بنای امت اسلامی بر روی این ستونها استوار بشود؛ اولین مؤمنین، اولین ایمان آورندگان، اولین کسانی که این دانی، این شجاعت، این نورانیت را داشتند که معنای پیام پیغمبر را درک کنند و دل به او ببندند.

۶- هدف پیغمبر از هجرت به مدینه این بود که با محیط ظالمانه و طاغوتی و فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ای که آن روز در سرتاسر دنیا حاکم بود مبارزه کند و هدف فقط مبارزه با کفار مکه نبود؛ مسئله مسئله جهانی بود پیامبر اکرم این هدف را دنبال میکرد که هر جا زمینه مساعد بود بذر اندیشه و عقیده را بپاشد با این امید که در زمان مساعد، این بذر سبز خواهد شد.

۷- اول باید عقاید و اندیشه های صحیحی وجود داشته باشد تا این نظام بر پایه آن افکار بنا شود. پیغمبر این اندیشه ها و افکار را در قالب کلمه توحید و عزت انسان و بقیه معارف اسلامی در دوران سیزده سال مکه تبیین کرده بود.

۸- نظامی که پیغمبر ساخت شاخصهای گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهمتر و برجسته تر است.

شاخص اول، ایمان و معنویت است

شاخص دوم قسط و عدل است

شاخص سوم، علم و معرفت است

شاخص چهارم صفا و اخوت است

شاخص پنجم صلاح اخلاقی و رفتاری است

شاخص ششم اقتدار و عزت است

شاخص هفتم کار و حرکت و پیشرفت دائمی است

۹- حراست از نظام اسلامی

برای آنکه این کار به سامان برسد سه مرحله وجود داشت مرحله اول شالوده ریزی نظام بود که با این کارها انجام گرفت. مرحله دوم حراست از این نظام بود. مرحله سوم عبارت از تکمیل و سازندگی بناست. شالوده ریزی کافی نیست، شالوده پای قدم اول است. این سه کار در عرض هم انجام میگیرد. شالوده ریزی در درجه اول است؛ اما در همین شالوده ریزی هم ملاحظه دشمنان شده است و بعد از این هم حراست ادامه خواهد کرد.

۱۰- آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند جنگ خندق یکی از آن جنگهای بسیار مهم بود.

۱۱- منافقین در داخل مردم بودند کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند مردمان پست معاند تنگ نظر و آماده همکاری با دشمن منتها سازمان نیافته؛ فرق اینها با یهود این بود. پیغمبر با دشمن سازمان یافته ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند مثل برخورد با یهود رفتار میکند و به آنها امان نمیدهد.

۱۲- پیغمبر نگاه میکند و میبیند پنج دشمن اصلی، این جامعه تازه متولد شده را تهدید میکنند.

یک دشمن، کوچک و کم اهمیت است؛ اما درعین حال نباید از او غافل ماند.

قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه.

دشمن دوم، مکه است که یک مرکزیت است.

دشمن سوم، یهودیها بودند؛

دشمن چهارم، منافقین بودند

دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر یک از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت. خطرناک تر از همه دشمنها هم همین است.

۱۳- پیغمبر در رفتار خود مدیرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت نگذاشت در هیچ قضیه ای وقت بگذرد قناعت و طهارت شخصی داشت و هیچ نقطه ضعفی در وجود مبارکش نبود. او معصوم و پاکیزه بود؛ این خودش مهمترین عامل در اثر گذاری است.

۱۴- حادثه غدیرخم یک حادثه بسیار مهم و تعیین کننده تاریخ اسلام است به این حادثه از دو فرق اسلامی است. (۴۶)

۱۵- حادثه عبارت است از اینکه رسول خدا در سال دهم از هجرت به حج مشرف شدند با جمعی از مسلمانان از مدینه و از سایر نقاط جزیرهالعرب که مسلمان شده بودند. در این سفر پیغمبر اکرم از حج خانه خدا برای بیان مفاهیم اسلامی، چه سیاسی، چه نظامی، چه اخلاقی و چه اعتقادی استفاده کامل و شایان توجهی کردند.

۱۶- مسائل عمده سیاسی و اجتماعی جهان اسلام را پیغمبر اکرم در این سخنرانی ها بیان کردند. و در همین سخنرانی ها حدیث ثقلین را هم ذکر کردند که حدیث ثقلین این است که فرمودند من وقتی از میان شما رفتم دو چیز گرانبها در میان شما میگذارم «کتاب الله و عترتی» قرآن را و عترتم را، بعد دو انگشت سبابه شان را پهلوی هم قرار دادند و فرمودند: آن دو مثل این دو هستند که دو انگشت سبابه هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند. و مسئله عترت را مطرح کردند. بعد مسئله ولایت را "و من کنت مولا فلهذا علی مولا" را اعلان میکند.

۱۷- امیرالمؤمنین با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست متعلق به همه مسلمان هاست و مخصوص امیرالمؤمنین هم نیست بلکه عترت و خاندان پیغمبر و ائمه شیعه که اولاد امیرالمؤمنین هستند آنها هم چون که مشمول عترت هستند.

۱۸- امامت یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت های جامعه که از ضعفها و شهوات و نخوت و فزون طلبی انسانی سرچشمه می گیرد. اسلام شیوه و نسخه امامت را به بشریت ارائه می کند.

۱۹- واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است . در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق میگردد و آن پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است.

۲۰- پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می داده و واژه امامت و امام سرنوشت ویژه ای پیدا کرد. بیش از هر معنای دیگری در مفهوم رهبری - سیاسی به کار رفت و کم کم معانی دیگر تحت الشعاع این معنی قرار گرفت.

۲۱- در مکتب تشیع نیز که از نظر پیروانش اصلی ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته میشد و نظریه آن مکتب درباره امام بدین گونه خلاصه می گشت که امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقایق دین باشد.

۲۲- این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم "رهبری سیاسی" «آموزش دینی» و «تهذیب روحی" در خلافت و حکومت اسلام که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته این زمان به درستی بیان کرده اند. ناشی از آن است. که اسلام در اصل این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه ای از این سه جهت بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

۲۳- در روایات دیگری از امام صادق وجوب فرمانبری از "اوصیاء" یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر "اولی الامر" یاد کرده است.

۲۴- مهمترین چیزی که در زندگی ائمه به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است.

۲۵- ائمه در میان توفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه لای گذرگاه های دشوار و خطرناک گذراندند.

۲۶- امیرالمؤمنین سه جنگ را تحمل کرد جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان ببینید این کار به نظر امیرالمؤمنین چقدر مهم بود کار بزرگ امیر المؤمنین این است.

۲۷- از وقتی که معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که میخواست با امیرالمؤمنین بجنگد، کمتر از سی سال گذشته بود او و اطرافیانش سال ها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند. بنابراین اینها جریانی بودند. که اساساً حکومت علوی را قبول نداشتند و میخواستند حکومت طور دیگری باشد و دست. خودشان باشد؛ که بعد هم این را نشان دادند و دنیای اسلام تجربه حکومت اینها را چشید.

۲۸- جبهه دومی که با امیرالمؤمنین جنگید جبهه ناکتین بود، ناکتین یعنی شکنندگان و در اینجا یعنی شکنندگان بیعت اینها اول با امیر المؤمنین بیعت کردند ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و برخلاف گروه اول خودی بودند؛

۲۹- در شناخت خوارج اشتباه نشود. بعضی ها خوارج را به خشک مقدسها تشبیه می کنند؛ نه. خوارج آن عنصری است که شورش طلبی می کند، بحران ایجاد می کند، وارد میدان می شود، بحث جنگ با علی دارد و با علی می جنگد؛ منتها مبنای کار غلط است، جنگ غلط است، ابزار غلط است، هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود.

۲۹- در زندگی زهرای اطهر سلام الله علیها یک نکته هست که باید به آن توجه کرد و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف یک انسان مجاهد غیور خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم.

۳۰- شخصیت زهرای اطهر در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی شخصیت ممتاز و برجسته ای است؛ به طوری که همه زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسی عالم میتوانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند. زنی که در بیت انقلاب متولد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پدری گذراند که در حال یک مبارزه عظیم جهانی فراموش نشدنی بود.

۳۱- صلح عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. بعد از صلح امام حسن مجتبی علیه السلام کار به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده ای که به نام

خلافت، و در معنا سلطنت، به وجود آمده بود نشود. این، هنر امام حسن مجتبی علیه السلام بود. و امام حسن مجتبی کاری کرد که جریان اصیل اسلام در مجرای دیگری جریان پیدا نکند؛.

۳۲- اگر امام حسن صلح نمی‌کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر را از بین می‌بردند و کسی را باقی نمی‌گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می‌رفت و ذکر سالم برمی‌افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی‌رسید

۳۳- علت شکست امام حسن عبارت بود از ضعف بینش عمومی؛ علت اصلی، و آمیخته شدن ایمان به انگیزه های مادی. در زمینه ضعف بینش عمومی، مردم بسیار بسیار ناآگاه بودند انصافاً، و ایمان مذهبی شان هم آمیخته شده بود به انگیزه های مادی..

۳۴- دو نوع انحراف داریم یک وقت مردم فاسد میشوند خیلی وقت ها چنین چیزی پیش می آید، اما احکام اسلامی از بین نمی رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد میشوند، حکومت ها هم فاسد می شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد میشوند. از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی شود.

۳۵- اینکه گفته میشود در عاشورا در حادثه کربلا خون بر شمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی حضرت زینب بود؛ والا خون در کربلا تمام شد..

۳۶- اولین بخش افتخار آمیز زندگی امام چهارم بخش اسارت اوست. البته امام چهارم دو مرتبه اسیر شده است و دو مرتبه با غل و زنجیر به شام برده شده است بار اول از کربلا بود و بار دوم از مدینه.

۳۷- هدف نهایی حضرت سجاد ایجاد حکومت اسلامی است و همان گونه که در آن روایت امام صادق آمده است خدای متعال سال هفتاد را برای حکومت اسلامی در نظر گرفته بود و چون در سال شصت حضرت حسین بن علی به شهادت رسید به سال صد و چهل و هفت صد و چهل و هشت به تأخیر افتاد این کاملاً حاکی از این است که هدف نهایی امام سجاد و سایر ائمه ایجاد یک حکومت اسلامی است.

۳۸- اینکه امام سجاد سه کار اصلی دارد:

اول: تدوین اندیشه اسلامی به صورت درست و طبق ما أنزل الله، پس از آنکه مدتهایی بر تحریف یا فراموشی این اندیشه گذشته است.

دوم: اثبات حقانیت اهل بیت و استحقاق آنها نسبت به خلافت و ولایت و امامت.

سوم: ایجاد تشکیلات منسجم برای پیروان آل محمد(ص) یعنی پیروان تشیع.

۳۹- محمد بن شهاب زهری نخست یکی از نزدیکان و شاگردان امام سجاد(ع) بوده است. یعنی از کسانی است که علمی را از امام فرا گرفته و احادیثی را از امام سجاد نقل کرده است، ولی تدریجاً به خاطر جراتی که داشته به دستگاه خلافت نزدیک میشود و در خدمت این دستگاه قرار میگیرد و از زمره علما و محدثینی در میاید که ائمه در مقابل آنها قرار می گرفتند.

۴۰- نقشه امام صادق این بود که بعد از رحلت امام باقر کارها را جمع و جور کند، یک قیام علمی به راه بیندازد و حکومت بنی امیه را که هر روزی یک دولتی عوض میشد و حاکی از نهایت ضعف دستگاه بنی امیه بود واژگون کند و از خراسان و ری و اصفهان و عراق و حجاز و مصر و مراکش و همه مناطق مسلمان نشین که در همه این مناطق شبکه حزبی امام صادق - یعنی شیعه - همه جا گسترده بود. از همه آنها نیرو بیاید مدینه و امام لشکر کشی کند به شام حکومت شام را ساقط کند و خودش پرچم خلافت را بلند کند و بیاید مدینه و حکومت پیغمبر را به راه بیندازد؛ این نقشه امام صادق بود.

۴۱- امام صادق توانسته بود به کمک تلاش وسیع پدراناش - یعنی امام سجاد و امام باقر، مخصوصاً اواخر زندگی امام باقر و سپس خود را به کمک این تلاش توانسته بود یک عده مؤمن و مسلمان مکتبی اصیل انقلابی، فداکار آماده برای خطر پذیری در سراسر عالم اسلام درست کند.

۴۲- مامون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد

اولین و مهمترین آنها تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود

دوم تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافتهای اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافتها بود. سوم اینکه مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه های خود قرار میداد و به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در میآورد، چهارم اینکه امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤالها و شکوه ها بود در محاصره مأموران حکومت قرار میداد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او میزدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبتهای مردم فاصله می افکند. هدف پنجم این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرد.

۴۳- اصل مهدویت مورد اتفاق همه مسلمانهاست. ادیان دیگر هم در اعتقادات خودشان انتظار منجی را در نهایت زمانه دارند. آنها هم در یک بخش از قضیه مطلب را درست فهمیده اند اما در بخش اصلی قضیه که معرفت به شخص منجی است دچار نقص معرفتند.